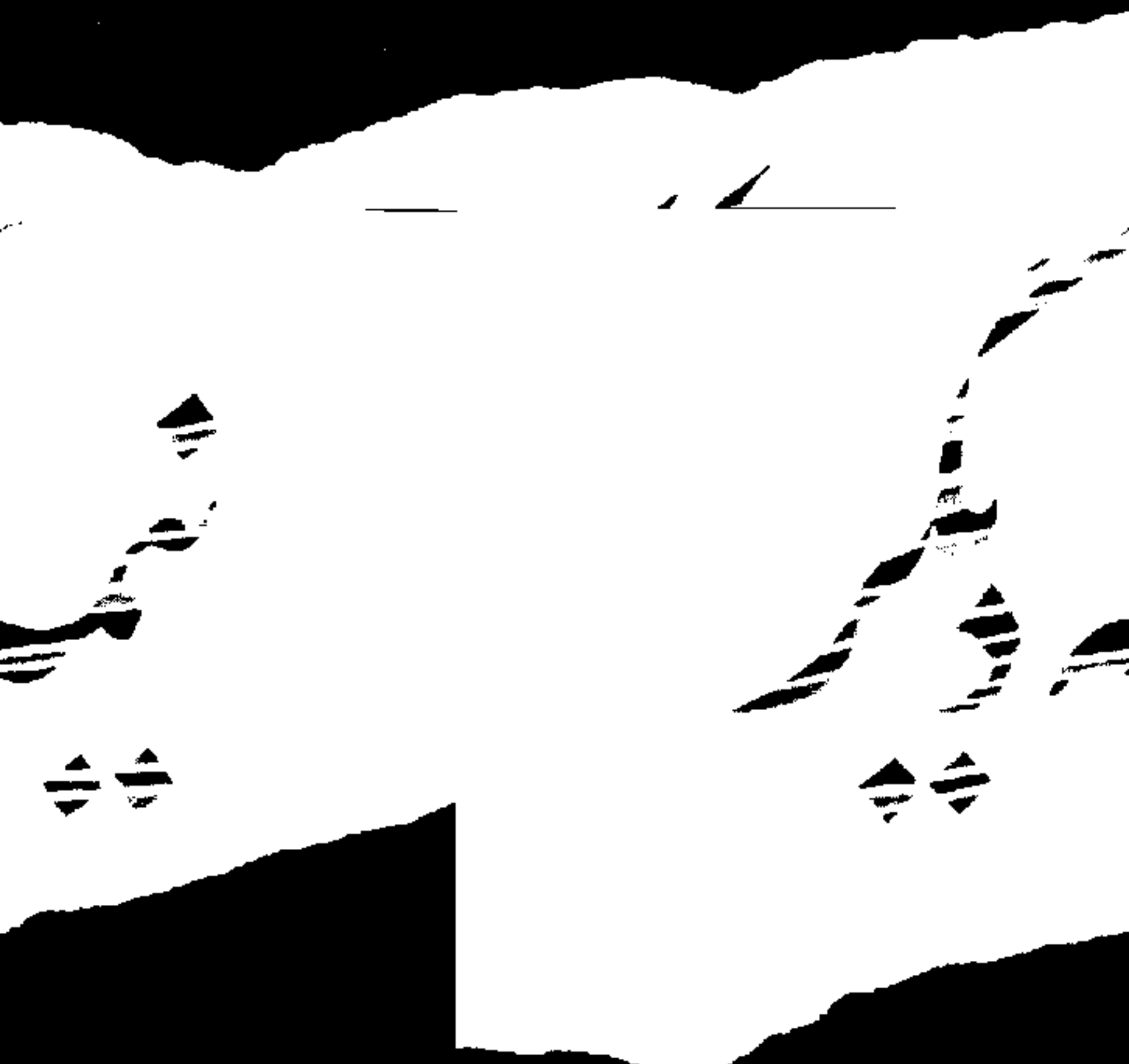


هما سرشار  
ماندانا هندسی  
بگری تمیزی  
شهلا شفیق  
زهرا ظاهری

مینا و ایگوانا  
مهاجرت و زندگی زنانشویی  
کفت و شنودی با فروغ شهاب  
مامان بزرگ مرد  
دلگیریهای ساده غربت



شامل مجموعه «زن اب»  
به همت فتحیه زرکش

ایرانی در مهاجرت و تبعید»  
یزدی



نشریه فرهنگی، سیاسی و اجتماعی زنان

شماره ۱۲/۱۳، پاییز و زمستان ۱۳۶۹

گردانندگان: اما دلخانیان، فتحیه زرکش یزدی، پونه صابری،  
افسانه نجم آبادی (ویراستار)  
مسئولین تحریریه: ژانت آناری (آرشیو)، شهلا حائری (معرفی و  
نقد کتاب)، اما دلخانیان (طنز زنان)، رکسانا صبحی (ادبیات)،  
مرجان محتشمی (تجربیات و فعالیتهای زنان)، افسانه نجم آبادی  
(مقالات و مباحثات)، ناهید یگانه (کرونولوژی)

همکاران: آزاده آزاد، هاله افشار، گلناز امین لاجوردی، مهناز  
انیسیان، لیدیا آوانسیان، مژده برات لو، میترا پشوتن، نیره  
توحیدی، آذر خونناسی، گلنساء رازی، رکسانا زند، الیز  
ساناساریان، شهلا شفیق، مریم صمدی، شیرین فروغی، شیدا  
گلستان، مهناز متین، شهرزاد مجاب، فرانک میرآفتاب

مدیر امور فنی تولید: ناهید زاهدی

طرح روی جلد: مژده برات لو طرح نشان: منورا رفیعی زاده

خط روی جلد: ضیاء میر عبدالباقی

خط داخل مجله: محمود والی پور و اسماعیل یزدانهرست

بهای این شماره ۱۰ دلار

بهای اشتراك چهار شماره: فردی ۲۴ دلار / موسسات ۴۸ دلار.

لطفاً کلیه اوراق بانکی به نام NIMEYE DIGAR و به دلار آمریکا

و در وجه يك بانك آمریکایی باشد.

نشانی جهت کلیه مکاتبات:

P.O.Box 1468

Cambridge, MA 02238

USA

صنعه بندی و چاپ:

Midland Printing

1447 W. DEVON, Chicago, Illinois, 60660 (312-743-0700)

# فهرست

۱	فتحیه زرکش یزدی	سخنی با خوانندگان
۵	هما سرشار	مینا و ایگوانا
۲۴	آرلین دلال فر و سارا امیری	وضعیت اشتغال زنان ایرانی در لوس آنجلس
۳۹	بکری تمیزی	مصاحبه با فروغ شهاب
۵۱	شها شفیق	مامان بزرگ مرد
۵۷	آناهیتا	مشکلات و مسائل زنان ایرانی در خارج از کشور
۶۹	ص. فرنود	نامه
۷۴	ماندانا هندسی	مهاجرت و زندگی زناشویی
۸۴	زهرا طاهری	دلگیریهای ساده غربت
۸۷	فتحیه زرکش یزدی	تجربه‌هایی از کانون ایرانیان لندن
۹۹	فتحیه زرکش یزدی	گفتگویی با ویدا عدالت ، نوازنده سنتور
۱۰۸	یگانه مدیرزاده	کتابخانه کنار تخت
۱۱۲	جامعه مستقل زنان ایرانی در اتریش	زن و پناهندگی
۱۱۶	شیدا گلستان	مصاحبه با جمالزاده
۱۲۴	دفتر جنبش زنان در برلن	گزارش از ترکیه
۱۳۲	مریم صمدی	معرفی سه مجموعه شعر
۱۴۰	رویا خرم ، سارا کهن ، س. مازندرانی	چند شعر
۱۴۶	میترا	تصویری کثیف و غیرواقعی از ایرانیان
۱۴۹	آزاده آزاد	هیاموی گلاسنوست و بی صدایی زنان شوروی
۱۹۹	از نشریه «زن روز»	آرشیو: سخنرانی حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی
۲۰۶	ناهید یگانه	کرونولوژی
۲۲۲		فعالینهای زنان ایرانی در خارج از کشور
۲۳۹		نگرش و نگارش زن
۲۴۲		آنچه برای ما رسیده

# حسب ما جاز انزلنا

## تحمیه زرکش یزدی

این سومین شماره از «نیمه دیگر» است که به بررسی شرایط زن ایرانی پس از انقلاب اسلامی می پردازد. شماره بعد نیز، شماره ۱۴، با انتشار مقاله ها و سخنرانیها و بحثهای سمینار دو روزه ای که در ۱۲ و ۱۳ ماه مه به همت بنیاد پژوهشهای زنان ایران تحت عنوان «زن ایرانی پس از انقلاب» در شهر کمبریج (ماساچوست، ایالات متحده آمریکا) برگزار شد، همین بحث را دنبال خواهد کرد.

در این شماره مجموعه اصلی مقالات به بحث «زن ایرانی در تبعید و مهاجرت» اختصاص دارد؛ اگرچه مقالات دیگری نیز جای خود را در این شماره یافته اند.

تهیه مجموعه «زن ایرانی در تبعید و مهاجرت» چنان به درازا کشید که کم کم اشتیاق اولیه ام را از دست می دادم، ولی همکاری کثیری از زنان ایرانی که زحمت تهیه مقالات و مطالب را به خود هموار کرده اند سرانجام آن را میسر ساخت. در اینجا از همه آنان سپاسگزارم و امیدوارم همکاری آنان با «نیمه دیگر» ادامه یابد. این مقالات، داستانها، اشعار و تجربیات هنری و ویژگی خود را دارد و صادقانه درد دل و احساس زن ایرانی در غربت را بازگو می کند. اگرچه نوشته هایی که از گوشه و کنار اروپا و آمریکا و ترکیه رسیده، مشکلات و شرایط زن ایرانی را در هر کشور به تفاوت بیان می کند، شباهتها و نزدیکیهایی نیز در این تجارب به چشم می آید که امیدواریم زمینه بحثهای

بعدی در زمینه تجربه غربت را فراهم آورد.

مقاله «هیاهوی گلاسنگوست و بی صدایی زنان شوروی» مدتها پیش برایمان رسید و با پوزش از آزاده آزاد خوشوقتیم که اکنون موفق به چاپ آن می شویم. نویسنده این مطلب از اصطلاحات و عبارات تازه‌ای در متن استفاده کرده است که بیانگر نیازی است به آفرینش واژه‌های جدید در زبان فارسی در حیطه پژوهش‌های زنان. ما امیدواریم در شماره‌های آینده این بحث به شکل مبسوطی باز شود.

فرصتی دست داد تا شیدا گلستان پای صحبت محمد علی جمالزاده، داستان نویس پر آوازه ایرانی، بنشینند. «گفتگو با جمالزاده» حاصل این فرصت است.

در تیرماه امسال رئیس جمهور رفسنجانی در ملاقات با جمعی از زنان درباره نقش زنان در جمهوری اسلامی سخنرانی مفصلی ایراد کرد که متن کامل آن را، از مجله «زن روز»، در قسمت آرشیو این شماره منتشر می کنیم.

بخش فعالیتهای زنان ایرانی خارج از کشور بازتاب گزارشهای این فعالیتهای است. این بخش از مجله تنها با همکاری مستقیم شما امکان نشر می یابد. از همه زنانی که در گیر هرگونه فعالیت متشکل زنان هستند تقاضا داریم گزارش کارهای خود را به همان نشر و نظمی که علاقه دارند چاپ شود برایمان بفرستند.

## و اما در باره داستان کهن اوضاع مالی مجله:

اگرچه حوصله خوانندگان ما از شنیدن این تصنیف قدیمی شاید به سر آمده باشند، تا زمانی که این معضل گریبانگیر ما است، ناچاریم این حدیث را ادامه دهیم. در پایان سال مالی مجله (۲۱ ژوئیه ۱۹۹۰)، درآمد ما ۸۲۲/۱۹ دلار بود. از این مبلغ، ۶۵۲۱/۴۹ دلار از فروش نشریه، ۲۷۶۲/۷۷ دلار از اشتراك، و ۹۵۲۷/۷۴ دلار از کمکهای شما بود. به عبارت دیگر ۴۸/۱ درصد در آمد سال جاری از کمکهای

شما بود. بدون ادامه این کمکها انتشار مجله امکان ندارد. لطفاً هم اکنون که این سطور را می خوانید، به فکر چنین کمکی باشید. «نیمه دیگر» در ایالت نیویورک به عنوان مؤسسه غیر انتفاعی به ثبت رسیده است و کمکهای شما ممکن است مشمول معافیت مالیاتی باشد.

به تاریخ ۲۵ اوت ۱۹۹۰ نشست سالانه «نیمه دیگر» در لندن برگزار شد. برخی از تصمیمهای این نشست، گذشته از ارزیابی کارکرد یک سال گذشته نشریه، چنین بود:

• از این پس بخشی تحت عنوان «طنز زنان» اضافه می کنیم. دراهمیت زبان طنز، به ویژه در حیطه زبان زنان که هنوز بیشتر بیان شفاهی دارد تا وجه کتبی، جهت بیان اعتراضها، نیازها و آرزوها نمی توان اغراق گفت. امیدواریم با ارسال طنز، شوخی، حکایت و هرگونه نوشته دیگری که به کار این بخش بیاید همکاران اما دلخانیان را که مسئولیت تنظیم آن را به عهده گرفته است یاری رسانید.

• از شماره آینده روی جلد نشریه متغیر و مناسب با مبحثهای هر شماره انتخاب خواهد شد.

• از شماره آینده بهای فروش تک شماره و اشتراک مجله افزایش خواهد یافت.

از جمع مسئولین «نیمه دیگر» این دوستان با ما وداع گفتند تا فعلاً به گرد همکاران پیوندند: لیدیا آوانسیان، میترا پشوتن، مریم مهدی، و شیدا گلستان. نشر «نیمه دیگر» از آغاز با همکاریهای این دوستان ممکن شد و سپاس ما از این سالهای طولانی همکاری همراه با این امید است که در آینده دوباره آنان را در جمع خویش بازیابیم. برای تك تك این دوستان آرزوی موفقیت و شادمانی در جنبه های دیگر کار و زندگانی شان داریم.

علاوه بر اما دلخانیان (طنز زنان)، دوستان زیر به جمع مسئولین تحریریه، پیوسته‌اند: ژانت آفاری (آرشیو)، رکسانا صبحی (ادبیات)، مرجان محتشمی (تجربیات و فعالیت‌های زنان)، قدم آنان را خوش آمد می‌گوییم.

شماره کنونی، ولی، حاصل کار و مسئولیت هیئت قبلی تحریریه است.

## تقاضای «نیمه دیگر» از کلیه نویسندگان و مترجمین

لطفاً در تهیه و ترجمه مقالات نکات زیر رعایت شود:

۱- مقالات فقط یک روی کاغذ نوشته شود.

۲- از هر چهار طرف لااقل ۴ سانتیمتر حاشیه سفید گذاشته شود.

۲- مقالات دستخط دوخط در میان (۲ سانتیمتر فاصله) نوشته شود و مقالات تایپ شده یک خط در میان (۲ سانتیمتر فاصله) تایپ شود. چنانچه دسترسی به ماشین مکتاش دارید لطفاً مقالات خود را روی دیسک، به برنامه‌الکاتب، همراه با یک نسخه کاغذی ارسال دارید.

۴- اطلاعات کامل در مورد منابع نقل شده (عنوان کتاب، نام نویسنده، محل چاپ، ناشر، تاریخ چاپ، منبع نقل قول) گنجانده شود. یادداشتهای و منابع همگی در آخر مقاله بیاید.

۵- لطفاً در نسخه‌های دستخط از خط شکسته استفاده نشود.

## مینا و ایگوانا

### هما سرشار

تقدیم به تمام زنان ایرانی که چون مینا دونا کنند و ملامت کشند  
و خوش باشند - به بهانه روز جهانی زن - دوشنبه ۱۲ مارس ۱۹۸۹

مینا، طبق معمول بیست و پنج سال گذشته، با صدای  
خروپنهای بلند و نامنظم منصور از خواب بیدار شد. سرش سنگینی  
کوه را داشت و چشمانش متورم و خشک بود، به شدت هم  
می سوخت. پلکها را محکم با پشت دستهای مشت کرده مالید و در  
دل غر زد... «همه با صدای چهچه بلبل و موسیقی رادیو بیدار  
میشن یا با نوازش و بوسه گرم همسر مهربون، من خاک بر سرتیک  
تاک ساعت خرخرای منصوره!». هنوز، پس از این همه سال، نه  
تنها با این صدای ناموزون شبانه عادت نکرده بود که برایش روز به  
روز عذاب آورتر هم می شد. توی رختخواب غلتی زد و از این دنده  
به آن دنده شد. به دیوار مقابل چشم دوخت و به فکر فرو رفت.  
از دیشب حال عجیبی به او دست داده بود، بعد از دیدن آن  
فیلم نیمساعته مستند کانال ۲۸، از آن فیلم های راز بها و آن  
هیوان زشت منظر عجیب و غریب که شبیه سوسمار بود. گوینده آنرا  
یک نوع ایگوانای [۱] کمیاب توصیف کرده بود که نسلش رو  
به انقراض بود. گوینده گفته بود: «طبیعت، انسان و سایر



حیوانات همه دست به دست هم داده اند و به سرعت نسل این جانور را به سوی نابودی سوق می‌دهند! نمی‌دانست چرا دلش به حال اینگونه‌ای طلایی سوخته بود، خیلی زیاد. جانور بیچاره بدجور زشت بود، با آن هیکل بی‌قواره و پوست فلس‌دار و دم دراز. ولی دلیل دل سوختنش این نبود، شاید گونه‌ای نزدیکی و شباهت بین خود و او می‌دید... «آره، منم یه ایگوانا هستم، یه نسل رو به انقراض، انگار ازمون خیلی‌ام باقی نمونده؟! ما داریم از بین میریم، فنا میشیم. به دست طبیعت، به دست انسان، به دست زمان، تازه خودمونم با بقیه همدست شدیم. سرنوشت من و ایگوانا چه غم انگیزه! شاید نه... شاید دنیای امروز دیگه به ماها احتیاج نداره!». انگشتان هر دو دستش متورم و دردناک بودند... «این آرتروز!» لعنتی‌ام داره روزگارمو سیاه میکنه. با تانی دستها را به هم مالید، انگشتها را کمی خم و صاف کرد و در حالیکه سومین مهره ستون فقراتش، در ناحیه کمر، ذق ذق می‌کرد خود را با بی‌حوصلگی از رختخواب بیرون کشید.

از پنجره بیرون را نگاه کرد، قیافه‌ای مضحك به خود گرفت و مثل اینکه بخواهد به زمین و زمان ناسزا بگوید بلند بلند خواند:

باز شد دیدگان من از خواب      به به از آفتاب عالمتاب!

و زیر لب آهسته ادامه داد: «واقعاً که!»

مینا خم شد، لباس چیت گل و گشاد خان را در حالی که آخ و واخ می‌کرد از روی فرش کنار تخت برداشت و به سر کشید، دم پایی لخ لخیاش را پا کرد و به طرف حمام راه افتاد تا آبی به سر و صورت بزند.

مقابل دستشویی ایستاد و به قیافه کسل خود در آینه نگاهی انداخت. درددل کهنه‌ها خیلی زود به سراغش آمدند... مثلاً اومدیم امریکا زندگی کنیم، ارواح خیکمون! اونارو باش که تو ایرون فکر میکنن ما داریم اینجا شامی می‌کنیم. هه! هه! حالا همه گرفتاریها یه ور این صورت درب و داغونو چه جوری با سیلی سرخ نیگردداریم؟! باز تو ایرون که بودیم شاکر داده و نداده خدا بودیم، چشمون چیز دیگه‌ای نمی‌دید، فکر می‌کردیم دنیا همون

چاردیواری دور و برسونه، تا بچه بودیم نشه بابا هر چی بهمون دادن گفتیم دست شما درد نکنه، هر چیام ندادن گفتیم لابد ندارن. صدامون درنیومد. هر وقت اومدیم حرف بزیم گفتن - بچه خفه! - هر وقت چیزی خواستیم زدن تو سرمون مام خفه خون گرفتیم. همچی که سر و صورت و سینه ای به هم زدیم شدیم غصه بزرگشون، درد بی درمونشون، نگرانی صبح و شیشون که چه جوری آبمون کنن. به یه چشم بهم زدن دادنمون به دم دستترین خواستگار و خداحافظ شما. مای خرو بگو! چه خوشی بودیم که مثلاً شوهر کردیم و خدای نخواستہ ترشیده نشدیم. شازده داماد... بله، بله شازده داماد! جوان برازنده‌ای بود کارمند اداره زقبوط با ماهی پنج هزار تومن حقوق و مزایا، خودمم که هزار تومن می‌گرفتم. چی بهتر از این؟... ماه اول به دوم نشده هم شکم پر شد. مگه اونوقتاً مثل اینجا و مثل حالا بود که دخترا تا پونزده شونزده سالشون میشه - شایدم کمتر - میرن قرص میخورن؟ باید بود همون سال اول حامله می‌شدی و الا مادر شوهر هر جا می‌نشست و پا می‌شد می‌گفت - نکنه عروس نازا باشه! - بله... به فاصله ده سال سه تا بچه، مینا دستهایش را برای بار سوم با حرص صابونی کرد، انگار دلش می‌خواست پوست بیندازد؛ پوست قدیمی را که جا به جای آن اثر زخمهای کهنه سمج نشسته بود، و پوستی تازه درآورد که هر بار با دیدنش داغ دل تازه نکند... «از ماه سوم عروسی اوق و پوق و بدویاری، بعدش ورم و آلبومین و کوفت و زهرمار، بعدش هم سه تا بچه نق نقوی ونگ ونگی و خودت دست تنها با شب بیداریها و کارخونه و غذا پختن و شستن و ساییدن و کار نیمهوقت بیرون خونه، وای که چه پدری ازم در اومد تا بچه ها از آب و گل بیرون اومدن، کهنه شستنارو بگو، بدون ماشین رختشوری! آره جون خودشون! دخترای حالا مثلاً بچه‌داری میکنن! روزی ده تا کهنه کاغذی می‌بندن به بچه و بعد زرتی تو سطل آشغال، تازه تا چشمشون به شوهر می‌افته دستور میدن - ددی جون، دایپرا! عوض کردن ایندونه مال توئه‌ها! - شوهر ما که نفهمید سه تا بچمون چه جوری بزرگ شدن. تا شب نقشون در

میومد داد میزد - مینا! خفته‌اش کن، فردا باید برم اداره! - منم از ترسم پستونکو می‌چپوندم تو دهن بچه و سر بغل می‌تکان تکان و کیش کیش و پیش پیش تا خواب بره، انگار خودم فرداش باید می‌رفتم عروسی!، انگشته‌هایش زیر آب گرمی که از شیر دستشویی بیرون می‌ریخت کم کم نرم و از هم باز شدند و درد لعنتی آرتروز کمی آرام گرفت... «از امریکا اومدن چی چی بهمون رسید؟ آرتروز، تو بیرون کی یه زن چهل و پنج ساله آرتروز می‌گرفت؟ خدا میدونه تا دهسال دیگه چه به سرم بیاد! حتما میشم مثل لین پیرزن امریکاییا با دست و پای کج و کوله، خوب دیگه هر کسی یه جوری امریکایی میشه، مال من یکی اینجوریشه!»

شانه کردن مو را تمام کرد و وارد اتاق خواب شد تا به طرف آشپزخانه برود، انگار داشتند می‌بردندش پای چوبه دار... «ای خدا! کی بشه رسم چیدن میز صبحونه و شام و ناهار وریفته! کاش یکه قرار بازنشستگی از کارخونه هم برای زنا می‌داشتن، بیست و پنج سال هر صبح نون و پنیر و کره و مربا و چای و قند و شکر، هر ظهر خورشت و آبگوشت، هر شب کتلت و شامی، واخ که دیگه دارم بالا می‌آرم... خوب زن تقصیر خودته، اگه از اول عادتشون نداده بودی حالا مثل جاری کوچیکت تو رختخواب خوابیده بودی، شوهرت برات صبحونه می‌آورد تو رختخواب، فکر می‌کنی چند تا زن دیگه مثل تو هنوز جوشون رو میذارن سر آشپزی و خونهداری و جارو و گردگیری؟ هان چند تای دیگه؟! منصور سوش را از زیر ملافه بیرون آورد و همانطور با چشمان بسته و صدای خفه و خواب آلود گفت:

- آهای! باز گذاشتی در رفتی؟ چند شبه به ما نرسیدی؟ خودت حساب کن!

مینا گره‌ای به ابروهایش انداخت و با حرص جواب داد:

- چه میدونم واله، شب عید است و یار لژ من چقدر پخته می‌خواهد! نرسیدی کدومه مرد حسابی؟ اینم شد نون و آب؟ یا کرلیه خونه؟ کار که بی کار، پول که قربونش برم، نصف بیل (۱) های این ماه مونده سر جیگرم، حالام برام نوبرم آورده «ب» ما

نرسیدی!!» با اینهمه گرفتاری و بدبختی که دور و بر من ریخته  
دیگه احساسی‌ام برام می‌مونه که به جناب‌عالی برسم حضرت آقا؟  
منصور صدایش را دو رگ کرد و گفت:

— حالا امروز احساسو ول کن جون عمهات! نیازو بچسب! چند  
دفعه بهت گفتم من مردم و نیاز جنسی دارم، زن گرفتم واسه چی؟  
واسه همین دیگه، و الا مریض کس نبودم نونخور واسه خودم  
بتراشم. بدبختی اینه که ددرم دیگه نیشه بری، فردا ایدزاه!  
می‌گیری میفتی می‌گیری!

منصور سعی کرد این جمله آخر را با شوخ طبعی و به اصطلاح  
طنز به زبان آورد تا زهر جملات قبلی خود را بگیرد ولی نایده‌ای  
نداشت. مینا از همان اول عصبانی شده بود، با غضب دستش را  
به کمر زد و در حالی که دست دیگر را در هوا تکان می‌داد  
یک سری جملات تکراری را که تا به آن روز هزار بار به منصور  
تحویل داده بود پشت سرهم ردیف کرد:

— من دیگه خسته شدم، از همه چی، از زندگی روز، از  
زندگی شب، از این همه توهین و تحقیر، از این همه بی‌توجهی!  
هنوز اول صبح شده دنبال بهانه می‌گردی مرد؟! خیلی خوش  
پروپاچه‌ای لب خزینه هم می‌شینی؟! حالا قریون اون نونی برم که  
داری به من نونخور میدی!... نه اینکه انگشترهای برلیان و زمرد و  
یاقوت داره از سر و کولم بالا میره؟ نه اینکه هر هفته و هر ماه  
یکدست لباس تازه می‌خرم؟ نه اینکه دم به دقیقه شام و ناهار ما  
رو می‌بری این رستوران و اون هتل! یا ماشین جاگوار انداختی زیر  
پام!... من همش روزی ده پونزده دلار خرجه که اونم با هر جون  
کندنیه درمی‌آرم، نونخور کسی هم نیستم. فهمیدی آقا؟ اگه این  
کارایی که من تو این خونه می‌کنم، یه کلفت اسپانیسی (۶) بیاری بکنه  
هفته‌ای ۱۵۰ دلار جرینگی ازت پول می‌گیره قریون! تازه شب  
میتونه بره کپه سرگش سر راحت رو بالش بذاره بخوابه و جوابگوی  
تو نباشه. من دارم از احساس حرف می‌زنم تو کُل عوضی یه جوری  
حرف می‌زنی انگار کنیز زرخرید آوردی، خوب زن مرد ایرونی  
شدن همینه دیگه!!

منصور خودش را لوس کرد و گفت:

— کلفت اسپانیشا که از خداشونه آقا دستی به سر و روشون بکشه! میگی نه برو سوال کن.

مینا دیگر گوش نمی‌داد، با خودش فرغری کرد و از اطاق زد بیرون... «پس زن گرفتم واسه چی؟ واسه هیچی جونم! واسه کلفتی و تخم کشی! دلم می‌خواد بدونم اگه یکی از این حرفا رو این شوهرای امریکایی به زناشون بزنن چه اتفاقی می‌افته. دختره تلفن می‌کنه به دکتر روث [۷] میگه — شوهرم می‌خواد برخلاف میل من بگلم بخوابه — اونم میگه — برو ازش شکایت کن چون می‌خواد ترو ریپ [۸] کنه! — اونوقت ما یه عمره داریم ریپ می‌شیم صدامونم در نیاد! حالا آقا دو تورت و نیمش هم باقیه! اگه دکتر روث وضع زنای ایرانی رو بفهمه دو تا شاخ گنده، دو برابر هیکل فسقلی اش، رو سرش سبز میشه! دل میگه یه تلفن بهش بزنم و دردمو بگم تا به منصور ثابت بشه من بی‌حال و سرد مزاج نیستم، اونم که خودخواه و ناشیه»، آنگاه مثل اینکه از تندروی خود شرمگین شده باشد، آرامشی به چهره برافروخته‌اش داد و مسیر فکرش را عوض کرد.

منجق دوزی لباس خانم نوایی هم مسونده که باید تا فردا تحویلش بدم... معقول تو تهران واسه خودمون خانمی بودیم، نه کوکبی داشتیم این آخر سری‌ها، لباسونو می‌دادیم خیاط یا از اروپا می‌آوردیم. به حساب زن شاغل بودیم؛ کارت آی.بی.ام [۹] پانچ [۱۰] می‌کردیم و پیش به سوی تمدن بزرگ و آینده‌ای روشن برای زن ایرانی!! یه دفعه کاسه کوزه‌ها به هم ریخت و شدیم دست دوز و خیاط خونگی! خوب انقلاب شده دیگه! اینم به قول معروف از ثمرات انقلابه. حالا اگه می‌شد یه کار تو قسمت آلتربیشن [۱۱] ساکس [۱۲] یا نیمن مارکوس [۱۳] پیدا کنم باز یه چیزی، ظاهرش بهتر بود، حقوقشم همین طور. ولی کجا اینا به ما ایرانیا کار میدن؟ تا این همه امریکایی بیکار ریخته... اصلاً بینم کی گفته تو مجبوری کار کنی که این قدر جوش می‌زنی؟ از زنای اینجا یاد بگیر، از اونایی که میگن کار خونام خودش یه شغلیه و حقوق داره، اونایی که تو خونه می‌شینن و بچه‌داری می‌کنن و بعد ادعای نصف درآمد شوهر و اموالشم دارن کسی‌ام نمیتونه بهشون بگه بالای چشت ابروس، ما تازه کارم که می‌کتیم بهمون میگن نونخور اضانی، چشمت هشت تا! تو و امثال تو همین کارا رو کردین و همین زورا رو شنیدین و دم نزدین که به این روز افتادین. اصلاً همین زنای امریکایی به درد مرد ایرونی می‌خورن تا بهشون بفهمنن یه من شیر چقدر کره داره! شایدم یه من ماست... فارسی‌ام که خدا رو شکر یادمون رفته!

مینا داشت نان را از توی فر در می‌آورد که کامبیز سر رسید:

- های مامی! پای مامی!

مینا داد زد: - کجا؟ پیا صبحونه بخور!

- تو دانشگاه می‌خورم، با بچه‌ها!

- پس من واسه کدوم پدرسوختهای صبحونه چیدم؟

- نکن مامان! نه صبحونه بچین نه اول صبحی فحش بده و داد

بزن، بای!

- کی میای خونه؟

- نمیدونم عصر، شب، هر وقت کارم تموم بشه، اگه دیر کردم

شما شامتونو بخورین!

صدای به هم خوردن در و پشت آن گردش سویچ اتومبیل در سوراخ کلید... «بفرما! اینم از دومین سرنشین کشتی قراضه کانون گرم خانوادگی... ما جرأت داشتیم این جوری جواب ننه بابامونو بدیم؟ نون سه روز مونده بیاتو نیش می کشیدیم مدامونم در نمیومد که هیچ خیلی هم ممنوندار بودیم. باز خدا پدرشو بیامرزه که های و بای رو هنوز میگه. بچه های فرشته که سلام گفتتم یادشون رفته، اصلاً بعضی وقتا شیطونه میگه دست و پامو جمع کنم برگردیم ایران تا اینا از دست ترفتن! اقلاً اون آپارتمان نکسبیه هنوز سرجاشه، ولی مگه دلم میاد اینارو برگردونم ایران؟ اونجا چه آینده‌ای در انتظارشونه؟ غیر از این مگه خودشون میان؟ پیام که همش داره خواب می‌بینه یه روز تو این مملکت میلیونر میشه، مثل خوابی که بتیه بچه‌های امریکایی می بینن. میگه - مامان خودم برای تولد شصت سالگیت رولز رویس میخرم! - ای بابا، یه چیزی میگه دلمو خوش کنه، ولی منک می‌دونم اینام واسه ما بچه نمیشن! فردا پس فردا همینکه یه شی صنار درآوردن میسرن دنبال کارشون، آپارتمان جدا کرایه میکنن و بعد - بای بای مامی! - دیگه خدا بده بچه، اونوقت هفته‌ای یه تلفن بهت میکنن اونم بهزور آگهی‌های ای.تی.اند.تی[۱۱۴] که حالتو پیرسن. وقتی ام پیر شدی می‌اندازنت توی نرسینگ هوم[۱۱۵] تا همونجا بیوسی. اگه به این خراب شده نیومده بودیم اقلاً بچه‌ها یه جور دیگه بزرگ می‌شدن! وابسته به خانواده. مگه دست و بال مارو از بچگی توی تار و پود وابستگی خانوادگی نبستن؟! ولی بچه‌های مثل مارو دیگه خدا بیامرزه! ما نسل رو به انقراضیم، کمیاب و نادر، ما که هنوز پس از چهل پنجاه سال یه کلمه تو به ننه بابامون نگفتیم که هیچ دلشوره و دلواپسی حال و آینده شون هم داره بدبختمون میکنه! اون بی معرفتا هم اینو میدونن که تا زورشون میرسه مارو به قول این امریکاییا آبیوز[۱۱۶] میکنن. چه جون سگی داریم ما! تا بچه بودیم پدر و مادر آبیوزمون کردن، حالام که بزرگ شدیم بچه‌ها دارن آبیوزمون میکنن! شمع دو سر سوز که میگن همینه دیگه! ماهارو

از دو طرف لای منجینیق احساس و مسؤولیت، عشق و وظیفه قرار دادن و دارن له مون میکنن!

نگاه مینا به ساعت افتاد، ساعت هشت و ده دقیقه بود و پیام هنوز سر و کله اش پیدا نبود. دوید طرف اطاق بچها و تا خواست در را باز کند یادش آمد که کامبیز و پیام صد بار سرش داد زده بودند که بدون در زدن وارد اطاقشان نشود. با حرص چند مشت آرام به در زد و برای اینکه صدایش از لایبای امواج گوشخراشی که از داخل اطاق می آمد به پیام برسد عربده کشید:

- مگه پا نمیشی پیام جون؟ ساعت هشت و نیمه! اقللاً اون

ضبط صوت وامونده رو خاموش کن صداسو بفهمی!!

- نه! امروز نمیرم مدرسه مامان! حالشو ندارم!

- استغفراله! حالشو ندارم هم شد حرف بچه؟

- جوش نزن مامان! درس مهمی ندارم.

مینا آرزو کرد برای يك لحظه در جلد پدر و مادر خودش برود و مثل آنها در سی چهل سال پیش با مشت و لگد به جان بچه بیفتد و با توستری از توی رختخواب بکشدش بیرون. ولی درست مثل اینکه بخواهد درس روانشناسی به معلم پس بدهد... تنخیر جانم! جنابعالی حتی به عنوان مادر و به دنیا آورنده این ورپریده، حتی در ازای بیدار خوابیهای سالیان سال و پستان در دهان او گذاشتن حق و اجازه نداری از گل بالاتر به ایشان بگویی و الاّ ایشان عقده ای می شوند و فردا یا الکی می شوند، یا گی ۱۱۷ یا می روند دنبال دراگلا ۱۱۸! بعد می گویند چون پدر و مادر ایشان را آبیوز کردند ایشان منحرف شدند!! حالا خر بیار و باقالی بار کن... واله نمی دونم چرا ما که اینهمه آبیوز شدیم هیچ غلطی نکردیم؟! مینا خشمش را فروخورد و در حالی که دندانهایش را به هم می فشرد گفت:

- بلند شو پسر جون، بلند شو، خودتو لوس نکن، پاشو برو

سر کلاس و مدرسه ات و الاّ باباتو میفرسم بیاد سراغت!

پیام با اضم و تخم روی تخت جا به جا شد و گفت:

- ترو خدا بابا رو سر من ننداز، دوباره دعواون میشه!



– پس پاشو! بعد نگاهی به اطاق انداخت و داد زد: – این اطاقه یا بازار شام؟ نگاه کن ترو خدا، لباس سه روز پیشش هنوز رو زمین مچاله افتاده. کامبیزم که رختخوابشو جمع نکرده! پاشو یه کم اطاقو مرتب کن. شما جوونای حالا نظم و ترتیب نمیدونین چیه؟ یاالله... یاالله بلند شو!

– خیلی خوب، پنج دقه دیگه! اصلاً تو به اطاق من چی کار داری؟ خودم درست می‌کنم، فردا...  
– بله... فردا یعنی هیچوقت.

سر راه رفت سراغ منصور که هنوز خوابیده بود، با اوقات تلخی و برای اینکه نشان بدهد هنوز از دست او دلخور است تند زیر لب گفت:

– تو دیگه چرا پانمی‌شی؟

– امروز کار نیست، سفارشی که دستم بود تمام شده. سفارش بعدیم پس فردا میرسه! امروز آفلان...  
منصور خیلی هم از کمی کار ناراضی به نظر نمی‌رسید، مینا گفت:

– پس پاشو پیامو برسون مدرسه!

– خیلی به ما می‌رسی، دستورم میدی؟ من اگه شوهرم واسه همه چی شوهرم نه واسه کار و حمالی و رانندگی!

– شروع نکنی‌ها! اصلاً نخواستم باباجون! خودم میبرمش.

راه افتاد به سوی آشپزخانه. سرش را با تأسف تکان داد... «آره... کار و حمالی و رانندگی! تو اگه راست می‌گفتی که وضعمون به از این بود، کار و حمالی رو اونایی کردن که وقتی تو ایران پول از آسمون می‌ریخت پارو دستشون گرفتن و پولها را کیسه کردن نه جنابعالی که دلت خوش ماهی هفت هشت هزار تومن حقوق اداره بود و بس. تو اگه روت می‌شد اون اداره زقنبوطی رو هم نمی‌دفتی. تازه اینجاشم! مگه باجناقات آدم نیستن؟ چه جوریه که اونا یه روز آف ندارن و مرتب سر کارن؟ برای اینکه اونا پاشنه گیوه رو هم کشیدن، کار میکنن و حمالی نه جنابعالی حضرت اجل که تا ساعت نه تو رختخواب تشریف دارین و همش فکر شکم هستین و زیر شکم!»

توی آشپزخانه مینا در حالی که چای یخ کرده‌اش را تند تند سر می‌کشید و هر دقیقه یکبار پیام را صدا می‌کرد، کارهای روزش را روی یک تکه کاغذ پشت سر هم ردیف کرد که یادش نرود. صدای زنگ تلفن سکوت آشپزخانه را شکست و رشته افکارش را پاره کرد. نیلوفر بود:

- سلام مامان، خوبی؟

- چه عجب؟ یاد مادر کردی؟ شوهرت خوبه؟ بچها چطوره؟

- خوبه مامان، میشه امشب جاناتان (۱۲۰) رو بیارم پهلوی شما؟ من

و هرمز میخوایم بریم رستوران، آخه امشب انیورسریمون (۱۲۱).

- مادر شوهرت کجاست؟ اونکه هر جا می‌شینه و پامیشه از اول

تا آخر حرفش اینه که داره نوه داری میکنه!

- رفته لاس وگاس (۱۲۲) واسه تعطیل آخر هفته. با همین تورهای

ده دلاری. بابا شمام دلتون خوشه! کمک کدومه؟ تازه آقا بزرگ رو

هم تنها گذاشته خونه بما سپرده هواشو داشته باشیم. تا بهش میگی

- بچه نگه میداری؟ میگه - من زحمتامو کشیدم، بچه هامو به جا

رسوندم حالا موقع استراحت و گردشمه - ماه دیگه‌ام میخواد بره

هاوایی (۱۲۳). میدونی پریروز چی می‌گفت؟ می‌گفت - اگه قرار بود

توی این سن و سال ما بچه داری کنیم خدا یائسه مون نمی‌کرد تا

خودمون بچه بزائیم. یائسگی یعنی پایان بچه‌داری!

مینا گفت: باریکلا، والله! این استدلال از یه زن که نه کلاس

بیشتر درس نخونده ایوالله داره. بفرمائین، شمام جاناتان رو بیاربن

اینجا، اقلأً به این بهانه هم شده دیداری از مامان و باباتون بکنین!

نیلوفر با گلیه گفت: - مامان ترو خدا... یه دقه

گوشی... جاناتان... جاناتان... ترو انور میفتی... گوشی مامان!

مینا چند لحظه فرصت را هم از دست نداد. تا نیلوفر رفت بچه

را بگیرد شروع کرد... «جاناتان هم شد اسم؟! یه دقه بهشون گفتم

بابا یه اسم قشنگ ایزونی بذارین رو بچه حرفمو گوش نکردن.

نمیدونم چرا این قدر با این اسم غریبه‌ام! خوب دلم می‌خواس اسم

نوهام سهراب، پویا، آرش یا این چیزا باشه نه جاناتان... قبول

نکردن منم هیچی نگفتم دیگه. مگه نه اینکه با خودم عهد کرده

بودم مادر زن، مادر شوهر یا مادر بزرگی بشم غیر از اونکه مادرای خودمون بودن؟! خوب اینم توشه دیگه! آزاد گذاشتن و دخالت نکردن در امور بچهها، ما که مزه این جور آزادیها رو نچشیدیم اقلأً بذار اینا لذتشو ببرن!

نیلوفر برگشت پای تلفن و دنباله صحبتش را گرفت:

- چی می‌گفتم؟ آهان داشتم می‌گفتم ترو خدا گله نکن مامان، میدونی من و هرمز هر دو تا چقدر گرفتاریم! از صبح تا شب سر کار، عصر هم مثل دو تا نعش می‌رسیم خونه. تا یه کمی به کارای بچه برسیم میشه شب! خودتون که می‌دونین چقدر زندگی کردن سخته اینجا؟ دیگه شما گله نکنین!

- نه مادر جون، چه گله‌ای؟ فقط یادآوری بود. برو به کارت برس مادر. خداحافظ... بعد با خودش ادامه داد... «گله نمی‌کنم، دلم برای خودم می‌سوزه! دلم برای توام می‌سوزه دخترجون، تو که از اول، زندگی‌تو با قسط و کردیت کارت (۱۲۴) شروع کردی، تا آخر عمرم مثل بقیه آدمای این مملکت باید مثل سگ جون بکنی تا قسط و پرداختهای ماهانه رو بدی. اگه دلت یه بچه دیگه‌ام بخواد نتونی بیاری چون از عهده خرجش برنمیایی. دلم برای خودمم می‌سوزه چون یه موی گندیده مادر شوهرت توی تمام سر من پیدا نمیشه. کاش خدا یه کمی از دل گنده اونو می‌داد به من. تازه حالا باید بیای و شوهرشو ببینی که چه جوریه مثل پروانه دور خانم می‌گرده و چه جوریه خانمو رو سرش حلوا حلوا می‌کنه. خانم از صبح تا شب هیچ کاری جز به خود رسیدن نداره، یه روزم تو زندگی‌ش کار نکرده تازه تاج سر آقا هم هست. این جوریه که نسل اونها هر روز زیاده‌تر میشه و نسل ما در حال انقراضه دیگه!»

ورود پیام رشته افکار مینا را پاره کرد. به صورت پسر نوجوان خیره شد و پرسید:

- چرا زیر چشمات کبوده؟ چرا رنگت پریده؟

- برای اینکه نداشتی بخوابم مامان خانم! دیشب تا ساعت سه

بیدار بودم!

مینا با طعنه گفت:

- واله اون ضبط صوتو به اون بلندی هر کس دیگه ام بذاره بالای سرش خوابش نمی بره که هیچ مغزشم جایجا میشه!! من نمی دونم چرا شما جوونای حالا کر هم شدین!

- کر چیه مامان؟ موزیک تا بلند نباشه آدم حال نمی کنه.

- اگه دلت می خواد برو این موهای سرتو کوتاه کن! شبیه این اسپانیشای توی داون تاون (۲۵) شدی!

پیام لقمه نان و پنیرش را با عصبانیت در بشقابش پرت کرد، از جایش بلند شد و گفت:

- آهان! شروع شد! مامان چند دفه بگم موهامو این جوروی دوس دارم؟ مگه تو که هر روز موهاتو یه رنگ و یه مدل می کنی من بهت حرفی می زنم؟

- خوبه حالا؟ قهر نکن! صبحانتو بخور تا بریم.

- نمی خوام! دیگه نمی خورم، مگه می ذاری؟ یه سری باید جواب تورو بدم، یه سری جواب بابارو، ول کنین دیگه!

کیف و کتابش را زد زیر بغلش و راه افتاد. مینا با ناباوری نگاهش کرد و دوباره آن دل مالش کذایی سراغش آمد... «نکنه دراگی مراگی چیزی کشیده باشه؟! ا نکنه معتاد شده باشه؟! حالا چه خاکی به سرم کنم؟ این دیگه چه بلاییه سر جوونا نازل شده؟ اقلأ تو ایران از این گرفتاریها نداشتیم دیگه، ولی حالا که می گن تو ایران هم همه جوونا معتاد شدن! این دیگه یه بلای آسمونیه، ایران و امریکا نمی شناسه. وقتی گذاشتمش مدرسه باید برگردم اطاق و اسبابشو یه واری حسابی بکنم. نکنه یه دفه خواب بمونم و بچه معتاد بشه! منصورم که قربون دلش برم... هر چی بهش میگم یه کم با این پسرا حرف بزن همش میگه - خودشون می دونن، مگه وقتی ما جوون بودیم کسی با ما حرف زد؟ خودمون راهو از چاه یاد گرفتیم، همه غلطی هم کردیم، هیچی مونم نشد، انقدر مته به خشخاش این بچهها نذار زن!! - ولی مگه میشه؟ میشه؟ اصلاً!»

پیام را دم مدرسه پیاده کرد و به ساعت اتومبیل نگاه می

انداخت؛ پنج دقیقه به ساعت نه مانده بود. نفسی کشید، فرمان را چرخاند، دور زد و روز را آغاز کرد. تازه اول صبح بود ولی مینا حس می کرد ربع قرن از لحظه ای که بیدار شده بود گذشته است. چند دقیقه بعد، در اولین ایستگاه کار روزانه توقف کرد؛ مقابل در آپارتمان مادر شوهرش. بوق زد تا خانم تشریف بیاورند پایین. با خیال راحت نشست، به پشتی صندلی تکیه داد و گردنش را کشید. می دانست خانم تا پله ها پایین بیاید یک عالمه طول خواهد کشید. بالاخره خانم دم در پیدایش شد. مثل همیشه آهسته و با طمأنینه راه می رفت. تا چارقش را روی سر جا به جا کند مینا پیاده شد، در اتومبیل را باز کرد، زیربغلش را گرفت و سوارش کرد. سلام و احوالپرسی و تعارف و پیش به سوی فروشگاه ایرانی. خانم هنوز جا به جا نشده شروع کرد و مثل همیشه آه و ناله و شکایت را سر داد و در لابلای حرفهایش یک لحظه از نیش زدن به مینا غفلت نورزید. انگار تمام بیست و چهار ساعت شبانه روزش را تمرین می کرد که چه بگوید تا او را بچزاند. از آن نیشهای خاص مادرشوهرانه؛

— چرا شما زحمت کشیدین؟ منصور میومد منو می برد بچهام. ولی

اون طفلکی ام از بس کار می کنه وقت نفس کشیدن نداره!

مینا به دلش زد... آره طفلک، خیار کار مکنه! دار و حمک...

غ و خروسها برایش کباب بشه!

م ادامه داد؛

پریروز از سر کار اومد یه سری به من بزنه لباش خشک

بود. خوبه روزا یه ذره غذایی، میوه ای، چیزی بش بدین

نه این جوری تمام روز گشته نمونه.

نگران نباشین خانم! مطمئن باشین منصور گشنگی نمی کشه،

یه پوندم وزن اضافه کرده، کلسترولش هم رفته بالا، دکتر گفت

به کم رژیم بگیره!

خوبه، چه حرفها! ترو خدا به منصور دیگه رژیم ندین! خودتون

عمره رژیم گرفتین بسه دیگه! به نیلوفرم که از بچگی رژیم

مین. منصور عادت به رژیم نداره، تو خونه ما رژیم نبوده،

می داد

هیچوقت! آقا بزرگ را نگاه کنین توی این سن و سال چقدر سالمه  
ماشاءالله! یه روزم رژیم نگرفته!

مینا با صدای بلند گفت:

- چشم خانم! ولی منصور ۲۵ ساله از خونه شما رفته دیگه!  
عادتای قدیم هم از سرش افتاده.

بعد در دل ادامه داد... «پیرزن ول نمیکنه، یکی نیس بهش  
بگه اگه من یکی ام به شما نرسم فاتحه تون خونده اس، پس اقلأ سر  
به سر من نذار، تو یکی دیگه کوتاه بیا پیرزن!»  
ولی پیرزن کوتاه نمی آمد:

- اقدس خانمو عروس و پسرش بردن آب گرم درد کمرش  
خیلی بهتر شده، میگن اونجا کجاست؟... پالم اسپرینگ (۱۲۶)، آب  
گرمش برای رماتیسم خیلی خوبه، خدا شانس بده!

مینا مجدداً در دلش غر زد... «بعد هشت سال توی امریکا  
موندن، منصورخان، پسر گرامیشون، هنوز مارو یه مک دونالد (۱۲۷)  
نبرده حالا خانم گله دارن چرا ایشون رو نمی بریم پالم اسپرینگ! با  
کدوم پول خانم جون، با ثروت ابا اجدادی آقای منصور خان؟» و  
بعد با صدای بلند گفت:

- آره راس میگن!

از خرید که برگشتند خانم یک ریز غر زد:

- صد تومن پول یه بسته نون؟! وای خدا به داد اونایی که  
ندارن برسه، خدارو شکر که منصور سر کاره و پول می سازه.  
مینا آهی کشید و گفت:

- آره خدارو صد هزار مرتبه شکر!

ده دقیقه طول کشید تا خانم از اتومبیل پیاده شد و به در  
خانه رسید. مینا بستهها را پشت در آپارتمان گذاشت، دوید طرف  
اتومبیل، سوار شد، پایش را روی گاز گذاشت و الفرار... «بالاخره  
یه روز باید حسابی از جلوی این پیرزن دربیام! یه روز سونده به  
آخر عمرم حرفمو بهش می زنم!» بعد به خود نهیب زد... «ول معطلی  
جونم! بیست و پنج سال دیگه ام سکوت می کنی و خودتو  
می خوری! مینا خانم عزیز، تو متعلق به نسل رو به انقراض

عروسهایی هستی که باید به عمر ممنوندار پدرشوهر و مادرشوهر باشن! چرا؟ چون اونا به پسر کاکل زری پس انداختن و منت سرش گذاشتن و اونو برای شازده پسرشون گرفتن. یادت نره! اما اگه فکر می‌کنی وقتی کامبیز زن گرفت می‌تونی از این دستوره‌های چپ و راست به عروس بدی و مرتب برایش لُغز بخونی و تلافی سرش در بیاری اشتباه می‌کنی، خواب دیدی خیر باشه؟»

نوار را با غضب به داخل ضبط صوت فشار داد. صدای هائیده در داخل اتومبیل طنین افکند: «شانه هایت را برای گریه کردن دوست دارم، دوست دارم...»

و مینا با زهرخندی جانانه گفت: «کو اون شونه که بشه سرتو روش بذاری و گریه کنی خانم هائیده خانم گل؟ کو اون شونه؟!...»

ایستگاه دوم خانه پدر بود. بیچاره پدر، پس از فوت مادر خیلی تنها و بی‌دست و پا شده بود. وای که مردها بدون زنها نفس هم نمی‌توانند بکشند. پدر پیر و نیمه بیمار داروهایش تمام شده بود و از مینا خواسته بود برایش دوا بفرده. بهای داروها تقریباً صد و بیست دلار شد و مینا خدا را شکر کرد که برای پدر کارت مدیکال [۲۸] گرفته‌است و مجبور نیست غرغر منصور را بشنود که چرا پول خرج پدر پیرش می‌کند. هر چند که بخشی از این پول مال خودش بود ولی اجازه اش دست ارباب خانه، پشت در خانه سه بار طرز استفاده از داروها را برای پدر توضیح داد و تومیه پشت تومیه که مراقب رژیم غذایی‌اش باشد و پیاده‌روی را فراموش نکند و گاهی به آنها سر بزند. قابلمه غذایی را که صبح برایش پخته بود به دست پدر داد و قصد رفتن کرد. پدر با تعجب پرسید:

— یه دقه نمی‌آی تو؟ یه چای، آبی، نونی؟...

مینا با مهربانی گفت:

— نه بابا متشکرم. هزار تا کار دارم. انشاءالله یه روز دیگه.

— باشه دختر، برو به سلامت. انشاءالله سایه بختت از سرت کم

نشه.

— یعنی سایه من از سر بختم کم بشه ایرادی نداره بابا؟ هان؟

نه دخترجون، خدا کنه تو هم زیر سایه بختت سالم باشی. من که از تو گلای ندارم. پسرا که عین خیالشون نیس، اگه تو یه دختر و هم نداشتی کی به کارای من می رسید؟

مینا سری تکان داد و در دل گفت... «ولی خدا می دونه اون روزی که اولین بچتون متولد شد و فهمیدین مادر دختر زاییده چه ترشی کردین همتون! درست مثل اینکه ویا اومده باشه. وقتی هم پسرا یکی پشت سر دیگری بعد از من ردیف شدن می دیدم چطور گردنتونو بالا می گرفتین و شازده پسر - شازده پسر»

وقوع نوزاد اول دختر روی پیشوینتون انداخته بود  
ت پیش خودتون فکر کردین - خوب اینم باشه  
و عضا کشی مون! - بعد لبخندی زد و گفت:  
، کاری نکردم.

جون، خیلی سخته غربت و بی زبونی! راه و چاه  
بر بودن تو این مملکت غریب خیلی سخته، برای  
بلد بودن و پی  
ما خیلی سخته!

از بازیگوشی و شیطنتش، و از اینکه بهتر است مادر کمی بیشتر

وقت خود را صرف او کند. و مینا با خجالت جواب داد:

- سعی می کنم، سعی می کنم.

حالا چگونه، خدا می داند. می ترسید به معلم بگویید که

بزرگترین آرزوی پیام این است که بازیکن تیم بیس بال ۱۲۹۱ شود،

چون به قول خودش - همه بازیکنای بیس بال میلیونرن، درس هم

نخوندن - ولی تو و بابا که لیسانس و فوق لیسانس دارین نه پول

دارین نه درستون به دردتون می خوره! - می ترسید معلم هم که

امریکایی است بگوید - برخلاف میلش به او فشار نیاورید،

بگذارید دنبال رشته مورد علاقه خودش برود - و این درست

همان چیزی بود که مینا نمی خواست بشنود، پس سکوت کرد و

راهنش را کشید و رفت.



نزدیکیهای غروب منصور به خانه برگشت، رفته بود لب دریا با دوستانش تخته بازی کند، امروز به قول خودش روز آف بود، آخرین دسته لباسها توی ماشین خشک کن مانده بود و مینا وقت نکرده بود برود و آنها را از رختشویخانه ساختمان بیاورد. منجوقدوزی دور یقه خانم نوایی و یک لبه آستینش تمام شده بود ولی لبه آستین دوم نیمه‌کاره مانده بود، منصور از در نیامده تو داد زد:

- مینا! دارم از گشنگی هلاک میشم، شام چی داریم؟

- صبر نمی‌کنی بچه‌ها بیان؟

- نه، یه چیزی بده یه ته بندازم تا بچه‌ها پیداشون بشه!

مینا لباس را کنار گذاشت و بساط شام را چید، سر میز شام تنها خودشان دو نفر روبروی هم نشسته بودند. مدت‌ها بود که دیگر برنامه غذا خوردنشان با بچه‌ها جور نمی‌شد، هر کسی توی خانه یک وقت غذا می‌خورد؛ برای خودش و هر وقت دلش خواست. منصور با کنجکاوی از پنجره بیرون را نگاه کرد ببیند اتومبیلی که مقابل خانه‌شان توقف کرد مال کیست، تا چشمش به نیلوفر و هرمز و جاناتان افتاد گفت:

- باز این وروجک رو برداشتن آوردن اینجا؟ مگه نگفتم من

حوصله بچه ندارم مینا جون؟

- بابا! بیرونی‌ها یه شب می‌خوان برن بیرون، بچه‌شونو چیکار کنن؟

- همون کاری که ما کردیم، بشینن خونه بزرگش کنن!!

- همون کاری که ما کردیم؟ ما؟ راستی راستی روتو برم.

جنابعالی رو کجا می‌برن؟ کور شیم اگه ما بچه‌داری شما را دیدیم حضرت آقا!

منصور با اعتراض گفت:

- به من مربوط نیست، من که رفتم بخوابم، شما بفرمایین

بچه‌داری کنین، خوب حقته دیگه از بیکاری حوصله‌ات سر میره،

مجبوری برای خودت کار بتراشی!

مینا در حالی که به طرف در می‌رفت:

- ما که نه انیورسری فهمیدیم چیه، نه تولد، نه رستوران،

نہ گردش، اقلًا بذار این دختره یہ چیزی بفہمہ! و الا اینم میشہ  
ایگوانا!

منصور با تعجب برگشت و با تعجب پرسید:

– چی چی وانا؟!!

### یادداشتها

1. Iguana
2. Arthritis
3. Diaper پوشک
4. Bill صورت حساب
5. Aids
6. Spanish اسپانیایی
7. Dr. Ruth
8. Rape تجاوز
9. IBM
10. Punch
11. Alteration تغییر مدل لباس
12. Saks Fifth Avenue
13. Neiman Marcus
14. AT & T
15. Nursing Home خانہ سالمندان
16. Abuse سوء استفادہ
17. Gay همجنسگرا
18. Drug مواد مخدرہ
19. Off سرخصی
20. Jonathan
21. Anniversary سالگرد (الزدواج)
22. Las Vegas
23. Hawaii
24. Credit Card کارت اعتبار
25. Down Town مرکز شہر
26. Palm Spring
27. MacDonald's
28. Medical
29. Baseball

# وضعیت اشتغال زنان ایرانی در لوس آنجلس

آرلین دلال در  
سارا امیری

مهاجرت زنان و تأثیر آن بر موقعیت اجتماعی-اقتصادی آنان، موضوعی است که در جامعه‌شناسی نوین بحث و گفتگوهای بسیاری برانگیخته است. تا همین اواخر، بیشتر تحقیقات در مورد مهاجرین، بر پایه نقش مرد و تطبیق آنان با محیط اجتماعی جدید بوده است. علی‌رغم بالا رفتن تعداد زنان مهاجر در آمریکا در دو دهه اخیر، هنوز به نحو شایسته‌ای به نقش زن توجه نشده است و زمانی هم که به نقش زنان مهاجر از نظر اقتصادی و اجتماعی نظر می‌شود، این نحوه تحقیق وجهی به کل سنتی دارد؛ به طوری که زنان به عنوان خواهر، دختر، مادر، و یا همسر در ارتباط با مرد و جدا از تولید، به صورت انسانهای منفعلی که تنها نقش آنها خانه‌داری است، دیده می‌شوند.

در دهه اخیر زنان انگشت شماری به تحقیق در مورد وضعیت زنان مهاجر از خاورمیانه به نقاط مختلف آمریکا پرداخته‌اند. به‌طور مثال باربارا اسود (۱۹۹۱) در تحقیق خود در مورد زنان مهاجر یمنی و لبنانی در میشیگان و لوئیز کاینکارا (۱۹۸۵) در کار خود در مورد زنان فلسطینی در شیکاگو بر در نظر داشتن نکات زیر در تحقیقات جامعه‌شناسی تأکید مبرمی کرده‌اند:

- ۱- نقش اجتماعی-اقتصادی زنان، مستقل از مردان؛
- ۲- نقش مردسالاری و شکل خانواده در جامعه قبل از مهاجرت؛
- ۳- منطقه‌ای (از نظر جغرافیایی و اجتماعی) که زنان از آن مهاجرت می‌کنند؛

- ۴- منطقه‌ای (از نظر جغرافیایی و اجتماعی) که زنان به آن مهاجرت می‌کنند؛
- ۵- میزان تحصیل، سن و طبقه.

در این مقاله به دو نظریه موجود در مورد نقش اقتصادی مهاجرین در سرزمین میزبان برخورد خواهیم کرد. این دو نظریه عبارتند از: نظریه «محرومیت» و نظریه «فرهنگی».

### ۱- نظریه «محرومیت»

مهاجرین به واسطه مشکلات فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی که در سرزمین جدید با آن مواجه می‌شوند مانند: ندانستن زبان، نداشتن اعتبار مالی و از دست دادن اعتبار اجتماعی-اقتصادی که در کشور خود داشته‌اند و همچنین تبعیضات حقوقی-اجتماعی موجود در جامعه جدید، به کارهای تولیدی کوچک و شغل آزاد می‌پردازند. به قول بوناسیج (۱۹۷۲) زمانی که مهاجرین در می‌یابند که در اجتماع جدید نمی‌توانند همان موقعیت اقتصادی و اجتماعی را که در مملکت خود داشته‌اند دارا باشند، عده‌ای دست به ایجاد سرمایه‌داریهای کوچک زده، به شغل آزاد می‌پردازند تا بر موانع موجود در جامعه نوین غلبه کنند. ساعات کار طولانی و شرکت فعال زنان شرط موفقیت این نوع کارها است.

### ۲- نظریه «فرهنگی»

مهاجرین به خاطر زمینه‌های فرهنگی، تاریخی و اجتماعی خاص خود به کارهای سرمایه‌داری کوچک می‌پردازند. ایوان لایت، یکی از حامیان این تئوری، که در سالهای ۱۹۷۲ و ۱۹۸۰ تحقیقات

وسیعی در مورد گروه‌های مقیم لوس‌آنجلس کرده است خاطر نشان می‌کند که در میان گروه‌ها، بازتولید سرمایه در سرمایه‌گذاریه‌های کوچک، براساس ارزشهای فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی است، به‌طور مثال هبستگیهای خانوادگی و گرفتن وام‌های خصوصی از دوستان و آشنایان جهت به‌راه انداختن سرمایه‌های کوچک، نمونه‌هایی از این نوع روابط هستند.

در این مقاله نقش زنان ایرانی در تولید و بازتولید سرمایه‌داریهای کوچک در لوس‌آنجلس براساس دو نظریه فوق بررسی می‌شود. همچنین نقش زنان در شغل‌های آزادی که در خانه و از خانه اداره می‌شود و شغل‌های آزادی که خانوادگی اداره می‌شود، بررسی خواهد شد. روابط اجتماعی و فرهنگی که در این شغلها مطرح می‌شود نیز بررسی شده و نشان داده خواهد شد که زن و مرد در روابط کاری متفاوتی از هم قرار می‌گیرند. این موضوع نشان‌دهنده آن است که در تحقیقات جامعه‌شناسی، زن و مرد باید جدا از هم و مستقل از یکدیگر مورد مطالعه و بررسی قرارگیرند تا وضعیت آنان به‌طور صحیح نشان داده شود. اطلاعات و آماری که در این مقاله ارائه می‌شود بین سالهای ۱۹۸۶ تا ۱۹۸۸ جمع‌آوری شده است. این اطلاعات بر اساس مصاحبه با ۶۰ زن ایرانی مقیم لوس‌آنجلس تهیه شده است. این زنان بین سنین ۲۰ تا ۷۵ سالگی بوده‌اند. ایرانیان مقیم لوس‌آنجلس از اقلیتهای مختلفی مانند اقلیتهای مذهبی (بهایی، کلیمی، ارمنی و آسوری) و اقلیتهای قومی (گُرد و تُرک) تشکیل شده‌اند. و همچنین ایرانیان مسلمان شیعه مذهب که در ایران در اکثریت بوده‌اند ولی در حال حاضر آن اکثریت واضح و چشمگیر را در لوس‌آنجلس ندارند. در این تحقیق با ۲۰ زن مسلمان و ۲۰ زن کلیمی به سنین مختلف و از طبقات مختلف اجتماعی، متأهل و مجرد، مصاحبه شده است. این زنان به کارهای مختلفی اشتغال دارند، مانند: مشاغل حرفه‌ای، مشاغل آزاد (زنانی که در خانه خود کسب و کارهای کوچک متعلق به خود را می‌گردانند و زنانی که با همکاری خانواده خود کاری را اداره می‌کنند)، کارهای

خدماتی، و بالاخره زنان خانه‌داری که مزدی برای کار خود دریافت نمی‌کنند، بدین طریق اشتغال مختلف زنان، چه در بازار کار مزدی و چه در خانه و کار غیرمزدی، مورد بررسی قرار گرفته است. علاوه بر مصاحبه با زنان، مشاهدات ۸ ساله اخیر در وست وود که یکی از مراکز ایرانیان مقیم لوس‌آنجلس است نیز کمک بسیاری به شکل گرفتن این تحقیق کرده است.

در مراحل اولیه جمع‌آوری آمار، هفته‌ای یک روز مناطق مختلف لوس‌آنجلس، مانند وست وود، سانتا مونیکا، پورتل هیلز، فرفکس، پیکو و مرکز شهر لوس‌آنجلس، مورد بررسی قرار گرفته‌اند تا نوع مغازه‌هایی که زنان ایرانی یا در آن کار کرده، یا مدیریت آن را به‌عهده دارند، مشخص شود. در مرحله دوم، نوع کار زنان در مشاغل خدماتی، عمده‌فروشی و خرده‌فروشی مورد مطالعه قرار گرفته است. علاوه بر آن، کار آزاد زنان به‌صورت فردی، خانوادگی و استخدامی نیز بررسی شده است.

مناطق ذکرشده بدان جهت انتخاب شدند که ایرانیان زیادی در آن محلات زندگی می‌کنند. مناطق دیگر لوس‌آنجلس، مانند گلدیل که ایرانیان ارمنی در آن ساکن هستند، و یا ناحیه ولی و شرم‌آگس که سایر ایرانیان در آن زندگی می‌کنند، در این تحقیق در نظر گرفته نشده‌است. ضمن گفتگو با مغازه‌داران مختلف، دوستان، فامیل و آشنایان، با شبکه وسیع زنانی که از خانه خود جهت ایجاد شغل آزاد استفاده می‌کنند آشنا شدیم و این آشنایی درجه دید جدیدی نسبت به اشتغال زنان مهاجر برایمان باز کرد که تنها با مشاهدات عینی و خیابانی قابل لمس بود. در لوس‌آنجلس زنان ایرانی هم به‌عنوان صاحب کار (چه فردی و چه خانوادگی) و هم به‌عنوان کارمند در شغل‌های خدماتی مانند آژانس مسافرتی، معاملات ملکی، کارهای قانونی، لباسشویی، حسابداری، صندوق‌داری به کار اشتغال دارند. کارهای آزاد زنان متنوعند، از جمله: خیاطی، آشپزی، لباس‌فروشی، سلمانی، اپیلاسیون، گل‌آرایی، بچه‌داری، دکوراسیون داخلی،

تدریس زبان فارسی و در یک مورد تدریس آداب معاشرت و اتیکت به دختران جوان!

در قسمت کارهای مغازه‌داری بسا زنانی که در مغازه‌های خواربارفروشی و فروشگاه‌های لباس، جواهر، لوازم آرایش، نوارهای کاست و ویدیو کار می‌کردند مصاحبه شد. در این تحقیق با زنانی که در پمپ بنزین کار کنند یا راننده تاکسی باشند برخوردی نشد و تنها با ۲ زن ایرانی که در رستوران به کار پیشخدمتی مشغول بودند، برخورد داشتیم. پرداختن زنان ایرانی به این نوع کارها می‌تواند ریشه در عقاید سنتی ایرانی داشته باشد، از جمله آنچه «کار زن» و «کار مرد» دانسته می‌شود.

در سالهای دهه ۱۹۷۰ در ایران، رسم جدیدی در مورد کار زنان به چشم می‌خورد. در این سالها بسیاری زنان طبقه متوسط و مرفه از خانه خود جهت کسب درآمد استفاده می‌کردند. به‌مثال فروش لباس از خانه کار بسیار پردرآمدی بود. جالب اینجاست که قشر بخصوصی از زنان همان الگوی کار را نیز در لوس‌آنجلس انتخاب کرده‌اند یعنی از دوستان و آشنایان و اقوام خود به‌عنوان شبکه ارتباط جمعی برای پیشبرد و راه انداختن کار خود استفاده می‌کنند. موانع استخدامی که زنان ایرانی در لوس‌آنجلس با آن مواجه‌اند با موانع استخدامی که در ایران روبرو بودند بسیار متفاوت است. در اینجا زبان، سن و درجه تحصیلی با در نظر گرفتن طبقه اجتماعی و زن بودنشان، موانع و تبعیضاتی برای کاریابی ایجاد می‌کند. به همین علت زنان سعی کرده‌اند از خانه خود جهت به راه‌انداختن کار استفاده کرده، زندگی فردی خود را به گونه‌ای با زندگی کار خود در هم آمیزند. در دو مثال زیر به نمونه‌هایی از کار زنان ایرانی در لوس‌آنجلس پرداخته، تأثیر موقعیت اجتماعی بر روابط شغلی توضیح داده خواهد شد.

## نادیا

نادیا زن کلیمی چهل-پنجاه ساله‌ای است که از سال ۱۹۸۲، دواطاق از آپارتمانش را به محل فروش لباس تبدیل کرده است. شوهر نادیا از سال ۱۹۸۱، یعنی بعد از مهاجرت به آمریکا، خود را باز نشسته کرده است. نادیا چهار فرزند دارد که کوچکترین دختر و پسرش در لوس آنجلس ولی جدا از نادیا و شوهرش زندگی می‌کنند. نادیا مجموعه متنوعی از لباسهای رسمی و نیمه رسمی شب دارد و مشتریان او بیشتر زنان میانسال ایرانی هستند که معمولاً میهمانیهای مفصل و دوره‌های ثابتی دارند. یکی از مسائلی که نادیا باید همیشه با مشتریانش در نظر داشته باشد، تک بودن لباسها است. او تعهد می‌کند که هیچکس دیگری آن لباس را در مهمانی به تن نداشته باشد و به همین دلیل ناچار است لباسهای مشابه را به افرادی بفروشد که در میهمانیهای مشترک شرکت نمی‌کنند. از قرار معلوم، در سال ۱۹۸۱، اتفاق ناگواری در همین رابطه رخ می‌دهد که باعث شرمندگی دو تن از خانمها می‌شود. در حقیقت راه انداختن چنین کاری همان شب به فکر نادیا رسید چرا که بسیاری از زنان پولدار و از طبقه مرفه از مسئله پیدا کردن لباس مناسبی که در عین حال نظیرش در فروشگاههای لوس آنجلس نباشد، شکایت داشتند. پس از آماده کردن خانهاش جهت فروش لباس، نادیا به منظور آشنایی بیشتر با بازار و طرحها و نوع پارچههایی که به کار برده می‌شود به اندونزی سفر کرد و بعضی از سفارشاتش را نیز از طریق خواهرش که مقیم اندونزی است انجام می‌داد. وی در عین حال از دخترش که در اسرائیل زندگی می‌کرد نیز غافل نشد و از او خواست که به هنگام سفر به لوس آنجلس مقداری لباسهای شب با طرحهای متفاوت با خود بیاورد.

خبر لباسهای شب نادیا دهان به دهان در محیط اطراف گشت و نادیا آماده پذیرش سفارش شد. مثلاً برای اندازه‌های بزرگ یا رنگهای بخصوص موردپسند مشتریانش. شش ماه تمام به گردآوری انواع و اقسام لباسها و طرحهای متنوع پرداخت.



مخارج اولیه این کار و سفرش به اندونزی حدود ۱۵ هزار دلار بود که از حساب پس‌انداز خانوادگی تأمین شد. برخلاف انواع دیگر سرمایه‌گذاریها که نیازمند مقدار هنگفتی پول برای تبلیغ بود، به دلیل روابط گسترده فامیلی و اجتماعی، نادیا نیاز چندانی به این تبلیغات نداشت.

نادیا به قول خودش حتی دوره دبیرستان را هم تمام نکرده و قبل از آمدن به آمریکا هم خانه‌دار بوده است. اگر چه شروع کار در چهل‌پنجاه سالگی دشوار می‌نمود، تجارب روزمره زندگی کمک بزرگی در کارش بود. وی ساعات مشخصی برای کار تعیین نکرده است. خانمهای علاقمند تلفنی با او تماس گرفته، در گروههای چند نفره به خانه‌اش می‌روند. در حقیقت ترکیبی از میهمانی و کار است به همان سبکی که در ایران مرسوم بوده است. این دیدارها شکل همیشگی میهمانیهای ایرانی است که با تعارف قهوه تُرک و شیرینی و گفتگو درباره آخرین عروسیها، نامزدیها و تولدها شروع می‌شود به اضافه غیتهای مرسوم در مورد آخرین میهمانیهای مشترک و فال قهوه. این مهمان‌بازی و دیدار حدود ۲۰ دقیقه طول می‌کشد. مشتریان معمولاً دوستان و آشنایان ایرانی و گاهی آمریکایی هستند که درباره لباسهای نادیا از دیگران شنیده‌اند. بعد از این مقدمه، نادیا مسئله لباس را پیش می‌کشد، مشتریان را به الماقتها دیگری که لباسها را در آن آویزان کرده راهنمایی می‌کند و پس از توضیح مختصری راجع به انواع لباسها با پیشنهاد یکی از لباسها به یکی از خانمها کارش را شروع می‌کند. سپس لباسی را که به‌نظر او مناسب آن مشتری است بیرون آورده، او را به اطاق پرو که در قسمت عقبی اطاق دوم است راهنمایی می‌کند و بعد به خانمهای دیگر می‌پردازد. بعضی از خانمها همیشه یکی از دوستانشان را برای انتخاب لباس همراه می‌آورند و بعضی وقتها که کسی با آنها نیست از نادیا می‌خواهند لباس را برایشان نگه‌دارد تا دوستشان را جهت تصمیم‌گیری نهایی همراه بیاورند. گاه نادیا ناچار می‌شود بیش از دو ساعت وقت صرف صحبت و راهنمایی کند، حتی ممکن است که مشتری در

آن روز بخصوص از نادیا خرید نکند ولی نادیا می‌داند که مشتری دوباره باز خواهد گشت و در حقیقت وقتش را بیهوده صرف نکرده است. بعد از تصمیم‌گیری نوبت تعیین قیمت لباس می‌رسد و تعارفاتی از قبیل «قابلی نداره» رد و بدل می‌شود و بالاخره نادیا از قیمت صحبت می‌کند. این مرحله با چانه‌زدن ادامه می‌یابد تا جایی که نادیا به مشتری می‌گوید این آخرین قیمت است و دیگر حتی برای خواهرش هم از این قیمت پایین‌تر نخواهد رفت. این مرحله حساسی است چرا که نادیا نمی‌خواهد حالت رودریاستی را از بین ببرد و در عین حال هم بالاخره حساب، حساب است. راز موفقیت نادیا ظرافت و تعادلی است که میان رابطه دوستی و خانوادگی و مسئله پول و معامله برقرار کرده است. تمام معاملات با پول نقد انجام می‌شود و اگر مشتری پول کافی همراه نداشته باشد می‌تواند لباس را ببرد و پول را بعداً به نادیا بدهد. نادیا معمولاً با ظرافت خاص خود می‌گوید «قابلی نداره، هر وقت داشتید». در حال حاضر بعد از ۵ سال که از شروع کارش گذشته است، حرفه پردرآمدی برای خود به‌وجود آورده و از آن کاملاً راضی است. به‌خصوص با توجه به مشکلاتی که برای مهاجرین در لوس‌آنجلس موجود است نادیا از کار و روابطی که با مشتریان ایجاد کرده رضایت کامل دارد.

## ژاله و پروین

ژاله زن جوان بیست و چند ساله‌ای است که تا به حال ازدواج نکرده، در لوس‌آنجلس زندگی می‌کند. در رشته ارتباطات لیسانس دارد و در ایران در تلویزیون ملی کار می‌کرده است. به‌واسطه تسلطش به زبان انگلیسی کار نیمه‌وقتتی هم در یک کمپانی شیمیایی آمریکایی داشته است. پس از انقلاب، علی‌رغم میل باطنی‌اش، در تابستان ۱۹۷۹ به دلیل آزارهای فروانی که زنان به‌اصطلاح «غیر اسلامی» با آن مواجه شدند و همچنین پاکسازی از اداره ایران را ترک کرد. در زمان انقلاب خانواده‌اش به نیویورک

رفته بودند و بسیاری از دوستانش هم قصد عزیمت به خارج از کشور را داشتند. ژاله نیز به هزاران ایرانی طبقه مرفه و متوسط خارج از ایران پیوست.

هنگامی که ژاله به لوس آنجلس آمد به مدت دو سال به کارهای مختلف دست زد. مدتی لوازم آرایش می فروخت و کمیسیون می گرفت، مدتی هم برای يك بازرگان ایرانی به عنوان منشی و حسابدار کار کرد. تسلط او به زبان انگلیسی و تحصیلات بالا او را قادر به یافتن کار خوبی در بازار کار لوس آنجلس می کرد، ولی وی مصمم بود که با ایرانیها کار کرده، از این طریق رابطه اش را با محیط ایرانی حفظ کند. در اصل به همین دلیل بود که برخلاف خواست والدینش، از نیویورک به لوس آنجلس آمده، در آنجا اقامت گزید. وی تصمیم گرفت در محل زندگی اش کسب و کار کوچکی راه بیندازد و مانند نادیا به فروش لباس زنانه پردازد.

ژاله اقوام، آشنایان و دوستان بسیاری در لوس آنجلس داشت. یکی دیگر از دلایل آمدن ژاله به لوس آنجلس تعداد زیاد ایرانیان مقیم آنجا بود که شانس یافتن مرد ایرانی دلخواهش را بیشتر می کرد. ژاله تجربه کار آزاد

ریک شد. خانواده پروین، که در لوس آنجلس زندگی توانستند به دلیل تماس با ایرانیان مقیم لوس آنجلس در ر ژاله و پروین کمک مؤثری باشند. پروین دیپلم دارد و در ایران برای يك کمپانی بزرگ وارداتی مس دفتر کار می کرد و همچنین مسئول ترجمه اسناد زبان فارسی بود. او تازه کارش را رها کرده بود که در شراکت در فروش لباس زنانه را به او داد. ژاله و پروین با علایق مشابهی در این کار همه موفق کار خود را در سال ۱۹۸۱ شروع کردند. خانواده ام ۸ هزار دلار برای سرمایه گذاری به آنها کمک کردند. آنها مجبور نبودند پول اجاره بدهند و می توانستند قیمت مناسبتری به بازار عرضه کنند.

می کرد، ش می کنند، مو موفقیت کار دبیرستان به عنوان رئیس انگلیسی به ژاله پیشنهاد پروین با علایق مشابه بودند آنها هر کد بدین طریق لباسها را به

پروین می‌گفت: «زنان ایرانی طبقه مرفه میهمانی زیاد می‌روند و میهمانیهای بسیاری هم می‌دهند و اغلب وقتی لباسی را يك بار می‌پوشند دیگر نمی‌خواهند با آن لباس ظاهر شوند و در نتیجه پول کلانی صرف خرید لباس می‌کنند و مایلند که لباسهایشان تك باشد.» ژاله و پروین هم مانند نادیا اجناس خود را از خارج (بیشتر از اروپا) وارد می‌کردند و يك اسم آمریکایی هم برای کارشان انتخاب کرده بودند.

تبلیغ کارشان بین خانمهای میانسال، به دلیل کمی سن و سالشان، دشوار بود چون ارتباطی با آنها نداشتند. بنابراین جهت تبلیغ بین بزرگترها، ناچار بودند به مادرانشان متکی باشند. همچنین ژاله خاطر نشان کرد که در اوایل دفتر تلفن را باز می‌کردند و به کسانی که اسمشان ایرانی به‌نظر می‌رسید، تلفن کرده، از این راه تبلیغ می‌کردند.

کار آنها، علی‌رغم مشکلاتی از قبیل نداشتن ساعت کار مشخص و یا مشکلاتی که بعضی از مشتریها ایجاد می‌کردند، بیش از دو سال ادامه یافت و سود کافی هم برای تداوم کار حاصل می‌کرد. ژاله و پروین ترجیح می‌دادند کسی را پس از ساعت ۵ بعد از ظهر نپذیرند (به‌خصوص آخر هفته‌ها). ولی اغلب می‌شد که خانمهایی شب سرزده به منزل آنها می‌رفتند. ژاله از این مسئله ناراحت بود زیرا احساس می‌کرد هرگز نمی‌تواند در خانه‌اش راحت باشد. خانه‌اش هیچوقت خالی از مشتری نبود و بدتر از همه مجبور بود همیشه حفظ ظاهر کرده، با مشتریها خوش برخورد باشد؛ حتی زمانی هم که آمادگی این کار را نداشت. این مسئله برای نادیا کاملاً متفاوت بود. نادیا به میهمان‌نوازی معروف بود و بعضی اوقات شبها نیز از مشتریانش پذیرایی می‌کرد و حتی زمانی که مشغول تهیه غذا بود، آنان را با روی باز می‌پذیرفت.

در سال ۱۹۸۲ ژاله نامزد يك مرد ایرانی شد و دیگر داشتن يك اتاق در خانه برای کار به‌نظر عملی نمی‌آمد. در نتیجه آنها در پورلی هیلز دنبال محلی برای ادامه کارشان گشتند. یکی از مسائلشان گرانی اجاره بود که باعث می‌شد همین سود کمی هم که

داشتند، کم‌تر بشود. اما بالاخره محلی در پورلی درایو نزدیک پورلی هیلز با ماهی ۵۰۰ دلار در طبقه دوم یک ساختمان پیدا کردند. مغازه نسبتاً کوچک بود، با این حال ناچار بودند قسمتی از آن را تبدیل به اطاق پرو بکنند. در نتیجه حضور بیش از ۲ مشتری در آنجا، محل را برای همه تنگ و ناراحت می‌کرد. در ضمن حالت کار به کلی عوض شد. خانمهای مشتری دیگر نمیتوانستند بنشینند، گپ بزنند و درد دل کنند، یعنی کاری که در آپارتمان ژاله می‌کردند. به‌خصوص که دیگر فرصت تعارف چای و شیرینی هم نبود و مسئله صرفاً خرید و فروش لباس شده بود. پروین می‌گفت اساسی‌ترین مشکلشان چانه زدن بود که بعد از انتخاب لباس به مدت زیادی ادامه پیدا می‌کرد. آنها مشکل می‌توانستند در مقابل خانمهای مسن‌تر مقاومت کنند و از قیمت تعیین شده پایین‌تر نیایند. البته این مشکل را حتی قبل از تعویض محل کارشان هم داشتند. ژاله و پروین مایل نبودند وقت صرف چای و شیرینی و یا درد دل بکنند، درحالی‌که این مسائل در مورد نادیا به‌طور طبیعی پیش می‌رفت، مثلاً خانمها در مورد بچه‌ها و شوهرانشان یا دوستان مشترک صحبت می‌کردند. اما ژاله و پروین ربطی بین کار و این قبیل صحبتها نمی‌دیدند. نظر ژاله و پروین در مورد کار و اینکه چه مدت صرف دید و بازدید و درد دل بکنند باعث می‌شد لحظات ناراحت کننده و خجالت آوری برایشان ایجاد شود. آنها یک سال دیگر به کار خود ادامه دادند و در زمانی که دیگر خیلی سود کاریشان پایین رفت و خرجشان هم زیاد شد، کار خود را خاتمه دادند (سال ۱۹۸۴).

در دو نمونه ذکر شده، زنان ایرانی دست به‌کاری مشابه با مشتریانی همانند می‌زنند و به‌خاطر کاهش خرج از خانه خود برای کار استفاده می‌کنند. در یک مورد کار کاملاً موفقیت آمیز است، ولی در مورد دیگر هزینه‌های لازم به زحمت از کار در می‌آید. در اینجا اهمیت «دیدار»، که پس از مدتی جزء خود کار شده، روشن می‌شود. پروین و ژاله به‌دلیل جوان‌تر بودنشان،

معاشرتهاى متفاوت از معاشرتهای نادیا داشتند و در نتیجه نمیتوانستند در گفتگوها و غیتهایی که در محل کارشان صورت میگرفت شرکت فعال داشته باشند. حال آنکه نادیا این نوع گفتگوها برایش به طور طبیعی پیش می‌رفت. اهمیت رابطه غیر مادی بین خریدار و فروشنده در اینجا به وضوح دیده می‌شود.

موفقیت اقتصادی کار نادیا به واسطه محیط کاری است که ایجاد کرده. در حال حاضر وی کار خود را توسعه داده و حتی يك نفر دست دوز هم برای چند روز در هفته استخدام کرده است. به عکس نادیا، ژاله و پروین که علاقه‌ای به ایجاد رابطه خاصی با مشتریانشان نداشتند و تنها مایل به حفظ رابطه کاری بودند، به ناچار پس از سه سال کار خود را ترك کردند. نکته لازم به تذکر این است که زنان ایرانی بیشتر کارهای خود را در رابطه با زنان نظیر خود (از نظر مذهب و نژاد) آغاز می‌کنند ولی با گذشت زمان وقتی کارشان پایه می‌گیرد، آن را توسعه داده، به جلب همگان سعی می‌کنند.

### نتیجه

موارد بالا نشان می‌دهد که استفاده از خانه جهت ایجاد چنین کارهایی حیاتی است. همچنین، زنان ایرانی بیشتر از مردان ایرانی قادر به استفاده از دوستی و روابط خویشاوندی جهت پیشرفت کار خود هستند. بیشتر زنانی که به کارهای آزاد اشتغال دارند از مهارت خود برای همراه انداختن امور مربوط به خانه و خانواده (مانند حل و فسخ مسائل خانوادگی، گرداندن امور مالی، مهمان‌نوازی، صبوری و بردباری، آشپزی، خیاطی و...) و جهت پیشرفت شغل خود نیز استفاده می‌کنند. این نوع تردستیها و استفاده از خانه برای کار موقعیتی است که مردان ایرانی ندارند چرا که محل کارشان همیشه جدا از محل زندگی‌شان بوده است. چه بسا مردانی هستند که بسیار مایل به استفاده از محل زندگی‌شان جهت ایجاد کسب و کار باشند، ولی پس از اندکی

تحقیق مایوسانه درمی‌یابند که بیشتر این نوع کارها، کارهای «زنانه» هستند. بیشتر کارهایی که در خانه انجام می‌شود کارهای تجاری کوچک ولی پرزحمت است. در این نوع کارها روابط شخصی بین صاحب کار و مشتریان، (چه فامیل و آشنا و چه مشتریان غیر آشنا) و همچنین کارکنان و تهیه کنندگان اجناس اولیه، بسیار

مسئله است. در نتیجه کارکنان و تهیه کنندگان اجناس اولیه، بسیار

مهاجر را تحریف کرده، حقایق را مطرح نمی‌کنند. زنان ایرانی در لوس آنجلس قابلیت تطبیق خود را با نوع زندگی و پذیرفتن ارزشهای اجتماعی در آن محیط نشان داده اند. این قابلیت تطبیق بیشتر معلول شرکت آنان در کارهای اجتماعی-اقتصادی است. در حالیکه مردان ایرانی که هنوز نتوانسته‌اند برای خود کاری دست و پا کنند، در تطبیق با جامعه جدید دچار مشکلات بسیاری شده‌اند. داشتن درآمد برای زنان استقلال بیشتری به همراه آورده است. اما همین مسئله برای زنانی که به دلیل کار پیدا نکردن شوهرانشان، تنها نان آور خانواده هستند، به دلیل عوض شدن نقشها مشکلاتی به وجود آورده است. نمونه بارز آن خانواده‌هایی هستند که مردان آنان قبل از انقلاب یا در ارتش بوده و یا کارمند دولت بوده‌اند ولی در حال حاضر بیکارند. شواهد نشان می‌دهد که زنان ایرانی مهاجر بهتر از مردان توانسته‌اند از منابع مختلف موجود برای کار و کسب درآمد استفاده کنند. این مسئله می‌تواند از طرفی مربوط به بازاری باشد که نتیجه و معلول نیازها و تقاضاهای زنان ایرانی است و یا از طرف دیگر می‌تواند مربوط باشد به اینکه زنان کمتر از مردان به ارزش کار خود فکر می‌کنند و در نتیجه حاضرند به کارهای پایین تر از نظر اجتماعی دست بزنند.

آبادان اونات-نرمین (۱۹۷۷) در تحقیقاتی که در مورد زنان ترك مقیم آلمان کرده است، خاطر نشان می‌کند که قابلیت تطبیق بهتر زنان ترك با محیط خصمانه جدید ممکن است در ارتباط با طرز تربیت آنان باشد. زنان آنچنان تربیت شده‌اند که بتوانند سریعاً به محیط جدید خود خو بگیرند زیرا آنان هستند که پس از ازدواج، خانه والدینشان را ترك کرده، به خانه‌ای کاملاً ناآشنا قدم می‌گذارند. زنان از کودکی به شکلی تربیت شده‌اند که فرمانبردار، از خودگذشته و محتاط باشند و قابلیت انطباق با شرایط محیطی جدید را داشته‌باشند. در خانواده‌های ایرانی هم دختران به نحوی تربیت می‌شوند که بالاخره در آینده خانه والدین خود را ترك کرده، جزو خانواده دیگری شوند. در واقع با آنان به‌عنوان مهاجرین آینده برخورد می‌شود، حال آنکه پسران در



## خانواده باقی خواهند ماند!

## منابع

- Barbara Aswad, 1991, "Introduction," in Barbara Aswad and Barbara Bilge (eds.), **Muslim Families in North America**, Syracuse Press, 1991.
- Louise Cainkar, 1985, "Life Experiences of Palestinian Women in the United States," paper presented at the 19th Annual Middle Eastern Studies Association of North America (Chicago).
- Edna Bonacich, 1973, "A Theory of Middle Man Minorities," in **American Sociological Review**, Vol. 38, pp. 583-594.

# گفت و شنود

## فروع شهاب

بکری تمیزی

مقدمه

فروع شهاب از آن اولین نسل زنان ایرانی است که علی‌رغم محدودیتها و تبعیضات زمان خود توانسته است به مراتب عالی تحصیلات علمی و هنری نایل آید و از شخصیت و هویت محکم و مستقلی برخوردار باشد. او توشه ارزنده‌ای از تجربه‌ها، مشاهدات و آموخته‌های مادر بزرگها و مادران نسل جوان امروز را با خود حمل می‌کند. ما شناختن و شناساندن و آموختن از این زنان پیشرو و آزاده را بسیار غنیمت می‌شمیریم. مصاحبه زیر توسط بکری تمیزی و با تکیه بر موضوع مهاجرت برای درج در «نیمه دیگر» تهیه و تنظیم شده است. این مصاحبه بخشی از نوشته‌ای است که جهت شناختن و شناساندن فروع شهاب در دست تهیه است.



### چهره خود ، کار فروغ شهاب

به دیدن فروغ شهاب رفتم. در اطاق ساده‌اش با او به گفتگو نشستیم. کاغذهای روی میز نشان می‌داد که در حال نوشتن بوده است. دیوارهای خانه‌اش پوشیده از تابلوهایی است که کشیده است. خیلی راحت و صمیمی حرف می‌زند. به مراتب از سنش جوانتر نشان می‌دهد و خنده‌اش به دل می‌نشیند. فروغ به ۸۲ سالگی بدون آنکه دچار فراموشی شده باشد با من سخن گفت.

فروغ می‌گوید در زندگی‌اش هرگز محافظه‌کاری یا مصلحت‌اندیشی نکرده است، به گفتن حقیقت معتقد است و از دروغ‌گویی متنفر. زن آزادمنشی است. از گفتارش صداقت به گوش می‌نشیند.

می‌گوید: «هرگز سعی نکرده‌ام به‌غیر از آنچه که بوده یا نبوده‌ام باشم. هر چه کرده یا گفته‌ام، چه خوب و چه بد، خواست یا

عقیده همان لحظه زندگی‌ام بوده‌است. من روح خود را دوست دارم و هرگز آن را به‌دروغ و پلیدی نیالوده‌ام.»

فروغ در سال ۱۹۰۸ میلادی در تهران متولد شد. فرزند یحیی دولت‌آبادی است که مردی وطن‌دوست و فرهنگ‌پرور بود و همه دارایی خود را در خدمت به‌فرهنگ و تعلیم و تربیت مصرف کرد. فروغ با پشتکار و پیگیری کلیه سدهایی را که در آن دوران در مقابل تحصیل دختران قرار داشت در هم شکست. با استعداد و علاقهای که در زمینه نقاشی داشت آن را پیش خود آغاز کرد. می‌گوید: «یک بار با پدرم به نزد کمال‌الملک رفتم، در آن زمان زنها حق نداشتند که نقاشی بیاموزند. در مقابل تابلویی ایستاده، نمی‌توانستم از ریزش اشکم خودداری کنم. کمال‌الملک که علاقه مرا به نقاشی دید گفت امیدوار است که روزی بتواند به زنها هم نقاشی بیاموزد.»

ابتدایی و دبیرستان را در ایران به پایان رساند و برای ادامه تحصیل به بروکسل رفت. فروغ دکترای تعلیم و تربیت و روانشناسی و جامعه‌شناسی از دانشگاه بروکسل بلژیک دارد. در ابتدای ورود به بلژیک در دانشکده هنرهای زیبای آن شهر در رشته نقاشی در آخرین سال آن قبول شد و تحت تعلیم یکی از استادان بنام بلژیکی که علاقه فراوانی به فرهنگ و هنر ایران داشت قرار گرفت. فروغ تصور می‌کرد که پس از بازگشت به ایران می‌تواند از تخصص خود استفاده کرده، تحصولی در فرهنگ جامعه به‌وجود آورد. ولی کارشکنیها نگذاشت. مدرسه‌ای را که بنیان نهاد بارها تعطیل کردند، فروغ بعد از ازدواج و در کنار نگهداری از فرزندانش به کار نویسندگی و ترجمه و نقاشی ادامه داد. «شمارش معکوس» داستان کودکی من، «سه هزار و یکشب نصرت خانم» که رمانی تاریخی است و مربوط به حوادث زمان قاجار می‌شود. «طباضی فرانسوی»، «نامه‌ای به ژان پل سارتر» فیلسوف فرانسوی، «وصیتنامه فرهنگی من» از جمله آثار او است.

از آثار او به فرانسسه، رساله دکترای در حمایت و تربیت نابینایان (برگردان الفبای بریل به فارسی)، «خان بلورین من» (رمان

تخیلی ا.

از ترجمه ها: «تربیت عاطفی» از گوستاو فلوبر، «جهان سوم و گرسنگی تا سال ۲۰۰۰»، «انسیکلوپدی لاروس خانه داری»، «فحشا و الکل» از انتشارات دانشگاه سوربن، «علی و حسین دو قهرمان اسلام».

**بگری** - بسیاری از افراد فعال و مثبت را در خارج از کشور دیده‌ام که به علت فشارهای ناشی از شرایط مهاجرت روحیه خود را از دست داده و عملاً بازنشسته شده‌اند. در حالیکه شما علی‌رغم همه مشکلات در سن ۸۲ سالگی، با وجودیکه بینایی چشمهایتان را تا حدود زیادی از دست داده‌اید، همچنان به‌فعالیت خود ادامه می‌دهید، هم می‌نویسید و هم نقاشی می‌کنید، چه عاملی شما را وادار به فعالیت می‌کند؟

**فروغ** - عوامل متعددی باعث شده است که من به فعالیتت ادامه بدهم. در درجه اول من خیلی افتخار می‌کنم که به‌پدرم شبیه هستم. پدرم تا روزی که فوت کرد دائماً کار می‌کرد. مسئله دیگر مزاج سالم است. من مزاج سالمی دارم، معمولاً در سن ۸۲ سالگی پیری خودش باعث ضعف و ناتوانی می‌شود. البته من با کسالت و بیماری مبارزه می‌کنم. هر چند که آرتروز دارم و باعث می‌شود که نتوانم به‌راحتی از رختخواب بیرون بیایم ولی با آن مبارزه می‌کنم و بلند می‌شوم و به برنامه روزانه‌ام فکر می‌کنم. من از مردن نمی‌ترسم، اما از ناتوانی و سربار دیگران شدن وحشت دارم. و عامل سوم که به‌منظر من خیلی مهم است نوع فرهنگی است که در خانواده من وجود داشته‌است و تحصیلاتی است که کرده‌ام. وقت برای من خیلی مهم است. الان که به این سن رسیده‌ام هر روز وقت ارزش بیشتری پیدا می‌کند. هر لحظه و هر دقیقه می‌خواهم کاری انجام دهم.

**بکری** - شما خیلی به مسئله وقت و ارزش آن اشاره می‌کنید.

**فروغ** - وقت تنها چیزی است که به همه کس یکسان و به یک اندازه داده شده است. موضوع مهم طرز استفاده از آن است. برای من همیشه ۲۴ ساعت کم به نظر می‌رسد. هیچوقت بیکار ننشسته‌ام و نمی‌نشینم. زمستان بود که از امریکا به ایران رفته بودم. در یک اطاق در تجریش زندگی می‌کردم. تنهایی زمستان خیلی آزار دهنده بود. تصمیم گرفتم داستان کودکی‌ام را بنویسم. یک ماه اقامت در آن اطاق با نوشتن کتاب «شمارش معکوس»، داستان کودکی من، گذشت. پس از آن آپارتمانی در شهر اجاره کردم و قرار بود با پسر کوچکم (سیف الله) که در آن زمان ۲۰ سال داشت استودیوی عکاسی، تبلیغاتی، نقاشی دایر کنیم. اما بازی سرنوشت پسر در دهم فروردین ماه که مصادف با روز تولدش بود در تصادف اتومبیل کشته شد. پس از چند روز دوستان و اقوام پی کار خود رفتند و من تنها ماندم. شبها به کوچه می‌رفتم و تا صبح روی پله جلوی در می‌نشستم. پس از چند روز متوجه شدم که باید از این مرحله هم بگذرم. باید زنده بمانم و برای زنده ماندن کاری انجام بدهم. شروع به نوشتن کتاب «سه هزار و یکشب» سرگذشت نصرت خانم عمه مادرم کردم. حوادث این کتاب مربوط به دوران قاجار می‌شود. این کتاب را در ظرف سه ماه نوشتم که قرار بود سریال تلویزیونی شود که در ایران انقلاب شد. در حال حاضر با وجود وضع نامطلوب چشم هر روز نقاشی می‌کنم و می‌نویسم و از وقتی به بهترین وجه استفاده می‌کنم.

**بکری** - چه شد که به آمریکا مهاجرت کردید؟

**فروغ** - من و سه تن از فرزندانم اجباراً بیست و یک سال پیش وطنمان را ترک کرده، به امریکا آمدیم. وضع زندگی ما در ایران به جایی رسیده بود که در نهایت فقر و تنگدستی زندگی می‌کردیم. منفور دستگاه بودیم در صورتیکه هرگز مخالفتی با هیچ

کس نداشتیم و کاری انجام نداده بودیم. کمونیست که باعث طرد افراد می شد نبودیم. اما به دلایل زیادی که در شرح حال خودم نوشتم و مردم بعداً خواهند خواند مجبور به ترك وطن و اقامت در امریکا شدیم. در این زندگی غربت، با عشق و علاقه فراوانی که به وطنمان داریم رنج بسیاری کشیدیم. مهم تر از همه ما هرگز نتوانستیم خودمان را با محیط امریکا تطبیق دهیم، چون مردم امریکا، به طور کلی آنهایی که ما امکان معاشرت با آنها را داریم، مردمی ساده لوح و بی فرهنگ هستند. در هر صورت وقتی ما چهار نفر به امریکا رسیدیم فقط ۵۰۰ دلار پول داشتیم من برای دختران لباس می دوختم و به همه امور خانه هم می رسیدم. با مشکلات زیادی روبرو شدیم. من برای آرامش خودم نقاشی می کردم و زندگی بهر شکلی که بود می گذشت.

**بگری -** چه چیزی را عامل اصلی مهاجرت می دانید؟

**فروغ -** سیاست استعماری و طمعکاری کشورهای به اصطلاح متمدن، که به مسایل اقتصادی فراوانی مربوط می شود، زندگی بشر را به کلی دگرگون ساخته است. ملتهای کشورهای جهان سوم بر اثر اعمال سیاستهای ننگین استعماری از زادگاه خود کنده و به کشورهای غربی رانده شده اند، به خصوص به امریکا که بر اثر تبلیغات زیاد «بهشت موعود» شناخته شده است. در دو دهه گذشته میلیونها انسان بیگناه فقط و فقط به علت جنگهای داخلی و کشت و کشتارهای سیاسی جلای وطن کرده اند و از زندگی در خارج از کشور خود ناراحت و ناراضی هستند. به قول مفسران سیاسی جهان قرن بیستم «قرن جنگ» نام گرفته است. کشورهای به اصطلاح متمدن بحران اقتصادی خود را با فروش اسلحه تعدیل می کنند. اما هنگامی که کشورهای جهان سوم از آنها استفاده می کنند، امریکا و اروپا آنها را وحشی می خوانند.

در انگلستان خانمی به صدارت می نشیند و تکیه بر مسند دیزرائیلی و چرچیل می زند که بهتر از مردها فرمان کشتن می دهد و بهتر

دروغ می‌گوید. و با این حال او را دیدم که در کنار ریگان ایستاده، با کمال وقاحت می‌گفت «ما مردم متمدن...». خانم مارگارت تاچر به عقیده من سردهسته تروریستهای دنیاست. باعث تأسف است که تعداد زیادی زنان فمینیست (این را در تلویزیون امریکا دیدم) این جانی خطرناک را سرمشق قرار داده، معتقدند که زن می‌تواند با مرد برابر باشد و به‌صداقت بنشیند. جای تأسف است در حالیکه زنهای دیگری در جهان در زمینه‌های مختلف علمی، ادبی، هنری فعالیت می‌کنند هرگز به شهرت خانم تاچر نمی‌رسند و از آنها به‌عنوان نمونه برابر با مرد نامی برده نمی‌شود.

**بکری** - نظر شما در مورد زندگی در مهاجرت چیست؟

**فروغ** - اگر مثل عده‌ای پول کلان دزدی آورده باشید و عاشق وطنتان هم نباشید خیلی خوش هستید و راحت زندگی می‌کنید. آنهایی که دست خالی از ایران فرار کرده‌اند و یا مجبور شده‌اند به هر دلیلی هر چه داشته‌اند در ایران باقی بگذارند، طبیعی است که با مشکلات زیادی روبرو هستند. اما، مسئله اساسی راز بقا است؛ در هر شکلی بشر سعی کرده‌است مشکلاتش را حل کند و به بهترین وجه زنده بماند.

**بکری** - مشکلات مهاجرت باعث شده است که اکثر مهاجرین در وضعیت روحی بدی قرار گرفته، اکثراً افرادی ناامید و مأیوس هستند. شما چه راه حلی پیشنهاد می‌کنید؟

**فروغ** - مأیوس و ناامید شدن مسئله‌ای است طبیعی. همه کس زره آهنی به تنش نیست که بتواند با مشکلات مبارزه کرده، بر آنها پیروز شود. این اتفاقاتی که در روی کره زمین در چند دهه اخیر اتفاق افتاده همه دنیا را بهم ریخته، فقط ما ایرانیان نیستیم که با این مسائل روبرو شده‌ایم. هر کشوری را که نگاه کنید یا درگیر این بدبختیهاست یا آن را پشت سر گذاشته اما من به يك مسئله



اشاره می‌کنم، آنهایی که روحیه قویتر، جسمی قوی‌تر و فرهنگی قوی‌تر دارند می‌توانند گلیم خودشان را از آب بیرون بکشند. ولی همه کس این قدرت را ندارد و طبیعی است که بعضیها از پا درمی‌آیند. يك راه حل برای این موضوع وجود دارد که متأسفانه در فرهنگ ما مردم نیست و آن همکاری و کمک است. به نظر من اگر ما ملت به مولوی، حافظ و بزرگان ادب خود گوش می‌دادیم و معنی سخنان آنان را درک می‌کردیم باید غیر از اینی که امروز هستیم می‌شدیم. یعنی معنی عشق و ایثار را می‌فهمیدیم و به جای دشمنی و اخلاگری مهربان بودیم و سختیها را همه با هم تحمل می‌کردیم و نتیجه بهتری می‌گرفتیم.

**بکری** - شما تغییرات اجتماعی مختلفی را به چشم دیده‌اید. در این مراحل به نظرتان زنها چه تغییراتی کرده‌اند؟

**نورغ** - اولاً باید به شما بگویم که من به این نوع فمینیست بودن که چه در امریکا و چه در اروپا رایج است، عقیده‌ای ندارم. چون برای من مسئله مادری خیلی مهم است. فکر می‌کنم که کلاه سر زنها رفته‌است که خواسته‌اند حقوق مساوی با مردها داشته باشند. در گذشته مرد می‌رفت کار می‌کرد، زندگی خانواده را اداره می‌کرد و زن به وظیفه مادری‌اش به خوبی می‌رسید. با این طرز فکر جدید که مادر مجبور به کار کردن است باید لااقل چند برابر مرد حقوق بگیرد و نه برابر با او تا بتواند به وظیفه‌اش برسد. می‌بینید که زن زحمتش چند برابر شده و عملاً هم به برابری نرسیده است. شاید ما يك آدم متعصب و با طرز فکر قدیمی بدانید ولی برای من برابری با این نوعی که فمینیستهای امریکایی آنرا نشان می‌دهند، با بیرون آوردن سینه بند و آنرا روی چوبی گرفتن و نشان دادن نیست. من این نوع فمینیسم را قبول ندارم. این مسئله تنها پایین بودن سطح فرهنگشان را نشان می‌دهد. بهر حال زنی که دارای فهم و شعور باشد، تحصیل کرده باشد و از فرهنگ درستی تغذیه کرده باشد به نظر من در هر جامعه‌ای از احترام برخوردار است.

برای شما اشتباهی پیش نیاید. دوستان جوانم و فرزندان خودم معتقدند که من از آنها جوانتر فکر می‌کنم و یا یک خانم امریکایی که با من دوست است مرا «اولترا فمینیست» می‌داند.

**بکری** - شما مبارزاتی را که فمینیستها کرده‌اند قبول ندارید؟

**فروغ** - به نظر من اینها همه تصور است که زن امریکایی و اروپایی حقوقی دارد. مرد غربی هم زنش را کتک می‌زند و به او زور می‌گوید. اصولاً خوی حیوانی بشر است که هر کسی قوی‌تر است به آن که ضعیف‌تر است ظلم می‌کند. خواهر بزرگتر به کوچکتر زور می‌گوید. مردی که از نظر جسمانی قوی‌تر است چون زن را حقیر می‌داند او را کتک می‌زند. در اجتماع هم همینطور است. در اداره هم همینطور و دولت‌ها هم. کشورهای قوی‌تر در مورد کشورهای ضعیف‌تر. این مسئله نه منحصر به زن است و نه منحصر به زن ایرانی. یک مسئله جهانی است و ابعاد وسیع‌تری دارد. عدم برابری در کلیه مسایل وجود دارد.

**بکری** - نظر شما راجع به سیمون دوبوآر که به جنبش فمینیستی خدمات زیادی کرده‌است چیست؟

**فروغ** - اصلاً از او خوشم نمی‌آید. اما شانزده سال پیش نامه‌ای به سارتر نوشتم چون سارتر و برتراند راسل خیلی با شاه مخالف بودند و از جوانان ایرانی حمایت می‌کردند و تصمیم گرفتم با نوشتن این نامه از او خواهش کنم که به حمایت از جوانان ایرانی و مبارزه‌اش ادامه دهد. تصادفاً کمی قبل از نوشتن این نامه شرح حال سیمون دوبوآر را خوانده‌بودم. تصادفاً ما هر دو در یک سال و یک روز به دنیا آمده‌ایم. به‌عنوان شوخی در نامه‌ام به سارتر نوشتم که خانم سیمون دوبوآر و من هر دو همسن هستیم. او این شانس را داشت که ۵۰ سال با شما زندگی کند. اما اگر من به‌جای او بودم خیلی بهتر از او می‌شدم چون با توجه به استعدادم و فعالیتیم

در زمینه‌های مختلف، زندگی در يك کشور جهان سوم با کلیه محدودیتهای آن، می‌توانستم به مراتب بهتر از این که هستم باشم. همچنین در مورد وضع ایران، محدودیتها، خفتان سیاسی، از بین بردن افراد تحصیلکرده و مفید به حال مملکت مفصل نوشتم. اما چون سارتر نابینا بود نامه را خانم سیمون دوبوآر دریافت می‌کرد. از نامه من خوشش نیامد و هرگز به سارتر نداد. این را توسط دوست نزدیکی که آنها را می‌شناخت فهمیدم. به گفته او سیمون دوبوآر زنی بی‌نهایت حسود بود. آخرین کتاب سیمون دوبوآر را که به انگلیسی ترجمه شده به اسم «خداحافظ سارتر» گوش کردم. در این کتاب او تنها خودش را بزرگ می‌کند.

**بکری** - با این نظر که زنان ایرانی بیشتر از مردان در کشورهای غربی رشد کرده‌اند موافقت می‌کنید؟

**فروغ** - آنچه مسلم است زن ایرانی در مهاجرت و بعد از انقلاب خودش را نشان داد. با وجودیکه در محیط مردسالاری زندگی کرده و همیشه زیردست بوده است، توانایی عجیبی از خود نشان داده است. اکثر خانمهای ایرانی تا آنجایی که من در امریکا می‌بینم در هر نوع حرفه و رشته‌ای که درس می‌خوانند و هر تخصصی که دارند، در آن زمینه جزو بهترین هستند و زندگی را به خوبی می‌چرخانند.

**بکری** - زن ایرانی چگونه می‌تواند در مهاجرت تضاد فرهنگی با جامعه خودی و جامعه غربی را حل کند؟

**فروغ** - اگر هوش و شعور کافی داشته‌باشد و از تحصیل و تربیت درستی برخوردار باشد می‌تواند بین دو فرهنگ تعادل لازم را برقرار سازد.

**بکری** - زنان ایرانی در مقایسه با زنان اروپایی و امریکایی

بیشتر احساس پیری می‌کنند. چگونه می‌شود با این اندیشه مبارزه کرد؟

**فروغ** - احساس پیری به‌منظر من بی‌معنی است. انسان در هر سن اگر سلامت جسمی و روحی خود را حفظ کند همیشه احساس جوانی خواهد کرد. مسئله فرهنگی هم در این اندیشه نقش دارد. مثلاً من در طول زندگی‌ام دوستان زن کم داشتم چون طرز فکر زنان همسین من با من تفاوت زیادی دارد. اصولاً من از آه و ناله کردن و شکایت از مسایل پیش پا افتاده زندگی پرهیز می‌کنم و دوست ندارم که دیگران را با گرفتاریهای خود متأثر کنم. اکثر دوستان من مردها بوده‌اند. در آن دوران دوستانم همیشه گفته‌اند که دوستی تو دوستی مردانه است یعنی به‌دور از خصوصیات و گفتارهایی که عامه معتقدند در روابط زنها مثل غیبت کردن و حرفهای بی‌معنی گفتن رایج است. دوستان من همیشه از من جوانتر بوده‌اند. من هر روز و هر ساعت کاری هر چه‌باشد انجام می‌دهم. تألمات زندگی را که فراوان دارم با نوشتن و نقاشی به فراموشی می‌سپارم. آدم کنجکاو هستم و به همه چیز توجه می‌کنم و می‌خواهم همه چیز را بدانم.

**بکری** - از این کنجکاری به چه نتیجه‌ای رسیده‌اید؟

**فروغ** - من نسبت به وضع بشر به‌طور کلی کنجکاو دارم. مسایل سیاسی و اقتصادی دنیای امروز برای من خیلی مهم است. چون نابینا هستم کتاب را از طریق نوار گوش می‌دهم. اخیراً کتاب «پرسترویکا» اثر گورباچف را خوانده‌ام و کتاب دیگری بنام «بهای صلح» اثر لاورنس فریدمن در من تأثیر زیادی گذاشت. چندی پیش یکی از مهم‌ترین کنفرانس‌های بین‌المللی در شهرهای بزرگ دنیا به‌مدت سه ماه ادامه داشت. دانشمندان از سراسر جهان در آن شرکت کردند. این کنفرانس درباره‌ی خرابی محیط زیست و خطری که حیات کره زمین را تهدید می‌کند بود. نتیجه

این کنفرانس این بود که طمع و خیانت و نادانی کشورهای قوی به خصوص امریکا چنان ضربه‌ای به کل حیات بشر وارد کرده که جبران پذیر نیست. یا چندی پیش دانشمندی می‌گفت هوای کره زمین در ده سال گذشته به اندازه ده هزار سال گرم‌تر شده است و این گرم شدن هوا باعث خواهد شد که کوه‌های یخ در مناطق قطبی آب شود و به‌اقیانوسها بیفتد که معلوم نیست چه خواهد شد. مسایل محیط زیست برای من خیلی مهم است و آنرا دنبال می‌کنم. من امروز برای کودکان و کودکانی که احتمالاً بعد از این به دنیا خواهند آمد سخت نگرانم و همیشه گفتم که در دنیای امروز، بچه به دنیا آوردن دلیل عقبماندگی فکری، نادانی و خودخواهی است. توصیه من به خانم‌های جوان هموطن این است که از تولید نسل خودداری کنند.

تصحیح و پوزش: خانم سیما فرید

از اشتباهی که در چاپ نام شما در صفحه ۱۰ شماره ۱۱ رخ داده است پوزش می‌خواهیم.

# عزیز بزرگ و فریت ن مامان بزرگ مرو

## شہلا شطیق

صدای گریہ آن طرف سیم خیلی نزدیک است، صدای رفت و آمد هم، یک جور همهء خفه و غمگین، صدای خواهرم گرفته؛ ... تا دقیقه آخر می‌گفت خدا چند سال دیگر به من می‌ده تا استراحت کنم...

صدایش آهسته می‌شکند، می‌دانم چطور گریہ می‌کند، حالا ابروهایش را بهم می‌کشد و لبهایش را لجوجانه جمع می‌کند تا اشکها نریزند؛

... بیا با ماما حرف بزن ...

صدای ماما انگار از ته چاه می‌آید؛

... خودتو ناراحت نکن عزیزم، راحت شد...

بعد خاله‌ام می‌آید و بعد دایی‌ها و بعد خاله کوچک، همهء مهمه است و صداهای بریده بریده بغض آلود، همه عجله دارند چند جمله‌ای بگویند و بروند، به خواهرم می‌گویم: می‌خوام اونجا باشم، می‌خوام... آهسته می‌گوید: می‌دونم، حالا برو، پول تلفنات زیاد می‌شه، برات نامه می‌نویسم.

گوشی تلفن را می‌گذارم، همه جا یکباره ساکت می‌شود، همهء دور می‌شود، همه رفته‌اند آنجا، پای تشک ماما بزرگ، با آن لحاف ساتن آبی و روبالشیهای سفید که رویش گل‌های قرمز دوخته شده، همیشه توی صندوقش پر از روبالشیها و بقچه‌های گلدوزی شده بود و تکه پارچه‌های ندوخته و نخهای دمسہ رنگ به رنگ، هر وقت در صندوقش را باز می‌کرد دورش جمع می‌شدیم، روی گلدوزیها دست می‌کشید و برایمان قصه می‌گفت، از سفر طولانی‌اش

با کشتی، از سکه‌های طلایی که توی نانها و کوفته‌ها قایم کرده بود، از مسافرها و سرگذشته‌هایشان، از تمام آن ثروتی که از روسیه با خودش آورده بود چند تا نعلبکی چینی و سه تا شمعدان نقره برایش مانده بود که گذاشته بود بالای طاقچه پهلوی عکسهای بچه‌ها و نوه‌ها. در صندوق را می‌بست و آه می‌کشید:

بالاخره نفرین احسان منو گرفت، همه ثروتشو با نادونی به باد دادم. دیگه هیچوقت زن نگرفت.

به ترکی و به فارسی خان دایی شوهر دومش را نفرین می‌کرد، خان دایی حتماً الان توی آشپزخانه است، روی صندلی کنار پنجره نشسته، سیگار می‌کشد. زنهای همسایه می‌آیند و می‌روند. از پای تشك مامان بزرگ به آشپزخانه می‌روند و به خان دایی می‌گویند که غصه نخورد، مامان بزرگ هر وقت آش و دله یا شله‌زرد می‌پخت برای هر کدامشان يك بشقاب می‌فرستاد؛ بوش می‌ره، دلشون می‌کشه، خان دایی غر می‌زد؛ این زن دست از این کاراش برنمی‌داره، پشت پنجره باران تند است، خواهرم می‌گفت چند روز در حال اغما بوده تا امروز دیگه تمام شده، دخترم می‌گوید:

دیو دوا اوار بوکو دو شاگرن پور پلوره کومسا (خدا باید خیلی غصه داشته باشه که اینجوری گریه کنه)

شوهرم تلویزیون را خاموش می‌کنه؛ صد بار گفتم تو خونه فرانسه حرف نزن.

چه بارانی، غصه تا گلویم رسیده ولی نمی‌توانم گریه کنم، شوهرم می‌آید کنار پنجره و دستش را دور شانم می‌گذارد:

چه می‌شه کرد؟ غصه خوردن فایده‌ای نداره، راحت شد، می‌گن این آخراً خیلی درد داشته...

نمی‌توانم مامان بزرگ را توی رختخواب ببینم، کمرش خم بود اما خیلی چالاک بود. وقتی از حمام بیرون می‌آمد مامان می‌گفت که رنگ و آبش هنوز مثل جوانی‌هایش است، هر وقت توی مجلسی آهنگ ترکی می‌زدند بلند می‌شد و خم می‌رقصید، می‌گفت وقتی روسیه بوده به بال می‌رفته و با مردهای جوان می‌رقصیده، سیزده سالش بود که عاشق شده بود، اما داده بودنش به بابا بزرگ

احسان که بیست سال از خودش بزرگتر بود، پولدار بود و خیلی خوش اخلاق ولی مامان بزرگ دوستش نداشت؛  
 موقع عروسک بازی بود، شوهرداری نمی فهمیدم.  
 وقتی احسان را زمان استالین به سیبری تبعید کرده بودند و چند سال خبری از او نیامده بود، مامان بزرگ همه ثروتش را فروخته بود، سکه کرده بود، توی نانها و کوفته‌هایی که پخته بود قایم کرده بود و دست دو تا دخترش را گرفته بود و با کشتی آمده بود ایران، مامان می‌گفت که عاشق خان دایی شده و باهاش عروسی کرده، مامان بزرگ می‌گفت که مجبور بوده آقابالاسر داشته باشد، زن بیوه تنها نمی‌توانسته راحت زندگی‌اش را بکند، بابا بزرگ احسان سالها بعد برگشته بود، مامان بزرگ فکر کرده بود که او حتماً در سیبری از بین رفته، اما احسان برگشته بود و او را پیدا کرده بود، از ثروتش دیگر هیچ چیز باقی نمانده بود، مامان بزرگ چند تا بچه دیگر هم داشت و خیاطی می‌کرد، دخترها در شیرخوارگاه کار می‌کردند، بابا بزرگ احسان فقط يك جمله گفته بود: حلال نمی‌کنم.

رو برو شود.

آن روز مامان کنشهای مامان بزرگ را از جلوی اتاق برداشت و قایم کرد. ما را توی اتاق پهلویی جمع کرد؛  
 اگر بابا بزرگ آمد نگوئید که مهمان داریم.  
 وقتی دویدیم جلوی پای بابا بزرگ و دستمالش را باز کرد تا آب‌نباتها را توی مشتمان بریزد توی چشمهایش نگاه نکردیم، بعد مامان ما را برد توی اتاق پهلویی. از لای در نگاه می‌کردیم. بابا بزرگ داشت چپتش را روشن می‌کرد که خالعام مامان بزرگ را آورد. چادر سفیدش را محکم روی صورتش کشیده بود اما احسان نوراً



شناختش. شاید همیشه منتظر این روز بود. بلند شد که برود اما به زور نگاهش داشتند. مامان بزرگ چادرش را باز نکرد. زیر چادر ریز ریز به ترکی حرفهایی می‌زد و گریه می‌کرد. حلال باش می‌خواست. بابا بزرگ احسان يك کلمه هم جواب نداد. چیپش خاموش شده بود اما روشنش نمی‌کرد. تك تك سرفه می‌کرد. حرفهای مامان بزرگ که تمام شد کفشهایش را پوشید، کلاهش را گذاشت و رفت. هر چه مامان و خاله اصرارش کردند جوابشان را نداد. با ما هم خداحافظی نکرد. مامان می‌گفت: هنوز عاشقشه.

مامان بزرگ گریه می‌کرد: بالاخره نفرینش منو می‌گیره.

چادرش را باز نکرده بود. نمی‌خواست احسان ببیند که چقدر پیر شده. می‌گفت که جوانی‌هایش خیلی خوشگل بوده. دويدم زیر چادرش و صورتم را روی گونه‌اش گذاشتم. چقدر گرم بود، از اشکها و از آهپایش؛

چهارده سالگی خونهدار شدم و نوزده سالگی دربدر. هیچی از جوونیم نفهمیدم آخر عمری هم نفرینش منو می‌گیره، راحت نمی‌میرم. اون دنیا باید جواب بدم...

آلبومها را می‌آورم و باز می‌کنم. دنبال عکسهایش می‌گردم. سه تا عکس بیشتر از او ندارم. همه‌شان مال قبل از سرطان هستند. بعد از سرطان چه شکلی شده بود؟ می‌دانم که با خودش فکر می‌کرده که بالاخره نفرین احسان اثر کرده. تقاص پس داده بود. با خیال راحت مرده بود. در کمد را باز می‌کنم و بلوز و دامن مشکوام را بیرون می‌آورم و می‌پوشم. شوهرم می‌آید توی اتاق، به لباسهای سیاه من نگاه می‌کند:

چه می‌شه کرد، تو ایران مرگ دیگه روزمره شده. اینهمه جوونا، جنگ، اعدامها...

مامان بزرگ وقتی خبر اعدامها را برایش می‌گفتیم گریه می‌کرد: ما مونده‌ایم و جوونارو می‌کشن، خدا ذلیلشون کنه.

قربان صدقمان می‌رفت که خودمان را به کشتن ندهیم. نذر می‌کرد و پول به گدا می‌داد. وقتی رفیقهایمان را می‌کشتند ما مبهوت می‌شدیم، خانه عوض می‌کردیم. فرصت غصه خوردن نداشتیم. برای

هیچ کدامشان عزاداری نکردیم. سیاه نپوشیدیم. مامان بزرگ را در اسباب کشیها می بردیم تا جلوی وانت بنشیند و محمل باشد. بهش می گفتیم که زیاد به دور و اطراف نگاه نکند تا هیچ چیز در یادش نماند. زیر لب دعا می خواند و نفرین می کرد. این آخرها دیگر به خانه اش نمی رفتیم. مامان می گفت که هر وقت آش و دله می پخته گریه می کرده که نوه هایش سر سفره نیستند. روزهایی که سفره را از این طرف تا آن طرف اتاق می انداخت و بچه ها و نوه ها می آمدند چشمهایش از خوشحالی می درخشید. پای سماور می نشست و چای می ریخت و قصه و مثل می گفت. آفتاب اتاق را پر می کرد و می آمد تا پای سماور. گلهای شمعدانی پشت شیشه شاداب بود. صورت مامان بزرگ گل می انداخت. سفره سفید بود و تربچه های ترسز توی سبزیهای تازه مثل گلهای سرخ شکفته بود. عیدهای بچگی با سفره مامان بزرگ رنگ می گرفت و شبهای چهارده سالگی روی پشت بام تابستانها با قصه هایش. بعد هجده سالگی آمده بود و بیست سالگی... تصویرها مثل گردبادی خاطره ام را درهم می پیچد؛ چهارراهها، تظاهرات، جلسها، شبنامهها... مامان بزرگ به ما نگاه می کرد و آه می کشید:

هیچ جوونی نکردین.

بعد رفتیم توی خانهها. اسمان را عوض می کردیم. خانه عوض می کردیم. رفیقهایمان را در شبها و سحرگاهها می کشتند. مامان بزرگ گریه می کرد. نذر می کرد و نفرین می کرد:  
بالاخره آه مادرا می گیردشون، نفرین خیلی اثر داره،  
می دانم که حالا مطمئن است که به جهنم نمی رود. تقاصش را پس داده است.

بیرون پشت پنجره باران ایستاده. رفت و آمدی نیست. چراغهای همسایه ها تک و توك روشن می شود. شب آمده. هیچ کس در نمی زند. هیچ کس نمی آید تسلیت بگوید. مامان بزرگ مرده، حالا می برنندش به جایی در بهشت زهرا. خان دایی می رود پیش یکی از از داییها. گلهای شمعدانی را از پشت پنجره بر می دارند. پشت دریها را می اندازند. فرشها را لوله می کنند و می گذارند کنار.

بعد آدمهای جدیدی می آیند. گرد و خاک خانه را می گیرند و تویش می نشینند. همه اینها به نظرم عجیب و غیرواقعی می آید. ماما بزرگ کی سرطان گرفت؟ کی مرد؟ انگار خانه مادر بزرگ مثل خانه های توی داستانهای بچه ها یکباره ناپدید می شود. این سالها کی گذشت؟ توی آینه، بلوز و دامن سیاه، تارهای سفید لابلای موهایم، چینهای ریز روی پیشانی ام، همه برایم غریبه اند. جوانی ام به کجا رفت؟ دلهره قلبم را چنگ می کند. دخترم می آید نزدیک؛

چرا گریه می کنی؟

عکسها را نشانش می دهم؛ یادت هست؟

شوهرم می گوید؛ او که از آنجا خاطره های ندارد. فقط دو سالش بود که آمدیم.

می گویم؛ می دانی، وقتی که برگردیم هیچ چیز دیگر سرجایش نیست. خانه ها، آدمها...

با تعجب نگاه می کند؛ حالا کو تا برگشتن.

# مسائل و مشکلات

## زنان پناهنده ایرانی در خارج کشور

آناهیتا

مقاله زیر جمع‌بندی صحبت و بحث با زنان پناهنده ایرانی در خصوص شرایط زندگی و مشکلات آنها در آلمان است که با همکاری کارکنان دفتر مشاوره جنبش زنان در برلن تهیه شده است. در ده سال اخیر با فرار ایرانیان و پناهنده شدن آنان به خارج از کشور، تعداد زنان ایرانی در آلمان نیز به رقم قابل ملاحظه‌ای افزایش یافت. اگر در گذشته تعداد انگشت شماری زنان ایرانی برای ادامه تحصیل به‌همراه برادران و یا اقوام دیگر خود به خارج از کشور می‌آمدند، این بار زنان به انگیزه‌های مختلف و مهمتر از همه تشدید تبعیض جنسی و خفقان اجتماعی-سیاسی موجود در کشور از ایران فرار کرده اند.

يك زن پناهنده دلیل فرار خود را از ایران این‌گونه شرح می‌دهد: «وضع روحی من در ایران طوری بود که چاره‌ای برای خودم نمی‌دیدم. تنها فکری که در مغزم خطور می‌کرد و می‌توانست مرا از این حالت دردآور نجات دهد، فرار از ایران بود. می‌دانستم که اگر تحت همان شرایط زندگی کنم، به‌زودی یا روانی می‌شوم و یا دست به‌خودکشی می‌زنم. ایران برایم مثل يك زندان بود، انگار که دائم تحت کنترل بودم. سراپا پر از وحشت بودم، قدرت انجام کاری را نداشتم و تازه چه کاری؟ در کوچه و خیابان بایستی دائم مراقب باشم که از من خلاقی سر نزنند. روسریم به‌کنار نرود. فکر این باشم که نکند لباسهای نامناسب است و جورابهایم به‌اندازه کافی ضخیم نیست. خودم را چندین بار در آینه

می‌نگریستم، نکند که لبهایم زیادی قرمز باشد و فکر کنند که آرایش کرده‌ام. سر کار جرأت سر بلند کردن و صحبت با همکارانم را نداشتم، آخر خیلی از زنها را به خاطر رفتار غیراسلامی اخراج کرده بودند».

زن دیگری از فشارهای اقتصادی صحبت کرده، معتقد است که عواقب آن بیشتر گریبانگیر زنان می‌شود. به‌علت گرانی بی‌حد و حصر، حقوق ماهانه در بیشتر مواقع کفاف خرج خانواده را نمی‌دهد و زنان بایستی با هزینه کم خانواده را اداره کنند. تهیه مواد غذایی و پوشاک، انتظار در صفهای طویل، همراه با تحمل اهانتها به‌عناوین مختلف، انجام کار خانه و نگهداری و تربیت فرزندان، تمام این وظایف به‌دوش زنان سنگینی می‌کند. غیر از همه اینها رفتار خشن مردان را که عقده‌ها و ناراضی‌های خود را در چارچوب خانه به‌روی زن و فرزندان خالی می‌کنند باید تحمل کرد. در حقیقت زنان، و بعد از آنان کودکان، بیش از همیشه قربانیان شرایط امروز ایران هستند.

زنان ایرانی از آنجا که هیچگونه ضمانت مادی، حقوقی و اجتماعی در ایران ندارند، بالاجبار با جمع کردن آخرین توان خود، به‌همراه همسران و یا به تنهایی فرار را بر قرار ترجیح می‌دهند. در بعضی مواقع زنان پیشفراول می‌شوند و با جلب موافقت همسران خود، تنها بار مسئولیت را به‌دوش می‌کشند و همراه فرزندانشان کشور را به‌عصد نامعلومی ترک می‌گویند.

در بسیاری از موارد، شوهران هنگامی به‌آنها می‌پیوندند که ناراحتیها و سختیهای اولیه تا حدودی رفع شده و زنان و بچه‌ها در مکانی مستقر شده‌اند.

به‌طور کلی مشکلات زنان در خارج از کشور را می‌توان به دو دسته عمده تقسیم کرد:

دسته اول مشکلاتی که به‌علت مهاجرت در درون خانواده بروز می‌کند. در این دسته مشکلات اقتصادی نیز جا می‌گیرد. دسته دوم مشکلات فرهنگی-اجتماعی که در نتیجه تماس با محیط اجتماعی جدید بروز می‌کند.

## ۱ - زندگی در خوابگاههای مخصوص پناهندگان و مشکلات ویژه زنان

در آلمان غربی و برلن، طبق قانون متقاضیان پناهندگی، پناهندگان تا حدود دو سال برای گرفتن پاسپورت پناهندگی مجبور به اقامت در خانههای مخصوص پناهندگان به اسم «هایم» هستند. در این خانهها که دارای اتاقهای متعددی است، برای هر پناهنده بزرگسال ۶ متر مربع و برای هر بچه ۴ متر مربع مساحت در نظر گرفته شده، بدین ترتیب به یک خانواده سه نفری، اطاقی به مساحت ۱۶ متر مربع تعلق می‌گیرد. در هر طبقه توالت و دوش و آشپزخانه عمومی وجود دارد ولی در بعضی هایمها توالت و دوش زنانه و مردانه مشترک است. البته این شرایط در خانههای مختلف از نقطه نظر نظافت و رسیدگی به مشکلات پناهندگان متفاوت است و بستگی زیادی به مسئولان هایم نیز دارد. محیط ناآرام و شلوغ، زندگی دسته‌جمعی پناهندگان با ملیتهای مختلف که دارای فرهنگ و آداب و رسوم دیگری هستند، جو نامناسبی به وجود می‌آورد. ناراحتیهای ناشی از این جو در روحیه پناهندگان تأثیر منفی می‌گذارد و باعث بروز اختلافات بین آنها و در چارچوب خانواده می‌شود. زنان در یک چنین محیطی طبیعتاً به خاطر نقش زن بودن خود با محدودیتها و مسائل بیشتری مواجه‌اند.

زنان ایرانی در خوابگاهها اکثراً از تعصب و کنترل مردان ایرانی در مورد زنان و دختران شکایت می‌کنند. به زنان تنها و دختران جوان در این خصوص به‌سادگی مهر فاحشگی و سبکسری زده می‌شود. خانم جوانی که همراه خواهر و شوهر خواهر خود به آلمان پناهنده شده بود، از ترس شوهر خواهر خود اجازه تنها بیرون رفتن از هایم و حتی حق تشستن با دیگر پناهندگان در کافه تریای هایم را نداشت تا بالاخره به کمک مددکار اجتماعی خود را به هایم دیگری منتقل کرد. زنان مجرد در هایمها از ترس بدگوییهای

هموطنان خود معمولاً در انزوا زندگی می‌کنند. یکی از موارد اختلاف زن و شوهرها نیز که بیشتر مواقع منجر به كتك خوردن زنان می‌شود این مسئله است که مردان مطابق میل و اراده خود هر لحظه خوابگاه را ترك می‌گویند و با دیگر رفقای خود به دنبال خوشگذرانی و کشف محیط جدید می‌روند. زنها نه تنها حق استفاده از این موقعیت را ندارند و به فکرشان هم خطور نمی‌کند، بلکه بایستی مضیقه مالی و ولخرجیهای شوهرانشان را نیز تحمل کنند. در بعضی مواقع، مردها هزینه کمی را که دولت به پناهندگان برای خرج امور زندگی می‌دهد به مصرف شخصی خود می‌رسانند.

در پی اختلافات خانوادگی، زنان معمولاً بازنده هستند. زنان مددکار مثالهای زیادی از زنان كتك‌خورده می‌آورند که روزها با زیرچشمهای سیاه و چشمان گریان در آشپزخانه‌های مشغول غذا پختن هستند. زنان معمولاً بیشتر از مردان سعی در مخفی‌کردن اختلافات خود دارند، به‌خصوص که در این خانه‌ها هر سر و صدای کوچکی از دیوار اطاق مجاور به گوش می‌رسد.

تنبیه بدنی و روحی زن به منظور خفه کردن صدای اعتراض او در همه اقصاء، اعم از به اصطلاح روشنفکر و سیاسی یا غیر روشنفکر، بدون استثنا متداول است.

در این مورد دو مثال زیر از زن مددکاری که در خانه پناهندگان کار می‌کند گویای این امر است:

۱ - «برای مشاوره در مورد امور پناهندگی مرد موثری به سن حدود ۵۰ سال با سرووضع مرتب و رفتاری که نشانه تربیت و تشخیص داشت همراه زن و دختر جوانش بمن مراجعه کردند. رفتار احترام‌آمیز این آقا نسبت به خانم و دخترش به‌خصوص توجه مرا به‌خود جلب کرد. مطابق تجربه‌هایی که داشتم مردان ایرانی اغلب با زنان خود پدرانه و یا بی‌اعتنا، و در مواردی حتی در حضور دیگران خشن و بی‌ادبانه، رفتار می‌کنند. پس از گذشت چند هفته خبر رسید که يك زن ایرانی در هایم با خوردن رنگ مو دست به‌خودکشی زده و به بیمارستان منتقلش کرده‌اند و شوهر هم رگ

دست خود را قطع کرده است (البته در حضور دیگران) و فعلاً او هم در بیمارستان دیگری بستری است و در ضمن تهدید کرده که پس از مرخص شدن از بیمارستان خود و فرزندانش را خواهد کشت. پس از پیدا کردن اسم و هویت این خانواده فهمیدم که این زن و شوهر همان آقای موقر خوش برخورد و خانمش بوده‌اند. بعداً دختر جوان آنها برایم تعریف کرد که پدرش در ایران از وضع مالی بسیار خوبی برخوردار بوده ولی رابطه پدر و مادرش در تمام طول بیست سال زندگی مشترک با دعوا و کتک کاری همراه بوده است. مادرش دایم تحت کنترل شدید و تجاوزات روحی و جسمی پدرش قرار داشته است. به‌خصوص در سالهای اخیر روابط بقدری تیره و تار شده که مادرش قادر به تحمل نبوده، بناچار از ایران با دو فرزندش فرار می‌کند. پدرش بعداً با پیدا کردن نشانی آنها از طریق یکی که برایشان مشخص نیست به آلمان می‌آید و از هنگام ورود به بهانه‌های مختلف مادرش را مورد ضرب و شتم قرار داده و اعتقاد داشته که او با همه مردهای هایم رابطه جنسی داشته و فاحشه است.

در این مثال مشخص می‌شود که مهر فاحشه زدن به زنان فقط شعار جمهوری اسلامی در خصوص عدم رعایت حجاب و اخلاق اسلامی نیست، بلکه راه اعمال تبعیض جنسی مردان بر علیه زنان و خرد کردن شخصیت آنها نیز هست. خوبی زن در «فرمانبرداری» و «پاکدامنی» او خلاصه می‌شود. در مقابل «بدی» زن به مفهوم مقاومت و ایستادگی او در مقابل خودخواهیها و خواستهای نامشروع مرد است؛ چنین زنی به‌سادگی به «فاحشگی» و «بدکارگی» متهم می‌شود.

**مثال ۲ - زن جوان دیگری به‌اسم ستاره (اسم مستعار) که با شوهر و بچه سه‌ساله‌اش به‌خاطر فعالیت‌های سیاسی خود و همسرش از ایران فرار کرده بود هر روز با شوهرش اختلاف داشت که منجر به کتک خوردن او می‌شد. شوهر ستاره جوان حدوداً بین ۲۷ تا ۳۰ ساله و چپ‌دو آتشی بود که در شورای هایم به‌طور فعال کار می‌کرد و خواستهای پناهندگان را برای بهبود وضع آنان**



در خوابگاه در جلسات هایم مطرح می‌کرد. دربرخورد اول با این مرد که گرم و آتشین در مورد حق و حقوق طبقه زحمتکش بحث می‌کرد و زندگی خود را فدای رسیدن به آرمانهای طبقه کارگر کرده بود، نمی‌شد تصور کرد که وی این چنین بی‌رحمانه زن جوان و هم‌رزم سیاسی خود را به باد فحش و ناسزا و کتک بگیرد. در این مورد نیز به‌گفته ستاره اختلاف اصلی آنها به‌خاطر حسادت بی‌مورد شوهرش نسبت به دیگر مردان و شرکت فعالانه ستاره در بحثها و اظهار نظرات گروه بوده که در بعضی مواقع با نظریات شوهرش مطابقت نداشته است. دلیل دیگر اختلاف آنها در شیوه تربیتی متفاوت و مسئله نگهداری و مراقبت از بچه سه‌ساله‌شان بوده‌است.

زندگی در خوابگاهها پس از مدتی جوی خصمانه بین پناهندگان اعم از زن و مرد به‌وجود می‌آورد. وجود رقابت و حسادت در خصوص گرفتن مزایای ناچیز و حقوق بیشتر مثل گرفتن کار در هایم، اطاق بهتر و کارت مترو و ... نشاندهنده جو حاکم غیرانسانی ناشی از شرایط نامساعد زندگی پناهندگان است. تعداد طلاق در خانواده‌های ایرانی، به‌خصوص بین پناهندگان در سالهای اخیر افزایش یافته است که البته این مسئله را می‌توان از نقطه نظرهای مختلف مورد بررسی قرار داد. اکثر زنانی که طلاق گرفته‌اند و یا در جریان جدایی از همسر خود هستند، تأکید می‌کنند که اختلافات آنها فقط به‌خاطر زندگی در آلمان نیست بلکه در ایران هم از رابطه خود با شوهرانشان ناراضی بوده‌اند ولی در آنجا امکان جدایی برای خود نمی‌دیدند. دلیلش هم غیر از نداشتن پشتوانه مالی، عدم موافقت شوهر به جدایی بوده و در نتیجه آنها مجبور به سوختن و ساختن بوده‌اند. عده زیادی از زنان که در گذشته شاغل بوده‌اند ولی در سالهای اخیر به بهانه‌های مختلف از کار بیکار شده‌اند نیز تشدید بروز اختلافات با همسر خود را در وابستگی مادی به آنها می‌دانند. از نظر روانی نیز عملاً وابستگی اقتصادی زنان به‌مردان امتیازی برای تحمیل و تحکیم قدرت در

خانواده ایجاد می‌کند.

در خارج از کشور از آنجا که اکثر پناهندگان از هزینه دولتی تأمین معاش می‌کنند (حداقل تا گرفتن پاسپورت پناهندگی و شاغل شدن)، این وظیفه مهم یعنی تأمین هزینه زندگی دیگر به‌عهده مرد نیست و در نتیجه در اهمیت نقش مرد و اتکای زن و فرزندان به او تزلزل ایجاد می‌شود. متقابلاً مردان به‌نوبه خود برای تحکیم قدرت از دسترفته به شیوه‌های خشن‌تری روی می‌آورند. بدین طریق تعادل مناسبات درون خانواده و روابط اعضای آن بهم می‌خورد و هر یک از اعضای خانواده سعی در پیدا کردن هویت جدیدی برای خود دارد. در مهاجرت، زنان با خواسته‌های جدیدتری با شوهران خود روبرو می‌شوند. آنها از همکاری در کار خانه، بحث و تبادل نظر در مورد فرزندان و انجام گردش و مسافرت خانوادگی و ... صحبت می‌کنند. دوری از خانواده و دوستان و آشنایان که در ایران هستند، نداشتن همزبان و همراز قابل اطمینان و زندگی در غربت برای پناهندگان و مهاجرانی که به کشور غریب فرار کرده‌اند بزرگترین مشکل به‌شمار می‌رود. این مسئله برای زنان به‌مراتب شدیدتر است زیرا زنان به بیان احساس و افکار خود، مطابق تربیت، نیاز بیشتری دارند. دوری از دوستی که می‌تواند مادر و یا خواهر و یا همکار او بوده باشد، ضربه سختی است و جانشین پیدا کردن برای این همدل و همزبان در کشور غریب حتی در جمع ایرانیان بسیار مشکل جلوه می‌کند.

## ۲ - مشکلات فرهنگی-اجتماعی

اکثر ایرانیان پناهنده و مهاجر از زندگی در کشورهای غربی قبلاً تصور دقیق و مشخصی نداشته‌اند. در نظر همه ایرانیان کشورهای اروپایی به‌خاطر تکامل صنعت و تکنولوژی نتیجتاً از فرهنگ غنی‌تر و انسانی‌تری هم باید برخوردار باشند و تقلید از شیوه زندگی اروپاییها در ایران از زمان رژیم گذشته در بین روشنفکران و اشرار طبقه متوسط غیرسنتی و غیرمذهبی رواج

زیادی داشت. البته این تقلید تا حدود زیادی نُرم مصرفی داشت و تأثیر زیادی بر روابط اجتماعی و خانوادگی حاکم در ایران نمی‌گذاشت.

### برخورد نژاد پرستانه

اگر با این فرض شروع کنیم که اکثر پناهندگان از اقشار متوسط میانه و روشنفکر غیرسنتی مذهبی هستند، می‌توانیم نتیجه بگیریم که این گروه از ایرانیان آمادگی پذیرا شدن فرهنگ جدید و تطابق خود با محیط را نیز دارند، ولی در عمل با مشکلات و تضادهای زیادی روبرو می‌شوند. یکی از این مسائل برخورد نژادپرستانه آلمانیها با مهاجرین غیراروپایی و به اصطلاح مهاجرین دنیای سوم است.

در آلمان به خصوص در سالهای اخیر تبلیغات بر ضدخارجیان غیراروپایی و امریکایی از طرف احزاب و گروههای فاشیست و دست راستی افزایش یافته است. به نظر آنها خارجیان «دنیای سوم» انسانهایی هستند که صرفاً به خاطر گرسنگی و دلایل مادی و اقتصادی به این کشور «هجوم» آورده‌اند. گرچه در اخبار روزانه رسانه‌های گروهی، روزنامه‌ها و مجلات شرایط نابسامان سیاسی در ایران و دستگیریها و اعدامهای گروهی هر روز منعکس می‌شود، مع الوصف تأثیر زیادی در دید این افراد نسبت به پناهندگان ایرانی از خود باقی نمی‌گذارد. مسئله نژادپرستی و ترس از خارجیان آنچنان در فرهنگ و وجود افراد عجین شده که خلاصی از آن بسیار مشکل جلوه می‌کند؛ هر چند که گروههای ضدنژاد پرستی و افراد مترقی و انساندوست سعی در مقابله با آن دارند. این گونه برخوردهای نژادپرستانه بر روی پناهندگان ایرانی که فرار آنها اکثر به اجبار و تحت شرایط نامساعد سیاسی-اجتماعی ایران بوده اثر بسیار نامطلوبی دارد. این تأثیرات منفی پناهندگان را بیشتر منزوی کرده، از نظر روحی به حس اعتماد به نفس آنها لطمه زیادی می‌زند.

## زن ایرانی بین دو تصویر زن شرقی و زن غربی

زنان ایرانی پس از اندک زمان اقامت با تأثیرپذیری از محیط جدید در مقام مقایسه خود با زن اروپایی برآمده و سعی در به دست آوردن هویت جدید برای خود دارند. در کشور جدید، به علت وجود آزادیهای نسبی زنان و حقوق سیاسی اجتماعی برابر آنها با مردان، زنان ایرانی نیز که می‌توانند از این حقوق برخوردار باشند سعی در فعال کردن نقش اجتماعی خود دارند. در راه نیل به این هدف، زنان با مشکلات زیادی روبرو می‌شوند که همانند کوهی مانع رسیدن آنها به خواسته‌هایشان می‌شود. یکی از این مشکلات تضادهای درونی خود آنها است و مسئله دیگر کنترل‌هایی است که از طرف پدر، شوهر و هموطنانشان بر آنها اعمال می‌شود تا آنجا که به آنها مهر بی بندوباری و تقلید از فرهنگ «مبتذل» غرب می‌زنند.

### تضادهای درونی

مطابق تربیت اخلاقی و سنتی که در کشورهای پدرانسالاری مذهبی رواج دارد به زنان آموخته می‌شود که وجود آنها در وابستگی به مرد خلاصه می‌شود؛ فرمانبرداری از مرد و تحقق خواسته‌های هر چند نامشروع او از وظایف مهم زن قلمداد می‌شود. کار خانه و وظیفه بچه‌داری به عهده زن بوده، یکی از وظایف «طبیعی» او محسوب می‌شود. زن و فرزندان بدون اجازه همسر و پدر حق تصمیم‌گیری در امور خانوادگی و یا شخصی خود را ندارند.

این شیوه تربیت در زنان نیز با وجود آنها آمیخته می‌شود و در تضاد با خواسته‌های جدید مبتنی بر آزادیهای فردی و برابری با مردان قرار می‌گیرد. در صحبت و بحث در مورد این مسائل زنان خیلی محتاطانه از احتیاجات روانی خود صحبت می‌کنند و طوری وانمود می‌کنند که البته اینها مسائل مهمی نیستند ولی چه خوب

بود که محدودیت کمتری می‌داشتند. این نشان‌دهنده آن است که زنها خود نیز به خواستهایشان اهمیت نمی‌دهند و در جدی بودن آن شك دارند. مثلاً خانمی می‌گفت که میل دارد بعضی وقتها شوهرش از بچه‌ها نگهداری کند و او فرصت تنها گردش رفتن با دوست‌زنش را داشته باشد. این زن در ایران اصلاً چنین فکری به مغزش هم خطور نمی‌کرد ولی در اینجا این احتیاج را حس می‌کند که برای چند ساعتی وقتش را به‌خودش اختصاص بدهد.

دختران و زنان جوان که بدون همراه و یا همراه پدر و مادر خود در آلمان زندگی می‌کنند نیز مشکلات فراوانی در برخورد دو فرهنگ و نقش خود دارند.

از آنجا که تماس روزانه آنها با محیط جدید به‌مراتب بیشتر از دیگر پناهندگان است (از طریق مدرسه، دانشگاه) به‌همان نسبت کوشش آنها برای انطباق خود با محیط جدید نیز بیشتر است. هر روز با همکلاسیهای خود در محیط مدرسه و دانشگاه برخورد دارند. در مقام مقایسه با دختران آلمانی خود را در قید و بند فرهنگ سنتی پدر و مادر خود اسیر می‌بینند و در بسیاری از موارد این اختلافات پس از مدتی آنها را مجبور به ترك خانواده می‌کند.

اختلافات معمولاً حول مسائل فرهنگی و آزادیهای فردی است که جوانان اروپایی از آن برخوردارند و دختران ایرانی نیز خواستار این نوع آزادیها هستند. برقراری رابطه جنسی قبل از ازدواج یکی از مشکلات عمده فرهنگی است که پذیرش آن از طرف پدر و مادرها در اکثر مواقع غیرقابل قبول و به‌عنوان فاجعه‌ای بزرگ تلقی می‌شود. درحالی که مردان و پسران جوان ایرانی بدون هیچگونه محدودیتی از مزایای دوست‌دختر داشتن برخوردارند، فاجعه مثل همیشه گریبانگیر دختران و زنان می‌شود. در يك چنین مواقعی دختران مورد تهدید و كتك و شکنجه روحی دائمی از طرف پدر و مادر قرار می‌گیرند و در صورت زندگی در هایم از طرف جمع ایرانیان بایکوت می‌شوند. در این بین تنها راه نجات از این موقعیت دشوار برای دختران دخالت مستقیم دفاتر مشاورتی دولتی است تا به

کمک آنها دختران جوان بتوانند با پدر و مادر خود در خصوص این اختلافات به صحبت بنشینند و راه مسالمت آمیزی برای حل و فصل مشکلات پیدا کنند. ولی بنا به تجربه، پذیرش مسئله آزادی جنسی برای فرزندان دختر از طرف اولیای آنها مشکل بسیار بزرگی است، و علاوه بر ترس از به اصطلاح «آبروریزی» و از دست دادن «ناموس خود» مشکل ترس از آینده دختران نیز مطرح است.

اما معمولاً خود دختران جوان عقیده دارند که داشتن رابطه جنسی قبل از ازدواج دلیل خودفروشی و فاحشگی نیست، در غیر این صورت مثلاً زنان غربی بایستی همه فاحشه باشند.

### نداشتن آینده مشخص

اکثر ایرانیان پناهنده در يك حالت موقتی به سر می‌برند و مشکلات فراوانی که در اینجا دارند باعث می‌شود که آنها دایم در فکر بازگشت به ایران باشند. بهمین دلیل زندگی آنها در يك حالت سردرگمی و وقت تلف کردن بیهوده می‌گذرد و همیسن نداشتن هدف مشخص در روحیه زنان و مردان تأثیر نامطلوب فراوانی می‌گذارد که تحمل زندگی در غربت را به مراتب مشکلتر می‌کند. شرایط عینی وضع پناهندگان مثل کمبود مسکن، عدم امکانات شغلی، مشکل زبان، تفاوت آب و هوا و وجود جو ضدخارجی از يك سو و از سوی دیگر مقاومت درونی خود پناهندگان در برابر پذیرش فرهنگ جدید همراه با مسائل و مشکلات درونی، همه اینها عواملی هستند که اکثر پناهندگان را در حالت نگرانی دایمی و فکر بازگشت نگه می‌دارد و انگیزه هرگونه تلاش و فعالیت جهت ساختن يك زندگی جدید را از آنها سلب می‌کند.

با وجود این آنچه از مجموعه تجربیات ما در کار با زنان به دست می‌آید این است که زنان در کل و به خصوص زنان جوان آمادگی بیشتری برای انطباق خود با محیط جدید دارند و نسبتاً فعالیت و کوشش زیادتری در این زمینه به خرج می‌دهند. دلیل عمده آنها

این است که در مقایسه با ایران در محیط خارج از کشور امکانات تحصیلی و فراگیری برای زنان بیشتر است و آنها با محدودیتهای اجتماعی کمتری روبرو هستند و همین امر باعث بیداری نیروهای خفته زنان در جهت شخصیت سازی آنان می شود. موقعیت زنان مسن درست برعکس آن است، و این گروه بیش از دیگر پناهندگان در غربت و محیط ناآشنا احساس بیگانگی می کند؛ ناتوانی در آموزش زبان و پذیرش فرهنگ جدید آنها را بسیار تنها و منزوی می کند. به خصوص که فرزندان آنها نیز بعد از مدتی در تلاش کار و زندگی وقت کمتری برای مصاحبت با آنان دارند و در خیلی مسائل با آنها بیگانه می شوند.

مشکل اختلاف فرهنگی و اخلاقیات پدرسالاری مذهبی سنتی در خصوص مسئله زن که در خارج از کشور یکی از مشکلات عمده زنان است، مسئله ای است که حل و فصل آن به این زودیها امکان پذیر نیست. البته این بحث در بین ایرانیان مد روز است ولی بحثها بیشتر جنبه محلی و خصوصی داشته، کمتر از طرف مردان و حتی خود زنان جدی گرفته می شود. به نظر ما زنان بایستی آگاهانه به تعریف مشخصی از خواستها و نیازهای خود رسیده، در کسب امتیازات انسانی در خصوص رابطه خود با همسر و دیگر مردان کوشا باشند. در این مورد اظهار همدردی با دیگر زنان به جای رقابت و حسادت، و تشکیل گروههای زنان و صحبت و بحث در مورد مشکلات فردی یکدیگر می تواند در ابتدا برای زنانی که با مشکلات خود تنها هستند و راه چاره ای برای خود نمی بینند پشتوانه خوبی باشد. در برلن گروههای مشاورتی فراوانی برای خانواده ها، زنان و دختران جوان وجود دارد که ایرانیان پناهنده با مراجعه به آنها و در میان گذاشتن مشکلات خود می توانند از کمک فکری و دیگر امکانات برای تغییر و تحول مثبت در زندگی خود استفاده کنند. دفتر مشاورتی جنبش زنان در برلن و فرانکفورت نیز در این خصوص به زنان و دختران جوان ایرانی کمک و یاری می رسانند.

# طعم کس غزبت

ص - لرنود

چندمین باری است که قلم به دست می‌گیرم تا چند سطری  
برایت بنویسم. سخت است، گویی فلج شده‌ام. در فکر بارها و  
بارها برایت نامه‌ها نوشته‌ام؛ ولی تا قلم به دست می‌گیرم، حفره‌ای  
تهی جای کلمات را می‌گیرد. حتی حالا که با دشواری به‌نوشتن  
مشغولم، کلمات که از قلم جاری می‌شوند، برخی به روی کاغذ  
نرسیده محو می‌شوند و برخی از محتوی خالی می‌گردند. راستی  
چرا کلام گنجایش احساس را ندارد؟ فکر می‌کنم حتی  
شاعرانه‌ترین تعبیرات از بیان احساس شاعر در لحظهٔ پرداختنشان  
نارساست. این احساس شناور و اثیری که وجودت را می‌آکند و  
چون پرده‌ای از من تو را در برمی‌گیرد، یارای تجسم ندارد. حتی  
اگر در گنجاندن آن در قالبی ید طولاً داشته باشی، به‌مرحال،  
پاره‌ای از آن هم چون ابری از میان دستانت می‌گریزد.

گاهی از خود می‌پرسم اینجا چه می‌کنم؟ اغلب در ترن با چشمان  
باز به خواب می‌روم. صحنه‌های مختلف چون پردهٔ سینما از متقابل  
چشمانم می‌گذرد. بارها اتفاق افتاده که ایستگاه مورد نظرم را  
رد کنم. با چشمان بهت زده به آدمهای دور و برم خیره می‌شوم.  
در نگاهشان به دنبال حالتی آشنا می‌گردم و در خطوط چهره‌شان  
شماها را جستجو می‌کنم. در رفتارشان چیزی را می‌جویم تا به من  
ثابت کند که با آنها تا این حد بیگانه نیستم.

دیروز با دخترم به مغازه‌ای رفتیم. فروشنده ایرانی بود و با ما  
به فارسی سخن گفت. بچه بیچاره و هشتزده شد و خود را پشت



سر من پنهان کرد. برای او فارسی زبان پدر و مادرش است نه زبان زندگی روزمره اش. آهسته از من پرسید: «مامان این آقاهه هم فارسیه؟» و ما با گم کردن زبان روزمره مان گویی بستر جاری شدن زندگی مان را گم کرده ایم.

در دست ندهم. از حال من بخواهی هنوز در دریای گذشته ها غوطه وریم. با تمام توانم دست و پا می زنم، تا خودم را به ساحلی برسانم. ولی ترس از فرورفتن در اعماق، شب و روز آزارم می دهد.

در خانه دیگر موسیقی طنین نمی اندازد. قدرت شنیدن آهنگهای گذشته را ندارم. با موزیک اینها هم هنوز خو نگرفته ام. تمام سعی ام این است که از بازآفرینی خاطرات گذشته در خیالم پرهیزم. اما همچنان در میان این خاطرات زندگی می کنم. خوابهای مختلف می بینم که تعبیر آنها را می دانم. خواب شماها را؛ عجیب اینکه دوستان از دست رفته جایی در این خوابها ندارند. شاید به خاطر اینکه ته دلم حس می کنم راحت شده اند. دیگر نه با خطرات زندگی شما مواجه اند و نه با سرگشتگیهای ما. کارشان را کردند، بارشان را بستند و راهشان را رفتند.

روزها می گذرد و من در آینه نگاه نمی کنم. حتی شبها موقع مسواک زدن چشمهایم را به پایین می دوزم. بعضی وقتها در قطار که ایستاده ام در شیشه های ترن، که هنگام عبور از تونلهای تاریک و پیچ در پیچ به آینه می ماند، چشمم به خودم می افتد. نگاهم را از شیشه بر می گیرم. از دیدن این چشمان ناآشنا که در این چهره پف کرده با نگاهی بی درخشش به من خیره می شوند، بیزارم. از گذشت زمان بیزارم. از چین و چروک بیزارم. از موی سفید بیزارم. از بیست و هفت سالگی بیزارم. من که در گذشته حتی متوجه سپری شدن روزها نمی شدم. الان سنگینی هر گامشان را بر قلبم حس می کنم. گاهی خواب می بینم در دالانهای پیچاپیچ یک معدن تنها مانده ام و فریادم را کسی نمی شنود. باور می کنی؟ آیا هرگز می توانستی مرا اینطور اسیر و ناتوان در چنبره یأس مجسم کنی؟

احساس غریبی دارم. این را قبلاً هم حس کرده‌ام. یادم می‌آید یک روز که برای گردش به‌خارج از شهر رفته بودیم از روی پل معلّتی که بر روی رودخانه باریکی زده بودند، رد شدم. با هر گامی دلم فرو می‌ریخت. ترسم از افتادن در آب نبود. چون ارتفاع پل بسیار کم بود. رودخانه هم کم آب بود. هراسم از این بود که وقتی پایم فرود می‌آمد، پل را که هنوز در اثر ضربه گام قبلی در ارتعاش بود، در محل موعود نمی‌یافت و من حس می‌کردم در بین زمین و

آسمان، چیزی می‌ماند. آن چیزی که در آن روزها در خواب دیدم و در آن روزها در خواب دیدم.

بلکه پایم پل را می‌چست و بر آن فرو می‌نشست. مدتی است احساسی دارم. دائم در بین زمین و هوا معلّم. از اندیشیدن آینده‌ای می‌پرهیزم. می‌خواهم در لحظه‌ها زندگی کنم. نیاز به حس مجدد زندگی در رگهایم می‌دود. اشتیاق دوباره خواب و در رؤیاهای شیرین فرو رفتن در زیر پلکهای خسته‌ام زده. ولی هنوز پاسی از شب نرفته هراسهای فراموش‌نشده راغم می‌آیند و خوابم را از کابوس می‌آکنند. این است که بعد باز هم با گلوی خشکیده و سری سنگین چون کوه، چشم می‌کنم و دوباره روزی پر از تحرک و تنش را آغاز می‌کنم.

بها مشغله‌های فکری من است. اگر تو هم مثل خیلی از های سابق به آسمان رو آورده‌ای دست دعایت را به‌سوی آسمان بلند کن و برایم دعا کن! دعا کن که هر چه زودتر مرا از آسمانها به زمین خاکی بازگرداند!

فوریه ۸۲

...

از پنجره به بیرون نگاه می‌کنم. ابرهای سفید در آسمان به سرعت می‌گذرد. چقدر شبیه همان ابرهای سفیدی است که از توچال می‌گذشت. شاید هم همان ابرها باشد. شاید هم از رسیدن به توچال از هم بپاشد یا باران شود و بر سر ما بیفتد. به‌رحال الان دیگر اهمیتی ندارد. به توچالی که دیگر به آن حس ندارم نباید فکر کنم. می‌دانی، دلم هوای هُرم سیمان داغ

در نیمروز تابستان را دارد. هوای درخت سرو بزرگ شمال مسجد دانشگاه را در يك روز بارانی. هوای بوی بربری داغ در صف انتظار ناوایی. وطن این گونه برایم معنی پیدا می‌کند. از ورای خاطرات کوچکی که در دورترین زوایای روحم پنهان شده است. هر خاطره‌ای که با احساسی همراه بوده، حالا دست دادن همان احساس همان خاطره را به یاد می‌آورد. و اینجاست که غربت را در بند بند وجودم حس می‌کنم. شاید سالها بعد، در آینده‌ای دور، دیدن شیشه‌های بخار گرفته کافه‌های سن ژرمن در عصر زمستان برای همین قدر خاطره انگیز باشد. نمی‌دانم. طعم غربت در احساس کننده شده است. در ترس از دوباره تجربه نکردن همان خاطرات و نپسیدن همان احساسات. آیا فراموشی این خاطرات است که درد غربت را برای ما می‌کشد و یا جانشین کردن آنها با خاطرات تازه؟ من سعی در جانشین کردنشان دارم. این بی‌وطنی نیست. این جستجوی زندگی است در زیر هر آسمانی. چه آسمان داغ و آبی تهران و چه آسمان سرد و خاکستری پاریس. هنوز از حسرت‌هایم برای چیزی نگفتم. به یاد دارم مادر بزرگ پیرم را که سالها پیش گاهی به دیدارمان می‌آمد. شبها روی ایوان رختخواب می‌انداختیم و من آهسته با نجوای قصه‌هایش به خواب می‌رفتم. قصه دختر شاه پریان و افسانه دیوها در جنگ یا پسر پادشاه، جنگ نیکی و بدی و غیره. همیشه در بین داستانهایش برای تحکیم ایمان ما روایات کوتاه مذهبی هم می‌گنجانند. مثل پل صراط و نگیر و منکر و غیره. اولین باری که داستان پل صراط را شنیدم از وحشت تصمیم گرفتم بندباز شوم تا هنگام عبور از پل صراط خطری تهدیدم نکند. بعدها فهمیدم که حتی بندبازها هم برای گذشتن از روی طناب چوب تعادلی دارند که بدون آن سقوط خواهند کرد. در عبور از بند لغزان زندگی اگر این چوب تعادل را که همان ایمان است نیابی، هر گام کوچکت با خطر سقوطی عظیم همراه است. فکر می‌کنم همیشه بعد از يك شکست بزرگ، گم شدن این چوب تعادل بزرگترین مشکل ماست. در اندیشیدن به گذشته نمی‌دانم چرا فقط حسرت آن ایمان را می‌خورم.

همان ایمانی که آدمها زندگی‌شان را در جستجویش سپری می‌کنند. در هر گوشه و کناری، در هر ابهامی به دنبالش می‌گردند و فلسفه‌ها و تئوریه‌ها می‌سازند. رو به سوی آسمان می‌کنند و در ماورای هستی آن را می‌جویند. با مختصر مانعی در راه یافتنش به قعر یأس پرتاب می‌شوند و با تصور اینکه به چنگش آورده‌اند، دست به کشتار یکدیگر می‌زنند. اگر هم از آسمان به روی زمین برگردند از آدمیان خاکی، «انسانِ خدا» می‌آفرینند و در جستجوی غایت تکامل انسانی زمین را هم با آسمان یکی می‌گیرند. نمی‌دانم آن روز کی فرا می‌رسد که انسانها ایمان به زندگی را جستجو کنند؟ زندگی را در گوناگونی‌اش و با تمام پستیها و بلندیهایش بشناسند؟ روزی که ما بتوانیم ضعفها و تواناییهایمان را آنچنان که هست بپذیریم و دست از آفرینش «خدا» برداریم؛ آن روز کی فرا می‌رسد که بتوانیم زندگی را در همه صورتهایش بشناسیم و گرمای خزیدن ایمان به نفس زندگی را در رگهایمان حس کنیم؟ صعود از دیواره‌های لغزان این زندگی دشوار است. صحبت لحظه است تا از فرازی به نشیبی درغلتی. باید خود را به انگیزه‌ای آویخت و درد اینجاست. نمی‌توان با چشمان فرو بسته به گذشته‌ها نگریست. خاصه وقتی که سالها قباب خود را به آویزه تقدس آمالت آویخته باشی، بازنگریستن در آنها دشوار است. می‌باید ارزشها را بازآفرید، به آنها ایمان آورد و این زندگی را از شادی حرکت به سوی هدفی آکند. شاید ساختن ارزشهای جدید خیلی آسان‌تر از ایمان آوردن به آنها باشد؛ چرا که به هر تقدیر، روزی، لحظه‌ای آن سؤال همیشگی سایه خود را به فکر و روح خواهد انداخت و حرکت در سایه ابهام سخت است و شکار سایه سخت تر ...

پاریس، فوریه ۱۹۸۴

بازنویسی: آوریل ۱۹۸۹

# مهاجرت و زندگی زنانشوئی

## مآندانان هندسی

زندگی زوجی یا زناشویی را سازم معتقدند و گاهی که دچار زوجی یا زناشویی می‌شوند، با دو استکان چای با دوست نظر بسیاری دیگر زنان، اما، آله نگاهی می‌اندازیم به رابطه

بسیاری از زنان اختلاف در زندگی عادی می‌دانند. اغلب به «بسوز و ناراحتی فکری ناشی از اختلافات زندگی در دلدل دوستانه و نوشیدن یک یا همکاری، تسکین می‌یابند. از وضعیت متفاوت است. در این مقوله

زنان مهاجر ایرانی.

و شخصی برای مورد پناهندگان (داوطلبی) صدق کرده، مدعی اجبار میهن خود البته منکر نیستم ناوتی دارند. اما ناسامانی

مهاجرت به هر نوع و شکلی دگرگونی اجتماعی مهاجر به ارمغان می‌آورد. این دگرگونی هم در (مهاجرت اجباری) و هم در مورد مهاجرین (مهاجرین) می‌کند. برخی پناهندگان را از دیگر مهاجرین جدا هستند مسائل این گروه ارجحیت دارد، چون به را ترك کرده‌اند. من با این دید هنظر نیستم. که مهاجرین و پناهندگان از برخی لحاظ مسائل متفاوت از نظر اجتماعی، یک گروه کمتر از گروه دیگر سخن نمی‌کشد. تر و خشک با هم می‌سوزد.

سه از یک کشور گی خصوصی و موقعیتی قرار برات را متحمل را هم به تفاوت

مهاجرت چه از ده به شهر (در یک کشور) و چه به کشوری غریبه باعث دگرگونی درسامان زندگی اجتماعی فرد یا خانواده می‌شود. فرد مهاجر در می‌گیرد که خواسته یا ناخواسته باید این تغییر شود. چون افراد متفاوتند، تغییرات اجتماعی

پذیرا می‌شوند. با این همه، پوست کلفت‌ترین و متعصب‌ترین اشخاص بالاخره دیر یا زود به پذیرش برخی تغییرات تن می‌دهند. مهاجرت به کشوری که زبان، فرهنگ و نظام اجتماعی و سیاسی متفاوتی دارد به مراتب پیچیده‌تر است. تجربه مهاجرین ایرانی مقیم انگلستان نیز تأکید همین پیچیدگی است که باعث شده است تا مهاجرین مراکز و مؤسساتی جهت یاری رساندن به هموطنان خود تأسیس کنند؛ وگرنه اگر مسائل ساده‌تر حل می‌شد احتیاجی به چنین کانون‌هایی نمی‌بود.

از زمانی که مهاجر پا به فرودگاه کشور بیگانه می‌گذارد طپش قلبش تشدید می‌شود. اولین برخورد مهاجر با مأمورین و مسئولین اداره مهاجرت کشور بیگانه است که کارآموزی این اشخاص متأسفانه در یاد گرفتن فنون مهمان‌نوازی و انسان‌دوستی و برخورد صحیح با افراد مهاجر نبوده است. از همان ابتدای ورود مهاجر با تبعیض نژادی حاکم در جامعه بیگانه روبرو می‌شود. در فرودگاه لندن صف مهاجر «جهان سومی» را از مهاجرین دیگر جدا می‌کنند. دو نوع قانون اجرا می‌شود؛ یکی برای مهاجرین «جهان سومی» و دیگری برای غربیها. گروه اول مهمان ناخوانده است، حال آنکه گروه دوم قدمش روی چشم صاحبخانه.

چند سال پیش در صف مسافران صاحب «گذرنامه‌های سایر کشورها» [جز از کشورهای مشترک اروپا] در فرودگاه لندن همراه خانم ایرانی دیگری ایستاده بودم. وی متذکر شد که در صف ما همه غیرسفیدپوست بودند. مأمورین اداره مهاجرت با تک تک افراد صف ما حداقل به مدت بیست دقیقه مصاحبه می‌کردند؛ حال آنکه صفوف دیگر با سرعت بیشتری پیش می‌رفت. خانواده من که از صف اروپاییها رد شده بودند مجبور شدند ساعتها خارج از محوطه فرودگاه منتظر من بنشینند.

شوک دوم مهاجر، جز از آب و هوای ناآشنا و ناخوشایند در مورد انگلستان، برخورد با نظام فرهنگی، اجتماعی و سیاسی کشور بیگانه است. چون این مقاله درباره زنان مهاجر ایرانی و اثرات مهاجرت بر زندگی و روابط زوجی یا زناشویی آنان

است. به مسائل ویژه آنان می‌پردازم. بحث من بر پایه مشاهدات و تجربیات شخصی و دیگر زنان ایرانی که در طی شانزده سال زندگی در انگلستان شناختم و مصاحبه‌ای که اخیراً با پنج زن ایرانی در لندن داشتم شکل یافته است. مطالعاتی که در سالهای اخیر صورت گرفته بیشتر در خارج از انگلستان بوده است. نمونه‌ای از این مطالعات نوشته میردال درباره وضعیت خانوادگی و اجتماعی زنان مهاجر ترك مقیم دانمارك است که نزدیکترین گروه به ایرانیان هستند. [۱] میردال به این نتیجه رسیده است که اختلافات زناشویی اکثر در خانواده‌هایی وجود دارد که زنان شاغل هستند. برخی از این اختلافات منجر به طلاق شده، در وضعیت برخی دیگر تغییری به وجود نیامده است. در اکثر موارد تغییر نقش زن در خانواده عامل اصلی اختلافات زناشویی شناخته شده است. میردال در اینجا اشاره می‌کند به دگرگونی نظام سنتی خانواده که زن وظیفه مادری، شوهرداری و پخت و پز و نظافت را دارد و مرد نان‌آور است. مهاجرت، کار کردن زن در خارج از خانه را اجباری می‌کند. خانواده محتاج دو نان‌آور است، چون سطح زندگی بالاتر رفته و دستمزد مرد مهاجر ترك، که به خاطر وجود تبعیض نژادی از دانمارکیها کمتر است، کفاف خرج زندگی را نمی‌دهد. کار کردن زن در خارج از خانه نتایج مثبتی برای بسیاری از زنان مهاجر به همراه دارد. استقلال مالی زن و آشنایی او با جامعه موجب بالا رفتن سطح آگاهی‌اش از حقوق اجتماعی خویش می‌شود. مسئله اینجاست که این آگاهی آن توازن نامساوی را که تا به حال بین زن و مرد در خانه وجود داشته بهم می‌زند. و همین تکان است که موجب پیدایش نابسامانی فکری و روانی، به خصوص در مردان می‌شود. مردی که تا به حال زن برای‌شان سیمای محدودی داشته - زنی که پیشه‌اش فقط خدمت به خانواده بوده - ناگهان مواجه با زنی می‌شود که استقلال ذهنی و فکری پیدا کرده و به قدرت اجتماعی خود پی برده است. آن وقت است که کاسه صبر مرد لبریز شده، ایراد و بهانه می‌گیرد. ایراد و بهانه مرد بیشتر برای جلب توجه زن است مانند کودکی که نق

می‌زند تا مادرش به او توجه کند و دستی به سرش بکشد. در ابتدا ایراد و بهانه زودگذر و موقتی به نظر می‌آید، زن اغلب از خود می‌پرسد: «آیا غذا شور بوده و یا زیادی پخته شده؟»، «شاید از کارش ناراضی است.» اما نه، هیچکدام نیست. ریشه عمیق‌تری دارد. یک مرد بزرگ ناگهان به یک بچه تبدیل شده است. بچه‌ای که احساس ناامنی می‌کند چون مادرش وقت رسیدن به او را ندارد. برای مرد سؤال عمده‌ای که پیش می‌آید این است که «آیا به من وفادار خواهد ماند؟» ناگهان احساس ناامنی تمام کمبودهای دیگر را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد. احساس ناامنی در بسیاری از مردان تُرک مقیم دانمارک خشونت به همراه داشته است. اشکال خشونت این مردان متفاوت بوده است. بعضی تهدید می‌کردند، برخی دیگر تشر می‌زدند، عده‌ای دیگر زنان خود را به طرز فجیعی مجروح کرده، از خانه اخراج‌شان کرده‌اند.

نظریات میردال مورد توافق همه نیست. به مثال، زنان ایرانی که من با آنها مصاحبه کردم معتقد بودند با اینکه کار خارج از خانه آگاهی زن را در مورد حقوق خود در محیط زیست تازه بالا می‌برد، ولیکن لزوماً در ارتقای موقعیت زن در خانواده مؤثر نیست. چرا که کار و استقلال مالی زن خود به خود استقلال ذهنی و احساسی وی را موجب نمی‌شود. استقلال مالی، زن را از انجام کارهای خانه داری و بچه‌داری رها نمی‌کند. وابستگی زن به خانواده و به ویژه شوهر، با وجود استقلال مالی، همیشه وجود دارد و در بعضی مواقع این وابستگی حتی افزایش یافته، زن را به اصطلاح اسپرتر می‌کند. چرا؟ بسیاری از زنان شاغل از اینکه در خانه نیستند و از کودکان و شوهرشان مراقبت نمی‌کنند احساس گناه می‌کنند. این احساس گناه عامل مخربی است در روابط مرسوم زن‌شویی؛ زیرا موجب فشار روزافزون بر زن می‌شود. فشار بیش از حد باعث ناراحتی فکری و تشنج اعصاب می‌شود که خواه ناخواه بر روابط انسانی خانواده مؤثر می‌افتد.

از طرف دیگر چون در محیط زیست نوین، زنان مهاجر

از طرف دیگر چون در محیط زیست نوین، زنان مهاجر



پیدا کرده، غیرقابل تحمل می‌شود. در ایران خویشاوندان نقش مهمی در زندگی خانواده ایفا می‌کنند. مادر، خواهر، خاله، عمه و سایرین در بچه‌داری و خانه‌داری اغلب یاری می‌رسانند. در انگلیس و یا در کشورهای دیگر غربی روابط خویشاوندی بی‌ثبات است. دولت و ساختارهای سرمایه‌داری پیشرفته مدتها است که جای خویشاوندان را برای خانواده گرفتارند. بسیاری از مردم انگلیسی خاله، عمه، عمو و سایر خویشاوندان خود را سالها نمی‌بینند و روابط نزدیکی با آنان ندارند. البته اخیراً رکود اقتصادی و کمبود بودجه باعث شده که بسیاری از مهدکودکهای دولتی یا بسته شوند و یا تعداد محدودتری از کودکان کوچکتر از پنج سال را قبول کنند. ایدئولوژی دولتی نیز پابهای چنین تغییرات اقتصادی پیش (یا پس) می‌رود، چنانچه خانم تاچر خانواده عهد ویکتوریا را خانواده نمونه می‌خواند یعنی خانواده‌ای که يك قرن

از اثرات معکوسی که چنین نظامی به همراه دارد نمی‌شود.

از بین رفتن روابط خویشاوندی و افزایش مسئولیت زن مهاجر علاوه بر ناراحتیهای دیگر از جمله کمبود مسکن مناسب، کافی نبودن خرجی، کمبود مهد کودک ارزان، بار زن را به ویژه گران می‌کند. با وجود افزایش مسئولیت خانواده مرد هنوز اصلاً می‌ورزد که موقعیت سنتی خود را در خانواده حفظ کند. دیدحاکم در میان مردان مهاجر ایرانی دید سنتی پدرسالاری آنرا از نوع عقب‌گرایش است که هنوز شکل پیشاسرمایه داری خود را حفظ کرده است. شرکت گسترده زنان در تولید و امکانات بیشتر در زمینه‌های بهداشت، مسکن و آموزش و پرورش خنثی از جامعه سرمایه‌داری غرب تا اندازه‌ای موفق به از بین بردن برخی از خوردهای سنتی پدرسالارانه شده است. اما چون مهاجرین در این ارتباط ارگانیک با محیط زیست نوین خود ندارند، یعنی در محیط زاده و پرورده نشده‌اند، تضاد مشخصی بین سنت رایج در میهن خود و سنت مرسوم محیط جدید احساس می‌کنند. غایب از تطبیق خود به شرایط نوین زندگی میلی ندارند، از نظر بسیار

مردان مهاجر ایرانی پذیرش شرایط نوین زندگی «غربزدگی» است، از احساس همبستگی‌شان به میهن می‌کاهد و در نتیجه هویتشان را از دست می‌دهند.

جامعه‌شناسانی که روابط خانوادگی و اجتماعی مهاجرین را مطالعه کرده‌اند معتقدند که زنان مهاجر، به عنوان یک قشر ستمدیده، در رابطه با زن بودنشان آمادگی بیشتری در مبارزه یا فرهنگ پدرسالاری از خود نشان می‌دهند. در جامعه میزبان غربی، زنان از شرایط زندگی بهتری بهره‌مندند، در نتیجه محیط مساعدی است جهت مقابله با روابط عقبمانده‌ای که سدّ راه پیشرفت زنان مهاجر شده است. البته در بعضی موارد زنان مهاجر ممکن است کاملاً برعکس چنین مسیری حرکت کنند و احساس ناامنی که مهاجرت در هر مهاجری به وجود می‌آورد موجب شود به حفظ چنین سنت‌هایی متمایل شوند. اما در کلّ زنان مهاجرند که بار گران مهاجرت و روابط حاکم بر جامعه‌ای را که از آن مهاجرت کرده‌اند متحمل می‌شوند. اختلاف زناشویی یا زوجی هم در نتیجه پیچیده‌تر شده، و در بسیاری از مواقع راه حلّ جز طلاق وجود ندارد. طلاق که در ابتدا، به خصوص پس از گذراندن دوره‌های بحرانی زناشویی، برای بسیاری از زنان موجب آسایش فکری است، خود آغاز یک سلسله مشکلات و ناراحتیها می‌شود. طلاق مسائلی پیش می‌آورد که می‌تواند در زندگی مهاجران بسیار مشکل‌ساز باشد.

مسائل شامل تعیین حضانت کودکان، تعیین تأمین آن، تغییر محلّ زندگی و بسیاری خوب می‌بود که هر زوجی بتواند تک‌تک آنها را کند. اشکال اینجاست که بسیاری قادر بسیاری از مردان به زور، تهدید و خشونت در انگلیس مؤسسات و مراکزی موجود [۲] که از حقوق زنانی که خشونت شوهر تجربه کرده‌اند دفاع می‌کند. این مراکز برای زنان و بچه‌هایشان که مکان امن و آرامی در بعضی موارد سالها زیر ستم و ضرب

مین هزینه زندگی خانواده و مسائل دیگر است. البته این مسائل را به منطق حلّ به چنین کاری نیستند و نت متوسل می‌شوند.

است به نام «امداد زنان» و یا همزیست خود را از دارای پناهگاهی است مانی است برای انسانهایی که قرب و شتم مردان واقع

شده‌اند. اکثر این مراکز سازمانهای خیریه‌ای است که هزینه‌شان را دولت مرکزی و یا ادارات محلی و یا هر دو تأمین می‌کنند. پیدا کردن مسکن، تأمین خرج زندگی، پیدا کردن مدرسه برای بچه‌ها، معرفی دکترو، وکیل و روانشناس برای زنانی که به این مراکز پناه می‌آورند از جمله کارهای کارمندان و هیئت مدیره این مؤسسات است. در سالهای اخیر تعدادی از این مراکز کارشان را اختصاص داده‌اند به یاری دادن به زنان مهاجر که دچار چنین مسائلی هستند. انگیزه پیدایش این برخورد نوین، جز آگاهی پیدا کردن به مسائل ویژه زنان مهاجر، شرکت فعالانه زنان مهاجر متخصص در سازماندهی چنین مراکزی بوده است. با اینکه هنوز تعداد چنین مراکزی که در سطح کشور به فعالیت در زمینه خشونت در خانواده مشغولند، محدود است، ولی همین خود قدم اولی است در راه مبارزه با این مسئله اجتماعی که گریبانگیر بسیاری از زنان مهاجر است.

شالوده «امداد زنان» در اواخر سالهای دهه ۱۹۶۰ و اوائل دهه ۱۹۷۰ ریخته شد. این دوره از نظر سیاسی و اجتماعی اهمیت به‌سزایی دارد چون در طی این سالها نیز بنای بسیاری از جنبشهای مترقی سیاسی و اجتماعی از جمله جنبش سیاسی زنان انگلیس از نو ریخته شد و جنبش زنان خواستهای سیاسی خود را به جهانیان عرضه کرد. این خواستها، که شامل مهد کودک رایگان ۲۴ ساعته، سقط جنین رایگان، و دستمزد مساوی برای کار مشابه می‌شد، با فعالیت گسترده زنان مترقی در دستور کار اعظم سازمانهای سیاسی قرار گرفت. زنان فمینیست سیاست سازمانی خود را روی اصل «مسائل شخصی مسائل سیاسی است» استوار کردند. خشونت در خانواده که تا آن زمان يك مسئله شخصی قلمداد می‌شد به همت فمینیستها جنبه سیاسی و اجتماعی به خود گرفت. فمینیستها معتقد بودند که نمی‌توان و نباید با مسئله زنی که از خانه به خاطر خشونت شوهر و یا همزیستش رانده می‌شود به عنوان مسئله‌ای شخصی برخورد کرد، چرا چون جز او زنان دیگر هم چنین تجربیاتی را داشته‌اند و دارند؛ پس این مسئله‌ای است اجتماعی و سیاسی، اجتماعی است زیرا جدا از همگانی

بودنش از موقعیت اجتماعی زن سرچشمه می‌گیرد. سیاسی است چرا که رابطه مستقیم با نظام حاکم بر جامعه مردسالاری و سرمایه‌داری دارد.

سازماندهی گروههای زنان فمینیست اساساً جمعی بود. فمینیستها سنت تشکّل گروههای چپ را که درجه‌بندی و سلسله مراتب داشت به سؤال کشیدند و سازماندهی جمعی را بدیل تشکیلاتی آن پیش نهادند. این گونه تشکیلات در سطح گسترده‌ای پذیرفته، جایگزین نوع کار پیشین شد. حال بگذریم که بعدها بسیار کسانی که تجربه کار در چنین سازمانهایی را داشته‌اند کارآیی این نوع تشکیلات را به سؤال کشیده‌اند. مراکز نوپای «امداد زنان» هم با پذیرش اصل کار جمعی شروع به کار کردند. جالب اینجاست که امروزه بسیاری از این مراکز هنوز به کار جمعی ایمان راسخ دارند. در مراکز و پناهگاههای «امداد زنان» بورکراسی وجود ندارد. تفاوتی و تبعیضی مابین کارمند و زن ساکن در پناهگاه قایل نمی‌شوند. همه در تصمیم‌گیری شرکت کرده، در تقسیم کار فعال‌اند. می‌توان گفت که پناهگاههای «امداد زنان» مناسبترین مکان برای زنان و بچه‌هایی است که از خانه به خاطر خشونت و یا تهدید و زور رانده شده‌اند. نشانی پناهگاهها مخفی است و این اصل سرسختانه اجرا می‌شود چنانچه حتی مؤسسات دولتی نشانی پناهگاهها را نمی‌دانند. پناهگاهها باید محلی امن برای زنان و بچه‌هایشان باشد تا اینان بتوانند برای زندگی آینده خود تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی کنند.

مسئله دیگری که به‌خصوص اخیراً در انگلیس سر زبانها افتاده، مسئله دزدیدن بچه‌ها توسط پدر و یا خویشاوندان پدری بعد از طلاق است. چند سالی این مسئله در فرانسه بسیار بزرگ شده بود چنانچه روزی نبود که روزنامه‌ها خبر از بچه‌دزدی ندهند. در فرانسه زنان فمینیست پیشگام شده، سازمانهایی جهت مبارزه با این مسئله تأسیس کردند. بسیاری از این بچه‌دزدیها توسط مردان مراکشی و یا الجزایری الاصل انجام می‌گرفت که ازدواجشان با زنان فرانسوی به طلاق انجامیده بود. سازمانهای

فمینیستی فرانسوی چنین عملی را افشا کرده، شبکه سازمانی‌شان با نقاط دیگر جهان ارتباط پیدا کرد. فعالیت چشمگیر چنین سازمانهایی باعث شد که در شرایط فقدان راه‌حلهای قضایی، دولت فرانسه راه‌حلهای سیاسی و دیپلماتیک را با کشورهای الجزایر و مراکش دنبال کند. راه حل قضایی موجود نبود چون دادگاههای فرانسه برای دادگاههای آن دو کشور دیگر نمی‌توانستند اجراییه صادر کنند. بنابراین راه حل سیاسی باید به وجود می‌آمد. به علاوه ناهماهنگی شدیدی بین قانون فرانسه در مورد حقوق زنان در حضانت و ولایت فرزندان و قوانین اسلامی مرسوم در دو کشور دیگر وجود داشت. نتیجه مبارزه گسترده شبکه سازمانی زنان فرانسه معاهده‌ای بود بین سه کشور که بچه‌های دزدیده‌شده سالم به مادرانشان برگردانده شوند و هر پدری که مرتکب به چنین جرمی شود در کشور خود مجازات شود.

مسئله بچه‌دزدی امروزه بعد جهانی به‌خود گرفته است. این مسئله گریبانگیر زنان مهاجر ایرانی نیز هست. طبق آمار سازمان ری-یونایت، ۲۱ بچه ایرانی از اروپا و ۲۲ بچه از آمریکا در سال گذشته دزدیده شده و به ایران برده شده‌اند. [۲] در انگلیس مانند فرانسه راه‌های قضایی برای حل چنین مسئله‌ای محدود است. بنابراین راه‌حلهای دیگری را باید جستجو کرد. زنان مهاجر ایرانی شبکه‌های سازمانی منظمی برای مقابله با چنین مسئله‌ای به وجود آورده‌اند. سازمانهای بین‌المللی اعم از سازمان ملل متحد و کمیسیون حقوق بشر و پناهندگان و سازمان پلیس بین‌المللی از کار این شبکه‌ها حمایت کرده، از کمک به آنان دریغ نکرده‌اند. دخالت سازمانهای جهانی باعث شد که این مسئله در دستور جلسه کنفرانسها و سمینارهای کشورهای قرار گیرد. دولت ایران هم در چنین بحثهایی شرکت داشته و اعلام همکاری کرده است. برخورد دولت ایران تا به حال بسیار مثبت بوده، چنانچه در سال گذشته ۷ بچه به مادرانشان در انگلیس بازگردانده شده‌اند. دو تن از این بچه‌ها پسرهای ۱۰ و ۱۲ ساله بوده‌اند. با اینکه قوانین ایران حق حضانت پسران بالای ۲ سال را از مادرانشان

سلب می‌کند، دولت ایران حاضر به برگرداندن این پسرها شده است. یک سال پیش هیچکدام از این مادران خواب اینکه کودکانشان را دوباره در آغوش بگیرند نمی‌دیدند اما امسال با کودکانشان زندگی می‌کنند و هنوز از چنین پیش‌آمدی ذوق‌زده هستند. تشکل زنان و فعالیت آنان باعث شده که غیرممکن ممکن شود. زنانی که گرفتار مسائل زناشویی و زوجی هستند می‌دانند به تنهایی نمی‌توانند نتایج مطلوب خود را کسب کنند. گردهمایی با زنان دیگر که گرفتار مسائل مشابهی هستند علاوه بر تسکین اعصاب راه‌های نوینی را باز می‌کند؛ راه‌هایی که شاید قبلاً مسدود بوده و گشایش‌شان به معجزه می‌ماند.

1. "Stress and Distress in Migration: Problems and Resources of Turkish Women in Denmark," G. M. Mirdal, in **Women In Migration--International Migration Review**, Winter 1985.

2. **London Women's Aid**, 52, Featherstone Street, London, EC1 UK, Tel: 251-6537

3. **Reunite**, P.O.Box 158, London N4 1AU, UK, Tel: 219-6665

# دلگیرها ساده‌عزبت

زهرا طاهری

بالاخره فهمیدم مادرم چرا گریه می‌کند. سدی که دودلیها، دلواپسیها، تردیدها و وحشت من برای يك سال و اندی پشتش جمع شده بود، شکست. درست همین‌جا، روی سر من، زیر پوستم و توی مویرگهای شقیه‌ام، و هجوم درد بود که مرا با خود می‌برد و سرم را به تخته‌سنگهای ناپاوری می‌کوبید. من از نقطه شروع دایره دلواپسیم به نقطه پایان رسیده بودم، نقطه درد! دیگر تمام پرده‌های سنگین و سیاه و هزارلای دلواپسی کنار رفته بود و در روشنای يك واقعیت غیرقابل‌قبول و انکار بغض مادرم به وضوح شنیده می‌شد که: «يك سال و نیم پیش! روز بعد طرفای عصر جنازشو از آب گرفتن». فکر کردم «مگر می‌شود؟» فکر کردم «به همین راحتی؟» مگر می‌شود دو تا کلمه، دو تا جمله تمام رابطه زندگی عاطفی آدمو تبدیل کنه به يك خاطره؟ خاطره‌ای دور، دور، دور. «پس يك سال و نیمه که اون داره اون زیر می‌پوسه و من هر وقت تلفن کردم شما گفتین همین الان رفته بیرون، یا تا يك ساعت دیگه میاد خونه، یا رفته مسافرت! يك سال و نیمه که اون توی ذهن من توی ماشین داره میاد یا میره. الان اگه برم گوشه کفنش رو بزنم کنار، نمی‌شناسمش، ورم کرده! شاید پوک شده، پوسیده! چشمهایش چه رنگی بود؟ خوب خوب به یاد دارم. من در جایی غوطه می‌خورم، میان دستها و موها و استخوانهای سرم، از جا کنده می‌شوم. دور می‌زنم. قلاب ماهیگیری به دست با آب می‌روم. سرم، استخوان گونه‌هایم، زانو و ساق پاهایم به تخته سنگها می‌خورد. آب بی‌خیال مرا می‌برد، به آب می‌پیچم، تنم مثل کوه سنگین است. سر پیچها گاهی به تخته سنگی گیر می‌کنم. تهاجم آب مرا از جا می‌کند و می‌برد. سنگینم. در کمرکش این راههای سنگلاخی گاهی پشت سنگی، کلوخی، چیزی می‌مانم. به

آب می‌پیچم، و نامهربانی‌اش مرا می‌برد. استخوانهای دستم، ناخنهایم و بندهای انگشتم به سنگها گیر می‌کند. آب رونده است و خروشان و من در تلاشی برای ماندن به چیزی چنگ می‌زنم. چیزی که نیست، چیزی که هرگز نبوده است. استخوانهای سرم به سنگهای ناهموار سائیده می‌شود و دلم می‌خواهد می‌توانستم دستهایم را از آب بیرون بیاورم، با صیدی که کرده بودم، «زندگی» و قلابم را به کسی بدهم. کسی که دستهایش آنقدر بلند باشد که از کنار رودخانه تا دستهای من برسد. قلابم را آب نبرده است. یک سرش به غرور من گیر کرده است و سر دیگرش در رهایی مرگ زیر آب سر می‌خورد.

حسن کردم دارم بالا می‌آورم. ضربان قلبم از حلقم بالا می‌آید، و بالا آوردم. سرم را به دیوار دستشویی تکیه داده بودم و دلم می‌خواست رگ و پیه‌های تنم را بالا بیاورم. دلم می‌خواست همه زندگی را بالا بیاورم. و بعد تن من باشد و یک پوسته شفاف خالی. خالی و سبک. و بعد بر آب راه بروم. از سرآغاز، از چشمه، از قلعه البرز تا گستره دریاچه پشت سد بر آب بدوم. دستم را زیر شیر آب گرفتم. سرد بود. مثنی آب توی دهنم کردم. سرد بود. سعی کردم از انجماد بغض توی گلویم چند قطره‌اش را عبور دهم، نشد. و بالا آوردم. حسن کردم تمام تنم را از آب پر کرده‌اند. سنگین شده بودم. به تخته سنگهای بزرگ سر راه گیر می‌کردم. سنگین بودم. از جا کنده نمی‌شدم. مانده بودم. دستم به گل نشسته بود. سنگین شده بودم. آب مرا نمی‌برد. از فشار چیزی له می‌شدم، باید بالا می‌آوردم. تنم پر بود. داشتم غرق می‌شدم! بالا آوردم. قلاب به تنم فرو رفته بود و یک سرش پشت تخته سنگی مانده بود. معلق در آب، زیر سنگینی چیزی مانده بودم. باید رها می‌شدم. می‌رفتم. بالا می‌آوردم. زندگی را بالا آوردم.

سبک شده‌ام. می‌روم. رفیق آب شده‌ام. نه تلاشی، نه خشمی، نه جدالی. او مرا می‌برد. من می‌روم. نه او مرا به کشمکش می‌خواند، نه من پاسخی به هیاهویش می‌دهم. می‌رویم. دیگر به تخته سنگها گیر نمی‌کنم. سبک می‌روم. بی‌وحشتی از راه ناهموار.



من رها می‌روم و آب تنم را ارزیابی می‌کنند، بی‌دردی از گزند کلوخها و بی‌آنکه ماهیان را ترسی در دل بیندازم. دیگر سر هیچ پیچی جا نمی‌مانم. حضور آب را بر تنم می‌بینم. صورتم را به آب می‌سپارم.

چیزی برای بالا آوردن نمانده بود. راه درازی آمده بودم. در دستشویی را که باز کردم بندهای انگشتم تیر کشید. فرشته سرش را به دیوار تکیه داده بود. دستهایم را گرفت. دستهایم سرد بود. گفت: «نکن! می‌میری!» مادرم نشسته بود روی زمین. آخرین توانش را در ترکش بغض گذاشته بود و چند لحظه پیش کمان را کشیده بود. کمانگیر خوبی بود. انگار قالب تهی کرده بود. فرهاد دو زانو نشسته بود سیگار می‌کشید. موهایش خاکستری تر از همیشه بود. گفتم «لاله الا الله!» و نشستم. تمام تنم از تو می‌لرزید. خواستم سیگاری روشن کنم، نشد. دستهایم بدجوری می‌لرزید. فکر کردم: «مگه میشه؟ یعنی الان توی خونهاش نیس؟»

«دردت تو سرم بخوره کاکو، قریون صدات برم» نمی‌شنو  
يك بار ديگه بهش می‌گفتم!

کاش شب نبود، سرده، خیلی سرد. کاش زود صبح می  
در سرمای این آب مانده‌ام. جایی اطراق کرده‌ام. تمام ش  
سکوت به این آب رونده گوش کرده‌ام و آسمان را که سخ  
است دوره کرده‌ام. سر شده. رها بر آب مانده‌ام و آب  
کجا؟ نمی‌دانم. عجول و ساکت می‌رود. گاهی سرودی می  
زمزمه ای می‌کند، فریادی می‌کشد. و بعد در سکوت می  
کشیده و سیاه است. سیگاری روشن می‌کنم. دلم می‌خوا  
سیگار، لرزش تنم و همه آبهای دنیا را بالا بیاورم. سرم  
خراشهای ریز و درشت روی شقیقه ام می‌سوزد. يك دسته  
زانویم افتاده. چشمهایم می‌سوزد. چشمهایم را می‌بندم تا آن  
روان خود و سکوت روان شب را از رویشان عبور دهد  
سپیده بزند.

# تجربۀ ما از کارشناسان ایرانی

## فتحیه زرکش یزدی

در سال ۱۹۸۲ میان ایرانیان لندن گفته می‌شد که جمعی درصددند تا از شهرداری لندن بودجه‌ای بخواهند تا مرکزی جهت کمک به مهاجرین و پناهندگان ایرانی در زمینه مشکلات اقامت و خدمات رفاهی آنان ایجاد کنند. در ماه سپتامبر همان سال فعالیتهای این جمع به ثمر رسید و کانون ایرانیان لندن تأسیس شد. من کم و بیش از طریق دوستان در جریان فعالیتهای این کانون قرار داشتم. اولین آشنایی مستقیم من با کانون در جلسهای همگانی بود که بخش زنان کانون برای معرفی خود و نظرخواهی از زنان گذاشته بود. چندی بعد در جلسه دیگری از فرهنگیان، هنرمندان و فعالین ایرانی دعوت شد نظراتشان را در زمینه گسترش و دمکراتیزه کردن کانون بیان کنند. بنا به تصمیم این جلسه قرار شد که کانون عضو بپذیرد و تا چند ماه بعد اداره کانون به هیأت مدیره منتخب اعضا منتقل شود. پیشنهادات دیگری نیز جهت گسترش فعالیتهای فرهنگی و هنری داده شد - از جمله کلاس فارسی کودکان - که برخی از آنها بعدها جامه عمل پوشید.

مدت کوتاهی بعد از این جلسه به پیشنهاد برخی از کارمندان و دعوت یکی از اعضای هیأت مدیره به جمع هیأت مدیره موقت پیوستم. در این زمان کانون عضوگیری می‌کرد و طرح پیشنهادی اساسنامه کانون در دست نگارش بود تا در اولین مجمع عمومی به تصویب اعضا برسد. بدین ترتیب کانون رسماً دارای ساختار مشخصی از اعضا، هیأت مدیره و کارمندان شد.

در اولین دور انتخابات در ماه دسامبر ۱۹۸۴ من و یک زن ایرانی دیگر به عضویت هیأت مدیره ۹ نفری کانون انتخاب شدیم. دو زن دیگر هم عضو علی البدل شدند که بعدها با استعفای دو نفر عضو اصلی به هیأت مدیره پیوستند. در انتخابات بعدی نیز زنان اقلیت کوچکی را در هیأت مدیره تشکیل می‌دادند و در آخرین دوره (تابستان ۱۹۸۹) هیچ زنی به عضویت هیأت مدیره انتخاب نشده است. قابل توجه است که در تمام دوران حیات کانون زنان اکثریت کارمندان را تشکیل می‌دادند. اعضای هیأت مدیره برخی به جمع کانون ایرانیان تازه وارد بودند، ولی برخی دیگر یا همکار هیأت مدیره سابق و یا کارمند بودند و یا دوستی نزدیکی با آنها داشته، روابط مشخصی با یکدیگر و کارمندان داشتند.

اکثر اعضای هیأت مدیره روشنفکرانی بودند که خود را دمکرات و مترقی و حامی حل مسایل زنان می‌دانستند و گر چه مردمانی سیاسی بودند ولی وابستگی به سازمان خاصی نداشتند و از این بابت بحث با آنها راحتتر بود. ولی گروه‌بندی‌های بین آنها و کارمندان در مجموع برای هیأت مدیره گرفتاری‌هایی به وجود می‌آورد. به مثال کمیسیون اداری - متشکل از چند عضو هیأت مدیره - که برای رسیدگی به مسائل کارمندان تشکیل شده بود به علت جهت‌گیری بعضی از اعضای آن در مورد اختلافات کارمندان به تصمیم‌گیری مشخصی نمی‌رسید و در نتیجه این اختلافات در جلسات هیأت مدیره انعکاس پیدا می‌کرد. در گیرودار این دسته‌بندی‌ها نه تنها بخش زنان و مسائل زنان به حاشیه کشیده شده و نادیده گرفته می‌شد بلکه کل کانون نیز ضرر می‌دید و کارایی ممکن را نداشت، و این مربوط به دوره خاصی از عمر کانون نمی‌شد. مثلاً فراوانند که چند نمونه آن را ذکر می‌کنم:

۱- هیأت مدیره تصمیم گرفت با استفاده از داوطلبان کمیته‌های کانون سازمان داده شود. هر کمیته از اعضای هیأت مدیره، کارمندان و اعضای داوطلب کانون تشکیل می‌شد و تحت نظارت هیأت مدیره فعالیت می‌کرد. کمیته زنان نیز تشکیل شد، مرتب جلسه داشت و فعالیت می‌کرد. البته وقت زیادی به بحث و گفتگو می‌گذشت، ولی این خود تجربه مفیدی بود تا زنان مسائل خود را بشناسند و راه حل

آنرا بیابند. ما دو عضو زن هیأت مدیره رابط کمیته زنان با هیأت مدیره بودیم.

مشکلی که از ابتدا وجود داشت ناآشنایی زنان با خدمات بخش زنان کانون بود. هر کس از خود می‌پرسید چه چیزهایی مسئله زن گفته می‌شود؟ آیا اگر من مشکل پزشکی و سلامتی داشته باشم می‌توانند کمک کنند؟ دکتر دارند؟ آیا کسی را دارند تا از بچه من در موقعی که به خرید می‌روم نگهداری کند؟ بچه من چون زبان نمی‌داند از درس زده شده است، آیا جوابی برای این مسئله دارند؟ مشکلات تحصیلی و اجتماعی خود را به علت ندانستن زبان نمی‌توانم حل کنم چکار برایم می‌توانند بکنند؟ اقامت، مسکن، بیمه‌های اجتماعی، زبان و تحصیل از ابتدایی‌ترین مسایل پناهندگان ایرانی بود که در نیمه اول دهه ۱۹۸۰ گریبانگیر آنان بود و انتظار مراجعین به کانون این بود که کارمندان بار کاری آنان را به دوش بگیرند. از طرح سؤالات فوق به خوبی این مسئله پیداست. کارمندان و داوطلبان به تازه واردان که نه زبان می‌دانستند و نه به راه و چاه آشنا بودند تا زمانی که بتوانند حداقل مایحتاج خود را برآورند کمک می‌کردند.

اما در زمینه مسائل زنان لازم بود که بخش زنان برای معرفی نوع خدماتش و همچنین جلوگیری از انزوای زنان در جامعه میزبان جلسات و گردهمایی‌هایی ترتیب دهد و جزواتی در زمینه اقامت، مسکن، بیمه‌های اجتماعی، بهداشت رایگان و سایر مطالب منتشر کند و در اختیار تازه واردان قرار دهد. این مستلزم صرف هزینه‌ای بود که هیأت مدیره‌ها یا نمی‌توانستند و یا نمی‌خواستند عهده دار آن شوند. درخواست بودجه‌ای که بخش زنان به هیأت مدیره داد به تصویب نرسید. دلیل اصلی مخالفت با آن نداشتن بودجه بود و اینکه اگر به بخش زنان بودجه‌ای داده شود کمیته‌های دیگر، به مثال کمیته فرهنگی، نیز درخواست بودجه خواهند کرد. نظر ما این بود که اولاً چون بخشی از کل بودجه کانون از بخش زنان شهرداری لندن و به نام زنان گرفته شده است باید به اندازه بودجه‌اش دستش باز باشد ولی هیأت مدیره به کانون به شکل یک مجموعه می‌نگریست و نمی‌خواست تفاوتی بین بخش زنان و سایر قسمت‌ها بگذارد. ثانیاً

می‌گفتیم کمیته فرهنگی نه تنها می‌تواند بودجه خود را هنگام برگزاری جلسات و جشنها تأمین کند که حتی می‌تواند برای قسمتهای دیگر نیز منبع درآمد باشد. نقطه نظر متقابل این بود که اگر در جشنهای کمیته فرهنگی-هنری بتوان ورودیه گرفت در جلسات زنان نیز می‌توان این کار را کرد. ولی ماهیت این جلسات با هم متفاوت بود. جلسات زنان فقط تفریحی نبود، بلکه بیشتر جنبه ریشمبایی مشکلات زنان در غربت و آشنایی با حقوق زنان در بریتانیا را داشت و در حقیقت می‌توان به آنها نام کلاس بزرگسالان و تحول فکری زنان داد. اینکه زنان استقلال اقتصادی ندارند و برای شرکت در چنین برنامه‌هایی باید از مردان خود پول و اجازه بگیرند نیز مقبول نیفتاد. من بر اساس ادعاهای این اعضا فکر می‌کردم فقط مسئله تفاوت در تشخیص نوع اولویتهاست ولی چند ماه بعد یکی از اعضا هیأت مدیره در محفلی خصوصی گفت: «من از آزادی زن می‌ترسم، اگر اینها آزادی داشته باشند تکلیف ما مردها چه می‌شود؟». پس از بحثهای فراوان حول این مسئله تصمیم براین شد که بودجه‌ای به عنوان «بودجه در گردش» در اختیار کمیته زنان قرار گیرد و این بودجه همواره ثابت بماند. چنانچه به مصرف رسید کمیته زنان موظف است بودجه را به سطح اول برگرداند.

۲- مدت‌ها کمیسیون اداری و هیأت مدیره به مسائل مختلف کارمندان و اختلافات بین آنها رسیدگی کرده بود ولی در مورد مسائل بین کارمندان بخش زنان کاری انجام نشده بود و چندی بخش زنان عملاً به تعطیل کشیده شد. هنگامی که اعتراض کمیته زنان را به هیأت مدیره بردیم علت این تأخیر را جهت‌گیری بعضی از اعضای کمیسیون تشخیص دادند و با تغییر در ساختار آن به این مسئله رسیدگی کردند.

متأسفانه فقط مردان نبودند که این مسائل را نادیده می‌انگاشتند بلکه خود زنان و حتی فمینیستهایمان هم بسته به موقعیتی که در آن قرار می‌گیرند دیدشان به مسائل تغییر می‌کند. مثلاً خانمی فمینیست در زمان عضویتش در هیأت مدیره کانون و در بحث مربوط به مرخصی زایمان می‌گفت: «کارمندان باید حداقل یک سال و شاید دو سال در کانون کار کرده باشند تا بتوانند از مرخصی زایمان استفاده

کنند. در غیر این صورت کارمندان جوان کانون قرار است مرتب مرخصی زایمان بروند.» این حرف مرا به یاد حرف صدوقی یزدی نماینده دوره اول مجلس اسلامی انداخت که می گفت: «زن نمی تواند نخست وزیر شود چون هر روز به بهانه زایمان و عادت ماهانه در نخست وزیری بسته خواهد بود».

در برگزاری اولین جشن روز جهانی زن توسط زنان کانون، اعضای هیأت مدیره و داوطلبان همکاری زیادی کردند و این برنامه که اولین تجربه زنان در این زمینه بود نسبتاً به خوبی برگزار شد.

تقریباً با پایان کار دوره آن هیأت مدیره، دولت خانم تاچر تصمیم گرفت شهرداری لندن بزرگ را منحل کند، زیرا از نظر او با صرف بودجه برای اقلیتها و طبقات پایین جامعه از طریق سازمانهای خدماتی بودجه مملکت حیث و میل می شد! آینده کانون نامعلوم بود. بسیاری از مراکز مشابه بسته شد. از اینرو برای جلوگیری از بسته شدن کانون، کارمندان داوطلب شدند با فداکاری و گذشت از دریافت حقوق خود برای مدتی کانون را نگهدارند تا تکلیف بودجه آن معلوم شود ولی چون مدت به درازا کشید گویا کارمندان پراکنده شدند - می گویم گویا، زیرا برای مدتی من نیز تماس مستمری با کانون نداشتم. پس از برگشتن بودجه به کانون، این بار از مجموع شهرداریهای منطقه ای لندن، بر اساس اولویتهای تعیین شده هیأت مدیره منتصب شروع به استخدام یک به یک کارمندان جدید کرد. کارمند بخش زنان آخرین کارمندی بود که استخدام شد! و زیر نظر کمیته زنان، نمی دانم چه تغییر و تحولاتی پیش آمده بود که یک و نیم کارمند بخش زنان تبدیل به یک کارمند شد.

در این زمان من به عنوان کارمند بخش زنان استخدام شدم و از طرف کمیته زنان و هیأت مدیره وقت با استقبال گرمی روبرو شدم که پشتگرمی خوبی برای شروع کار بود. و همچنین سابقه خدمت من در بخشهای خصوصی، خیریه و دولتی در انگلیس و نیز آشنایی ام با حقوق زنان و اقلیتها و نحوه مبارزه برای رفع تبعیضات جنسی و نژادی در انگلیس می توانست در موفقیت کارم در کانون مؤثر باشد.

کمیته و بخش زنان برنامه مفصلی را در رابطه با احتیاجات زنان ایرانی در لندن طرح ریزی کرد و برای اطمینان از صحت تشخیص اولویتها تصمیم گرفته شد تا در چند گردهمایی عمومی از زنان دیگر نیز نظرخواهی شود. بعد از يك یا دو از این جلسات بود که هیأت مدیره جدیدی روی کار آمد که اکثریت آنان به اصطلاح چپ بودند و میخواستند «انقلاب» کنند. از اینرو مخالفت خود را با داوطلبان کمیته‌ها به بهانه اینکه نتوانسته‌اند جمع کثیری از ایرانیان را به خود جلب کنند آغاز کردند. در حقیقت این اختلاف، يك اختلاف سیاسی بود. به خصوص که يك کمیته پناهندگان مدتی بود تشکیل شده بود که جهت گیری سیاسی خاصی داشت، لجن پراکنی و تهمت و افترا زدن به کارمندان و داوطلبان نیز در دستور کارشان بود (شیوه کهنه‌ای که تا آن موقع توسط سازمانها و گروههای مختلف سیاسی بارها و بارها آزمایش شده و به شکست انجامیده بود). کمیته زنان نیز از این حملات مصون نماند، به مثال در نامه‌ای که هیأت مدیره به کمیته زنان داد تا از آنان دعوت به شرکت در جلسه صحبتی کند عنوان کمیته زنان را در گیومه قرار داده بود. متأسفانه کمیته زنان برای مقابله با این شیوه از همان تاکتیکهایی استفاده کرد که کمیته پناهندگان استفاده کرده‌اند، با انجیل. کمیته پناهندگان، یکبار کمیته زنان را بسیار سخت تر شد و بین ما هم اختلاف افتاد. در عین حال این اختلاف باعث از هم پاشیدگی کمیته نشد تا اینکه هیأت مدیره يك دعوت عمومی ظاهراً به منظور افزایش تعداد اعضای کمیته زنان به عمل آورد و عده‌ای زن ایرانی با علایق متفاوت را جذب کرد. در جلسات بعدی که برای تعیین مجدد اهداف و وظایف کمیته زنان گذاشته شد، عده‌ای زن که فقط به علت علاقه‌شان به حل مسایل زنان آمده بودند، در اثر بحثها و درگیریهای بین افراد وابسته به گروههای مختلف، خود را کنار کشیدند و زنهای سیاسی نیز که یکدیگر را خوب می‌شناختند و می‌دانستند در اثر جرّ و بحث به جایی نمی‌رسند يك به يك کنار رفتند و علی‌ماند و حوضش، یعنی يك عضو زن هیأت مدیره و یکی از دوستانش جانشین کمیته با تجربه قبلی شد. با تأسف فراوان، هم دستاوردهای ما بی‌نتیجه ماند و هم «انقلاب» هیأت مدیره جدید.

خوش بینانه قضاوت کنم، این هیأت مدیره چون با مواضع سیاسی کمیته ها موافق نبود - و به علت بی تجربگی - فکر می کرد می تواند به آسانی این کمیته ها را کنار بگذارد و با يك فراخوان تعداد بیشتری را به کانون جذب کند. در حالیکه این حرکت جنبه پاکسازی پیدا کرد و در اذهان تاکتیکهای رژیم شاه و خمینی را زنده کرد. از طرفی اکثر کسانی که به این فراخوان برای کمیته زنان پاسخ گفته بودند وابسته به گروههای چپ سیاسی بودند و هدف اصلی شان پیشبرد مقاصد سیاسی خود در کانون بود و نه توجه بی شائبه به حل مسائل زنان. به مثال، در دنیایی که تجربه جزء سرمایه های يك سازمان به حساب می آید، در یکی از جلسات پیشنهاد دادند که کارمند بخش زنان هر ششماه یکبار عوض شود!

تا این زمان خدمات ارائه شده از جانب بخش زنان عبارت بود از:

- ۱- کمک و راهنمایی در مورد مسائل رفاهی و بهداشتی زنان؛
- ۲- راهنمایی در مورد مسائل خانوادگی؛ ۳- انتشار خبرنامه زنان؛
- ۴- ترجمه و انتشار جزوات بهداشتی؛ ۵- برگزاری شبهای گردهمایی و تفریحی؛ ۶- گردش و سفرهای يك روزه؛ ۷- ایجاد و گسترش کلاسهای فارسی کودکان.

بخش زنان علاوه بر يك کارمند دائم دو کارمند نیمه وقت نیز داشت که از طرف سازمان کاریابی برای مدت يك سال در بخش زنان کار می کردند. از پایان خدمت این دو و شروع کار جانشینان آنان معمولاً چند ماه طول می کشید و راندمان کار نیز پایین می آمد. علاقه و همت اعضای کمیته در تسلسل کار - به خصوص انتشار خبرنامه - خیلی مهم بود. از زمانی که کمیته به دو نفر تبدیل شد انتشار خبرنامه زنان - که هر دو ماه یکبار منتشر می شد - نیز نامرتب شد و کم کم و به اجبار به بخشی از کل خبرنامه کانون - که هرازگاهی يك شماره در می آمد - تبدیل شد. از آنجا که سیاست افزایش اعضای داوطلب از طریق صدور فراخوان عملی نشد هیأت مدیره تصمیم گرفت با ترتیب برنامه های تفریحی اطرافیان کانون را زیاد کند. این برنامه های جنجالی و تبلیغاتی با صرف هزینه های فراوان و بدون در نظر داشتن بودجه کانون باعث شد تا ایرانیان به غلط فکر کنند کانون پول زیادی دارد



که به خرجهای بیهوده صرف می‌کند و در نتیجه هر چه بیشتر از اطراف کانون پراکنده شوند. این مسائل باعث اختلاف در اعضای هیأت مدیره نیز شد و در دو سه ماه آخر پیش از سه الی چهار نفر در جلسات آنان حاضر نمی‌شدند. ناآشنایی به اداره کانون به حدی بود که در مدت یک سال دو بار مدیر داخلی کانون و حسابدار عوض شوند و در هر تغییر و تحولی برای مدت چند ماه در اداره و کار کانون خلل وارد شود، به اضافه اینکه کارمندان نیز قادر نبودند در جو موجود راندمان کاری خوبی داشته باشند. از یک طرف تحت فشار کار و انتظارات مراجعین قرار داشتند و از طرفی تحت فشار ایرادهای هیأت مدیره که اکثر برنامه ریزی‌شان غیر از احتیاجات پناهندگان بود. یک مورد مثال شاید بسیاری از مسائل را روشن کند. بخش زنان توانسته بود با ایجاد رابطه فعال با یکی از شهرداریهای محلی لندن بودجهای برای کلاسهای کاریابی بگیرد تا پناهندگان را به نظام آموزشی و کاریابی انگلیس آشنا کند. به دلایل متعدد از جمله همزمانی با بعباران شهرهای ایران دوره اول این کلاسها چندان موفق نبود، ولی این شهرداری که رسیدگی به مسایل پناهندگان را در دستور کار خود قرار داده بود حاضر به هر نوع همکاری در مورد ادامه کار کلاسها بود ولی هیأت مدیره فکر می‌کرد برای پیشبرد کار کانون باید کارمندان سر ساعت در دفتر حاضر شوند و دفتر حضور و غیاب را امضا کنند و فعالانه در تبلیغات و پوستر سازی برای برنامه‌های تفریحی شرکت کنند؛ در حالیکه برنامه‌ریزیهای بنیادی از قبیل کاریابی و تحصیلات برای پناهندگان ایجاب می‌کرد که کارمندان در جلسات متعدد با سازمانهای دیگر شرکت کند و آنرا برنامه ریزی کرده، توسعه دهد. در هر حال نتیجه این شیوه برخورد به اینجا رسید که با از دست رفتن داوطلبان کمیته زنان و پایان خدمت دو کارمند نیمه وقت تا زمانی که من کارمند آنجا بودم افراد جدیدی جذب نشوند. بسیاری از کارهای بخش زنان از جمله انتشار خبرنامه و پیگیری توسعه کلاسهای کاریابی زنان تق و لقی شد. هیأت مدیره که نتیجه کار را پایین می‌دید می‌گفت بخش زنان را باید تعطیل کرد چون کار نمی‌کند، اما از آنجایی که برنامه‌های این بخش رسیدگی به مسایل فردی زنان بود، هیأت مدیره

نمی‌توانست زنی را که گریه‌کنان با بچه‌هایش با صرف ساعتها وقت در ترنهای زیرزمینی و بالا و پایین کشیدن کالسکه در پله برقیها و آسانسورها به بخش می‌آمد تا مشکلاتش را در میان بگذارد نادیده بگیرد. از طرفی بستن بخش زنان به معنی از دست دادن بخشی از

...

ولی داشت خدمات این بخش را به انصراف بکشد. هرگاه  
 کاری وجود نداشت تنها کارمند بخش زنان باید بخشی از کارهای  
 مانده را به عهده بگیرد و همچنین در کارهای روزافزون تبلیغات  
 ری کمک کند. در یکی از برنامه‌ریزیهای قبلی در کمیته زنان  
 م گرفته بودیم هر يك از اعضای کمیته در محل زندگی خود در  
 ت زنان محل شرکت کند و گزارش آن را به کانون آورده، در  
 دیگران قرار دهد و یا اگر اطلاعی از اخبار و فعالیتهای زنان  
 می‌کند آن را به کمیته زنان بیاورد. بدین ترتیب تا حدی توانسته  
 با گروههای دیگر رابطه برقرار کنیم که بدون همکاری همه جانبه  
 نمی‌آمد. مثلاً همبستگی یا اعتراض زندانیان نسبت به بازرسی

و در زمانهای مختلف با داوطلب یا بدون داوطلب و کارمند نیمه وقت حوی انجام می‌داد. به‌قول معروف يك دست و چندین هندوانه.

عده‌ای از زنان آمریکای دادن به زنانی که مورد خشک بودند تهیه کنند. عده‌ای کرده بودند و به مسائل زنان اقلیتها کارشان جمع آوری زنان بود. از طرفی اکثر شهر کارگر است دارای بخشی برای از بین بردن تبعیض سازمانهایی که برای زنان خدماتشان حمایت و پشتیبان فعالیتهای عمده آنان جلوگیری سطوح اجتماعی و کاری است گریبان بودیم. مثلاً مرکز متعدد فعالیت می‌کنند، گرفته بود و بعد از انحلال بودجه به دست آورد. از تکنولوژی جدید به زنان تجاوز جنسی قرار گرفته‌اند اختیار سایر گروههای زن کلاسهای آموزشی مختلف بخش عظیمی از نیروی راه مبارزه با حاکمیت و فرهنگ می‌شد و از باقیمانده آن برای نمونه را در اینجا می‌آورم.

۱- هیأت مدیره برای حقانیت برای خود يك کمیته

و طلب یا بدون داوطلب و کارمند نیمه وقت حوی انجام می‌داد. به‌قول معروف يك دست و چندین هندوانه.

لاتین توانسته بودند خانهای برای پناه بونت شوهران و یا مردان خانواده واقع شده زنان عرب مرکز مشاوره برای زنان تهیه شویی رسیدگی می‌کردند. عده‌ای دیگر از طلاعات مربوط به آموزش و تحصیل برای برداریهای محلی که رهبری آن دست حزب به نام واحد زنان است که کارشان مبارزه ت جنسی است و از اینرو به گروهها و کار می‌کنند کمک کرده، از آنان در ارائه نیانی مالی و معنوی می‌کنند. یکی از ی از به حاشیه کشانده شدن زنان در تمام ت - مطلبی که ما در کانون با آن دست به زنان لندن، مرکزی که در آن گروههای در ابتدا از شهرداری لندن بزرگ بودجه این شهرداری توانست از شهرداری محلی مهمترین فعالیتهای این مرکز یکی آموزش است و یکی هم حمایت از زنانی که مورد . به علاوه اطاعتها و سالنهایی دارد که در ان برای تشکیل جلسات و یا برگزاری می‌دهد.

کمیته و بخش زنان در کانون ایرانیان در نگ مردسالاری و گرفتن حقوق زنان صرف ی پیشبرد کار زنان استفاده می‌شد. چند مجسمه مال کردن دیگران و از این‌راه کسب سیون تحقیق راه انداخت تا به اصطلاح به

حیف و میلهای مالی قبل از روی کار آمدنشان رسیدگی کند. در پایان تحقیق گویا چیزی دستگیرشان نشده بود زیرا وقتی لیست اطلاعات دریافتی‌شان را دادند فقط فحشها و تهمت‌های اخلاقی بود که ردیف کرده بودند و بر هیچ مبنای واقعی استوار نبود. از جمله نوشته بودند «خاله زنك بازی در کانون فراوان به چشم می‌خورد.» قبل از تکثیر این مطلب در اثر اعتراضات کتبی و شفاهی نسبت به کاربرد اصطلاحات جنسگرا این قسمت را عوض کردند.

۲- مطلبی در رابطه با زنان افغانی نوشته و به هیأت مدیره برای درج در خبرنامه داده شده بود. آنرا به فردی سپرده بودند که غلط‌گیری کند و او هم کلمه «زن» را به «بانو» تبدیل کرده بود. وقتی اعتراض کردم گفتند ما این فرد را قبول داریم و عوض نمی‌کنیم. باید کلی توضیح داده می‌شد که کلمات دوشیزه و بانو واژه‌های جنسگرایانه‌ای است. تنها وقتی که تهدید شد مطلب پس گرفته خواهد شد حاضر شدند آنرا در خبرنامه بیاورند.

تا به حال گروه‌های متعددی از زنان ایرانی تشکیل شده و از بین رفته‌اند و دلیل اصلی به نظر من کانالیزه نشدن و تخصصی نشدن کار گروه‌هاست. در چند سال فعالیت و تجربه من با زنان ایرانی و خارجی به این نتیجه رسیده‌ام که:

۱- هر جا که تعهد و همبستگی بین زنان وجود داشته آن گروه پابرجا مانده است و هر جا که همبستگی ظاهری و بر اساس وجود بودجه بوده است کار زیادی از پیش نرفته است.

۲- پیشبرد کار در گروه‌های مستقل زنان همواره بیشتر بوده است. استقلال به معنی عدم وابستگی به گروه‌های سیاسی و یا سازمانهای مختلط با مردان در بالا رفتن راندمان کار مؤثر است.

۳- با وسعت زمینه‌های مبارزه برای آزادی و برابری زنان، کانالیزه و تخصصی شدن حل مسائل زنان برای تأثیرپذیری هر چه بیشتر و ادامه مبارزه عامل بسیار مهمی به‌شمار می‌رود.

۴- شرکت زنان در مراحل تصمیم‌گیری (مدیریت و برنامه ریزی) برای ارتقای موقعیت زن بسیار مهم است. کما اینکه اگر زنان بیشتری در انتخابات هیأت مدیره کانون کاندید می‌شدند شانس اینکه تعداد

می‌توانست برای بخش زنان مفیدتر باشد.

۵- تبادل نظر با زنان و برنامه ریزی درست و عملی بر اساس  
 احتياجات زنان یکی از قدمهای مؤثر برای پیشبرد فعالیتهای زنان  
 است.

سپاس ما از افراد و مؤسسات زیر که به کمک مالی آنان انتشار  
 این شماره میسر شده است:

شهین آسایش، ژانت آناری، هاله انشار، حمید اکبری، حمیرا  
 اکبری، زهره جواهریان، آذر خونانی، محسن سید سقا، نیلوفر  
 شامبیاتی، کیواندخت شکیبایی، هادی صالحی، منیژه صبا، نثریه  
 فروغ، فرهاد کاظمی، محمد گلشاهی، مینو معلم، هایده  
 مفیثی، مهناز نسیمی، گیتی نشات، فرشته نورایی.

# تکنوژی با ویدیا عدالت

## نوازنده سنتور

تهیه و تنظیم: فتحیه زرکش یزدی

مقدمه

نوازندگی ویدیا را اولین مرتبه در برنامه نروزی کانون ایرانیان در لندن در سال ۱۳۶۵ شنیدم. در بین نوازندگان در ردیف جلو و وسط نشسته بود. در چندین برنامه دیگر نیز او را روی صحنه دیدم که یا تکنوازی می‌کرد و یا در جمع می‌نواخت. ولی تا این زمان موفق به صحبت با وی نشده بودم. می‌دانستم که تدریس سنتور و ضرب می‌کند. در مدت اقامتش در انگلیس توانسته است در بین ایرانیان شهرت فراوانی به دست آورد. و این را باید نتیجه استعداد و پشتکار وی دانست زیرا برخلاف بسیاری دیگر هنرمندان وی از تبلیغات دوستان تبلیغاتی برخوردار نبوده است. زنی بسیار فروتن است و تکیه گاه پیشرفتش استعداد خود بوده است و بس. قبل از شروع مصاحبه نوار سنتوری را پخش کرد که در رادیو بی بی سی بخش فارسی اجرا کرده بود و آغاز دلنشینی بود برای مصاحبه.

**فتحیه** - ممکن است خودتان را معرفی کنید؟

**ویدیا** - ویدیا عدالت هستم. از کلاس هفتم وارد هنرستان موسیقی ملی شدم و ساز اصلی‌ام سنتور است و ساز دومم ضرب. تا کلاس دهم، در هنرستان هم درس روزمره دبیرستان را می‌خواندم و هم درس موسیقی را؛ اگر کسی می‌خواست به موسیقی ادامه ندهد راحت می‌توانست به دبیرستانهای دیگر وارد شود و رشته مورد علاقه خود را ادامه دهد. ولی از کلاس دهم به بعد بیشتر روی موسیقی تکیه می‌شد. من موسیقی را انتخاب کردم و فارغ التحصیل شدم.

هنرستان موسیقی تا سالی که من دیپلم گرفتم دانشکده نداشت و شاگردان هنرستان برای لیسانس باید در دانشگاه تهران در دانشکده هنرهای زیبا ثبت نام می‌کردند. ولی سالی که من از هنرستان دیپلم گرفتم یعنی پیش از آنکه لیسانس بگیرم، در هنرستان هنرستان بودم که در بین ۱۱ پسر مشغول تحصیل شدم.

**فتحیه -**

**ویدا -**

از جمله در وز

درس می‌دادم

می‌کردم و در

عالی دختران

را در مدرسه

با هم ضرب

**فتحیه -**

**ویدا -**

بعد از ظهر تم

غیره ادامه ده

**فتحیه -**

**ویدا -**

شد که ادامه

حاضر نبودم یا

**فتحیه -**

**ویدا -**

دومی را باید

ضرب و یا سا

بر ساز اصلی و

**فتحیه -**

**ویدا -**

در ضمن موقع

ساخته خود را

بعد از تحصیل در ایران چکار می‌کردید؟

ضمن درس خواندن در جاهای مختلف کار می‌کردم،

وزارت کار که شبها بود. به عنوان معلم سنتور به کارگراها

در وزارت فرهنگ و هنر به عنوان موزیسین کار

تالار رودکی مرتباً برنامه داشتم. در ضمن در مدرسه

سرپرستی موسیقی دانشکده را داشتم و گروه ضرب زنها

عالی دختران دایر کردم که ۱۴ - ۱۵ دانشجوی دختر

و زدیم و گروه بسیار موفقی بود.

نگر می‌شد همه این کارها را با هم کرد؟

چون رشته تحصیلی من طوری بود که اکثر درسهایم

تمام می‌شد. بنابراین فرصتی بود که به کارهای تدریس و

موسیقی بپردازم.

منظور شد که به لندن آمدید؟

لندن من به لندن به این دلیل بود که جو ایران طوری

کار برای یک زن موزیسین خیلی مشکل بود. مثلاً من

چادر و چاقچور ساز بزنم.

به سازهایی می‌زدید؟

منظور که گفتم ساز اصلی من سنتور است در ضمن ساز

می‌زدم که می‌توانست کمانچه، عود، سه تار، قانون،

زهای دیگری باشد. من ضرب را انتخاب کردم. علاوه

بر ساز دوم ساز سومی که پیانو بود اجباری بود.

سنگسازی هم می‌کنید؟

سنگسازی یکی از رشته‌های تحصیلی در هنرستان بود.

در گرفتن دیپلم هر دانش آموز باید یکی از آهنگهای

به همراهی ارکستر بزرگ هنرستان، که متشکل از خود

دانش آموزان هنرستان بود، به اجرا درآورد. من هم موقع گرفتن دیپلم این کار را کردم. در ضمن برای فرهنگ و هنر هم آهنگی ساختم.

**فتحیه** - تکنوازی هم می‌کنید؟

**ویدا** - بله.

**فتحیه** - به کدام بیشتر علاقه دارید، ارکستر یا تکنوازی؟

**ویدا** - کلاً ارکستر یا تکنوازی فرق می‌کند. تکنوازی آنچه را خودت می‌خواهی به خواست دل می‌زنی، ولی در ارکستر همه باید با هم هماهنگی داشته باشند و قطعاتی را که جلوی آنها می‌گذارند بزنند. در مجموع تکنوازی را بیشتر دوست دارم.

**فتحیه** - شما تا سال ۱۹۸۵ ایران بودید. زندگی در هردو رژیم را تجربه کردید؛ در زمان شاه رشته موسیقی میان زنان از طرف دولت تشویق می‌شد یا نه؟ نظر مردم درباره زن و موسیقی چه بود؟

**ویدا** - در زمان شاه موزیسینها بسیار تشویق می‌شدند. روی این اصل بود که گروه ارکستر بانوان تشکیل شد. شاید شما برنامه ارکستر بانوان را بارها در تلویزیون دیده باشید. نظر مردم درباره زن و موسیقی خیلی مثبت بود. برنامه گروه بانوان همیشه مورد تشویق قرار می‌گرفت.

**فتحیه** - در گروه بانوان چه سازهایی می‌زدند؟

**ویدا** - همه نوع سازی. هر سازی که آقایان می‌زدند خانمها هم می‌زدند، مثلاً ویلن، تار، ضرب، فلوت، کلارینت، سنتور، ویلنسل و غیره. ارکستر بانوان در شهرستانها هم برنامه‌های متعددی اجرا کردند. در خارج از کشور هم برنامه اجرا کردند و خیلی تشویق شدند.

**فتحیه** - در مورد اینکه وارد رشته موسیقی بشوید هیچ گرفتاری و اشکالی برایتان وجود نداشت؟

**ویدا** - خیر، در زمان شاه هیچ گرفتاری پیش نیامد، ولی زمان خمینی جو سختی پیش آمده بود.

**فتحیه** - نه از طرف خانواده و نه هیچ جای دیگر؟

**ویدا** - هیچ جا چیزی پیش نیامد، با توجه به این همه مسافرتهایی که من کردم، به عنوان مثال ما برنامه‌های متعددی در



پادگانها برای سربازان اجرا کردیم و خودتان بهتر می‌دانید چه مشکلاتی وجود داشت، ولی با این حال هیچ مسئله‌ای برای‌مان پیش نیامد و اتفاقاً مورد احترام بودیم؛ ولی در زمان خمینی کسی حاضر نبود که ببیند خانمی روی صحنه برنامه اجرا کند چه برسد به اینکه با سر باز بخواهد برنامه اجرا کند. من راجع به حجاب با مسئولین برنامه که اکثر مرد بودند بارها صحبت کردم. می‌گفتند هیچ اشکالی ندارد شما می‌توانید با چادر سنتور و ضرب بزنید. گفتم آخه چه جوری میشه؟ چادر جلو دست را می‌گیرد. حاضر نبودم چادر سر کرده بنشینم سنتور یا ضرب بزنم. روی این اصل کم کم خانه نشین شدم و تمام زحمات و مخارجی که برای من و امثال من متحمل شده بودند از بین رفت. مجبور شدم در خانه به تدریس خصوصی بپردازم که آنهم باز مشکل بود و هم‌اش با ترس و لرز بود. بنابراین ناچار شدم کشورم را ترک کنم.

**لتحیه** - نمی‌توانستید شاگرد خصوصی داشته باشید؟

**ویدا** - چرا، ولی با مشکلات زیادی توأم بود. مثلاً صدای موسیقی نباید از خانه بیرون می‌رفت، وگرنه کمیته‌چیان و پاسداران می‌ریختند در خانه؛ به خصوص در مناطقی که من در آن زندگی می‌کردم. ترس و وحشت از این امر باعث می‌شد که نتوانم تدریس کنم.

**لتحیه** - خارج که آمدید چه شد؟

**ویدا** - وقتی به لندن آمدم مدتی به بررسی شرایط مشغول شدم. بعد از آن تقاضای پناهندگی کردم و پناهندگی‌ام به عنوان یک موزیسین قبول شد.

**لتحیه** - بر اساس اینکه شما زن هستید و در ایران اجازه فعالیت به شما نمی‌دهند توانستید پناهندگی بگیرید؟

**ویدا** - بله، بیشتر روی این اصل بود. همانطور که می‌دانید زن بودن یک ایرانی در اینجا می‌تواند زمینه پناهندگی باشد. برای یک زن هنرمند شرایط مشکلتر هم هست.

**لتحیه** - از کارتان اخراج شده بودید؟

**ویدا** - خیر، ولی در شرایطی از من می‌خواستند برنامه موسیقی

اجرا کنم که برایم قابل قبول نبود.

**تعییه** - در خارج از کشور چقدر می‌توانید از کارتتان استفاده کنید؟

**ویدا** - متأسفانه مشکلاتی هست، به عنوان مثال برای تدریس خصوصی، منزل من به مرکز لندن دور است. تعدادی شاگرد خصوصی دارم ولی فاصله راه باعث می‌شود که شاگردان بیشتری نتوانند از کلاس استفاده کنند. کرایه محلی در مرکز لندن هم ممکن نیست. مشکل دیگر تهیه ساز ایرانی است، یا پیدا نمی‌شود یا اگر هم ساز با کیفیت خوبی پیدا شود خیلی گران است. خیلی از شاگردان با تمام علاقه‌شان به موسیقی ایرانی بودجه آن را ندارند که ۵۰۰ یا ۶۰۰ پوند برای ساز بدهند. تهیه ساز از ایران هم میسر نیست. علاوه بر خرید ساز شاگردان باید شهریه هم بپردازند. البته من بی‌انصاف نیستم شهریه را بسته به درآمد شاگردان قرار می‌گذارم. مهم این است که موسیقی اصیل یاد بگیرند، ولی مشکل مالی و مشکلات دیگر باعث می‌شود شاگردان نتوانند آن طور که باید از کلاس استفاده کنند.

**فتعییه** - در هماهنگ کردن کار نوازندگی و بچه‌داری و کار خانه چه مشکلاتی دارید؟

**ویدا** - چند ماه بعد از ورودم به انگلستان به فعالیتهای هنری پرداختم. با خوانندگان مختلف برنامه اجرا کردم. به چند شهر انگلیس سفر کردم. خارج از انگلیس هم برنامه اجرا کردم. برنامه به شکل کنسرت (گروهی و تکنوازی) یا اجرای برنامه در رستوران بود مثلاً چند ماهی در رستوران ال‌دیوان برنامه داشتم. البته با کمک و پشتیبانی خانواده‌ام بود که توانستم برنامه اجرا کنم. اکثر برنامه‌ها شبها بود، روی این اصل بچه‌ام را پیش خانواده‌ام می‌گذاشتم. دوستان خوبی هم داشتم که کمک می‌کردند و بچه‌ام را نگه می‌داشتند.

**تعییه** - اجرا که تمرین هم می‌خواهد.

**ویدا** - سعی می‌کردم تمرین جمعی را در خانه خودم بگذارم که راحت تر به بچه‌هایم برسم. خیلی از تمرینها آن طور که می‌خواستم انجام نمی‌شد، به دلیل اینکه باید به بچه‌ها می‌رسیدم. مدرسه بردن و آوردن‌شان و غیره، بی‌ماشینی هم مشکل عمده‌ای بود. سنتور را دست

بگیرم و از این منطقه به آن منطقه بروم خیلی مشکل بود مثلاً برنامه‌هایم در دیوان نزدیکیهای صبح تمام می‌شد. برگشتن باید از این و آن خواهش می‌کردم مرا برسانند. برای من سخت بود، یک زن تنها بلند شوم این همه راه از مرکز لندن به منزل برگردم. ولی چاره‌ای نداشتم. مشکل اساسی دیگر این بود و هست که در اینجا سازمانی نیست تا از موسیقیدانان پشتیبانی کند. اکثر موسیقیدانها کارهای مختلف می‌کنند از تاکسیرانی گرفته تا کارهای دیگر. بنابراین وقت کمی برای تمرین دارند و هر شب هم باید بروند خانه یکی تمرین کنند. وقتی فرصت برای تمرین زیاد نباشد موسیقی در سطح عالی اجرا نمی‌شود. مثلاً هنرمندی که مجبور است برای امرار معاش شغل دیگری هم داشته باشد حاضر نیست کارش را کنار بگذارد و این مسافت را طی کند که بیاید منزل من برای تمرین. بنابراین من مجبورم به منزل آنها بروم. می‌گویند چون شما کاری ندارید بهتر است بیایید منزل ما. قبول نمی‌کنند بچه‌داری هم کار است.

**نتیجه** - چه کسانی را می‌گویید؟

**ویدا** - اکثراً مردان موزیسین فقط من یکی زن هستم.

**نتیجه** - چرا شما می‌پذیرید؟ چرا این را مطرح نمی‌کنید که آنها

بچه ندارند؟

**ویدا** - خوب کسان دیگر هم بچه دارند ولی خانمهایشان بچه را نگه می‌دارند. مردها خیلی راحتند. هدف من این است که کیفیت برنامه‌ای که به عموم ارائه می‌دهم عالی باشد. در نتیجه اصرار دارم تمرین زیاد باشد. بعضی از همکارانم تمرین زیاد را لازم نمی‌دانند ولی من چرا. به این دلیل مجبورم شرایط را قبول کنم و برای تمرین به این خانه و آن خانه بروم.

**نتیجه** - شما چرا کوتاه می‌آیید؟

**ویدا** - دوست ندارم اختلافی بین هنرمندان باشد. ترجیح می‌دهم همه با هم همکاری نزدیک داشته باشیم.

**نتیجه** - گفته می‌شود موسیقیدانها خیلی حساس هستند. ولی گویا زنها را در این مورد به خصوص حساس نمی‌دانند. در مورد کارهای مدیریت و سازماندهی زن حساس و ظریف می‌شود و از عهده کار

بر نمی آید. در مورد چنین مسایلی موسیقیدانهای مرد حساس می شوند. **ویدا** - این را به قضاوت شما می گذارم. نمونه های مختلفی برای من پیش آمده که جای شکی باقی نمی گذارد که بعضی از موسیقیدانهای مرد سد راه موفقیت موسیقیدان زن هستند. البته جای بسی تعجب و تأسف است که خانمهای خودمان هم فرصتی به خانمهای دیگر نمی دهند.

**فتحیه** - منظورتان از زنهای خودمان چیست؟

**ویدا** - وضعیت اجتماعی ما طوری هست که این برای زنهای خودمان هم تداعی شده که مثلاً زنهایی که در رئوس برنامه ها هستند اکثراً به زنان دیگر راه نمی دهند و فکر نمی کنند بقیه لیاقت و شایستگی سازماندهندگی را داشته باشند.

**فتحیه** - کسانی که با شما کار می کنند موسیقیدان حرفه ای هستند یا آماتور؟

**ویدا** - اکثراً آماتور هستند، چند تایی هستند که فارغ التحصیل مدرسه موسیقی ملی یا هنرهای زیبا هستند.

**فتحیه** - کسی هست که مسئول سازماندهی این برنامه ها باشد؟

**ویدا** - خیر، کسی سرپرست نیست، همه دوستانه جمع می شویم و تمرین می کنیم.

**فتحیه** - رهبری ارکستر را چه کسی به عهده دارد؟

**ویدا** - به اون صورت فرد به خصوصی نداریم که رهبری کند، همه با هم هستیم.

**فتحیه** - انتظار شما از افراد گروهتان چیست؟

**ویدا** - انتظار من از افراد گروه این است که همه با هم جمع شده، ارکستر خوبی درست کنیم و کار خوب ارائه دهیم.

**فتحیه** - آیا در ایران هم مشکل تشکیل ارکستر داشتید؟

**ویدا** - نه، به این صورت نبود. در آنجا همه همکاران در رشته موسیقی تحصیل کرده بودند و کار و حرفه شان این بود. وزارت فرهنگ و هنری بود که از لحاظ مالی و معنوی پشتیبانی می کرد. ولی در اینجا متأسفانه هیچ سازمانی نیست که از یک ایرانی هنرمند پشتیبانی کند. بالاخص که زن باشد.

**نتیجه** - آیا مشکلاتی در رابطه با زندگی در جامعه بیگانه و در رابطه با کارتان وجود دارد؟

**ویدا** - بله، بالطبع مشکلات اجتماعی و اقتصادی زیادی هست. به مثال از من دعوت می‌شود در رستورانهای مختلف برنامه اجرا کنم. کار من طوری نیست که بخواهم برنامه هنری در سطحی که در رستورانها از من انتظار دارند اجرا کنم. همین طور زن بودنم مانع از اجرا برنامه هنری در خیلی از رستورانها می‌شود.

**نتیجه** - به نظر می‌رسد يك گروه منسجمی در لندن ندارید؟

**ویدا** - نه، متأسفانه چنین چیزی در لندن نیست. دلم می‌خواهد حداقل يك مركز فرهنگ و هنر كوچك در لندن دایر شود، جایی برای تمرین و جایی برای تدریس باشد؛ يك مركز كوچك به عنوان سرای فرهنگ و هنر داشته باشیم تا بتوانیم کلاسهای آموزش موسیقی بگذاریم و سازهای مختلف درس داده شود. هیچکدام از ما بودجه ای نداریم که ساز بخریم و در اختیار شاگردان بگذاریم. يك بودجه‌ای هم باشد تا سازهایی را در اختیار دانش آموزان قرار دهیم تا بتوانند موسیقی فرا بگیرند. یا اینکه بتوانند سازها را با تخفیف تهیه کنند و به امید اینکه روزی خانمها در اینجا بتوانند گروه موسیقی زنان تشکیل بدهند.

**نتیجه** - سنتور چقدر در بین اروپاییان شناخته شده است؟

**ویدا** - در زمان شاه خیلی به خارج سفر می‌کردیم و سازها و آهنگهای مختلف ایرانی را به خارجها معرفی می‌کردیم. بالطبع سعی ما همیشه این بود که سازهایمان را بشناسانیم؛ به مثال، آقای میثاقیان در اسپانیا با سنتور قطعات کلاسیک ارائه دادند. ایشان با ارکسترهای مختلف کلاسیک سنتور زده و مورد تشویق قرار گرفته‌اند. در اینجا هم من تا حد توانم سعی کرده‌ام سنتور را بشناسانم. مثلاً در کلاس زبانی که درس می‌خوانم چندین برنامه اجرا کردم و مورد تشویق زیادی قرار گرفتم. در چندین مدرسه انگلیسی هم برنامه اجرا کردم که خیلی خوششان آمد. در برنامه ام هست که در آینده با شرکت در فستیوالهای مختلف تأکید بیشتر بر معرفی سنتور و ضرب بین خارجها بگذارم.

**فتحیه** - شما گفتید زنها هم زنهای دیگر را تشویق نمی کنند.  
چرا اینطوریه؟

**ویدا** - این مشکلی است که برمیگردد به مسائل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعهمان. بچه‌هایمان را طوری بزرگ می‌کنیم که فکر کنند مردان در هر شرایطی برترند! اگر بخواهیم شرایط را تغییر دهیم ما زنها باید صادقانه به هم پشتیبانی بدهیم و فرصت را از هم نگیریم. فقط صحبت از پیشبرد مسائل زنان نکنیم، بلکه در عمل همکاری و پشتیبانی‌مان را نشان دهیم.

**فتحیه** - چطوری می‌شود نقش زن و استعداد زن را به جامعه نشان داد؟ از چه راهی می‌شود به مردها شناساند که موسیقی زن و مرد نمی‌شناسد؟ آیا از طریق صحبت با مردها است یا از طریق تشکیل گروههای زن و ثابت کردن استعدادهایشان؟

**ویدا** - مبارزه کردن و تشکیل گروه زن هر دو خیلی مؤثر است. در عمل باید نشان داد که يك زن موسیقیدان تحصیلکرده کمتر از يك مرد موسیقیدان تحصیلکرده نیست.

**فتحیه** - با تشکر فراوان.

# ساعت دیوار

## یگانه مدیرزاده

و گستاخانه سکوت مقدس اطاق را  
بد و انگار تمامی ندارد. هفت بار، و  
هوا دارد تاریک می‌شود و چقدر  
کند. غروب خورشید آسمان را به  
خواهد زمین را ترک کند. از رفتن  
آسمان برپاست! ابرها صبورانه در  
باد و باد با بی‌رحمی به هر سو  
تاریکی شب محو می‌شود و ابرها در

ساعت دیواری زنگ می‌زند و  
می‌شکند. زنگش در گوشم می‌پیچد  
هر بار از بار پیش بلندتر. و  
تاریکی‌اش بیشتر دلم را تنگ می‌کند  
آتش کشیده است. مثل اینکه نموی  
خود خشمگین است. چه جدالی در  
آتش خشم خورشید می‌سوزند  
می‌کشاندشان. فریاد خورشید در  
عزایش سرخپوش می‌شوند.

نشد آینه که بگوید...

ش از جلو غشه می‌گذرد و دوباره سکوت  
نکه شب گرمی است، پنجره را می‌بندم.  
وم. سکوت را نشنوم؟ مگر کسی سکوت  
دیوانه می‌شوم؟ چه اهمیتی دارد. می‌گویند  
ج می‌برند. کاری به کار روزگار ندارند و  
.. دنیای‌شان ساده و بدون فریب است.

جا می‌پراند. حتماً آرزو است. با عجله  
به زبان انگلیسی سراغ آرزو را می‌گیرد.  
است. عصبانی می‌شوم چرا فارسی حرف  
نه نیست و تا دیر وقت بر نمی‌گردد و  
نم باید بروم کمی قدم بزنم و گرنه از  
راب و کفشم را به پا می‌کنم و روسری  
ان آورده‌ام روی سرم می‌اندازم. آرزو  
می‌گوید او را به یاد خواهران زینب

تفاوت...

دنیا هست؟ یکتا درنده با سنگ  
بر خیابان پهن می‌شود. با این  
ترجیح می‌دهم سکوت را نشنود  
را هم می‌شنود؟ نکند دارم  
دیوانگان کمتر در این دنیا  
روزگار هم با آنها کاری ندارد  
چه باک اگر دیوانه شده باشم  
این بار زنگ تلفن مرا از  
گوشی را بر می‌دارم. مردی  
از لهجه‌اش می‌فهمم که ایرانی  
نمی‌زند. می‌گویم که آرزو خا  
گوشی را می‌گذارم. فکر می‌کنم  
افسردگی دیوانه می‌شوم. جو  
شالی را که با خودم از ایر  
روسریم را دوست ندارد.

می‌اندازد. خوب حالا که آرزو اینجا نیست، از دیشب به سن حوزه خانه یکی از دوستانش رفته و گفته امشب برمی‌گردد. با مرگ علیرضا دیگر تنها امیدم آرزو است. ولی آرزو دیگر آن آرزوی سابق نیست. خیلی عوض شده. دختری که سادگی‌اش را آن همه تحسین می‌کردند حالا بدون آرایش از خانه بیرون نمی‌رود. لباس پوشیدنش عذابم می‌دهد. بلوزهای تنگ و چسبان و دامتهای خیلی کوتاه می‌پوشد. می‌دانم که مدام هم سیگار می‌کشد ولی لاقط احترام مرا نگاه می‌دارد و در خانه زیاد نمی‌کشد. سه سال پیش وقتی دیپلمش را گرفت به اصرار او و مخصوصاً برادرم که چهار سال پیش از آن دست زن و بچهایش را گرفته و راهی این دیار شده بود، هر چه داشتیم و نداشتیم فروختیم و از ایران آمدیم. چه تصمیم مشکلی بود. زندگی را از هم پاشیدن و دوباره از نو شروع کردن کار آسانی نبود، آنهم در محیطی که برایم به تمامی ناآشنا بود؛ نه زبان مردمش را خوب می‌فهمیدم، نه آداب و رسوم‌شان و نه فرهنگشان را. چقدر شبها فکر کردم. آرزو می‌گفت «به آینده من فکر کنید. در این مملکت چه آینده‌ای خواهم داشت؟ در کنکور که قبول نمی‌شوم می‌دانید که نمی‌شوم. اگر اینجا بمانیم تمام عمر در حسرت دانشگاه رفتن خواهم ماند.» مگر نه اینکه همه زندگییم آرزویم بود؟ اثاث زندگی غیرمجلل ولی پر از خاطره‌ام را سریع و ارزان فروختم. آن کتابخانه کوچک کنار تخت را که علیرضا آنقدر دوست داشت همان روز اول حراج خریدند. وقتی کتابخانه را از در بیرون می‌بردند دلم بدجوری گرفته بود. روی چوبش يك دایره سفید جای گلدان مانده بود، گلدانی که تا وقتی علیرضا زنده بود هیچوقت بدون گل نمانده بود...

از خانه بیرون می‌زنم. نمی‌دانم از کدام طرف بروم. چه فرقی می‌کند؟ راه پُر رفت و آمدتر را انتخاب می‌کنم. اگر چه عصرهای یکشنبه این محله همیشه خلوت است. يك مرد مست دارد از روبرو می‌آید. نمی‌دانم راهم را کج کنم یا نه. خیابان خلوت است و کمی ترس برم می‌دارد. تصمیمم را می‌گیرم و از عرض خیابان رد می‌شوم. مرد میانسالی است که موهایی ژولیده و لباسی ژنده به تن دارد. يك کیسه پلاستیکی هم دستش است که تویش قوطیهای خالی پپسی



است. مرد اصلاً مرا نمی‌بیند و تلوتلوخوران به راهش ادامه می‌دهد. دلم برایش می‌سوزد و فکر می‌کنم او هم از تنهایی به تنگ آمده. چه دنیای بی‌وفایی! برادرم می‌گفت اگر آرزو استعداد دارد حیث است بگذاری وقتش در ایران پشت کنکور تلف شود، دوتایی می‌آیید اینجا او درسش را می‌خواند و تو هم يك زندگی آرام و بی‌دغدغه به‌دور از فامیل شروع می‌کنی، فامیلی که هر دقیقه زندگی‌ات را زیر ذره بین دارند. يك بار وقتی دو سال از مرگ علیرضا گذشته بود در يك مهمانی فامیلی يك لباس بنفش سیر که تازه برای خودم دوخته بودم تنم کرده بودم. آرزو می‌گفت «مامان بهت نمی‌آید يك دختر ۱۷ ساله داشته باشی». فردای مهمانی خواهر شوهر فقیدم تلفن کرد و بدون مقدمه گفت: «لیلا خانم نکند می‌خواهی دوباره شوهر تور بزنی ها؟» جوابش را ندادم ولی دلم فشرده شد. حالا فکر می‌کنم ای کاش با آن زخم زبانش ساخته بودم که زخم تنهایی در غربت عمیق تر نیش می‌زند.

تاریکی و سکوت خیابان وحشتزده‌ام می‌کند. به چارراه که می‌رسم دست چپ می‌پیچم و به طرف خانه برمی‌گردم. نمی‌دانم آرزو چرا اینقدر دیر کرده. چرا لااقل يك تلفن نمی‌زند. می‌ترسم قبول کنم که بود و نبود من دیگر برایش فرقی نمی‌کند. شاید اصلاً ترجیح می‌داد من به ایران برمی‌گشتم و او می‌توانست بدون درد سر هر طور که می‌خواست روز و شبش را بگذراند. مگر نه اینکه خودش يك روز گفت: «مامان اگر اینقدر از تنهایی رنج می‌بری چرا بر نمی‌گردی؟ من که دیگر بچه نیستم می‌توانم از خودم مواظبت کنم. يك چند وقتی ایران بمان بعد اگر خواستی دوباره برگرد اینجا.» برگردم ایران؟ کجا بروم؟ خانه و هر چه داشتیم را که همه فروختیم. دست خالی برگردم ایران؟ و از همه مهمتر بدون آرزو؟

به خانه که می‌رسم دیگر حسابی شب شده. هوا ابری است. ابرهای خاکستری و سرخابی آسمان را پوشانیده‌اند. سماور طلایی که با زحمت از ایران آوردیم سایه عجیبی روی دیوار انداخته. اصلاً این سماور طلایی بیشتر غربت زده‌ام می‌کند. نمی‌دانم چرا. روی دسته‌کاناپه می‌نشینم و به آسمان چشم می‌دوزم. کاش در باز می‌شد و آرزو

سر می‌رسید. چقدر الان دلم می‌خواست سرش را روی سینه‌ام بگذارم و به موهای مجعدش دست بکشم. وسط آسمان یکباره روشن می‌شود. ابرهای خاکستری به نقره ای می‌گرainند، چه ابرهای ضخیمی! آسمان گویی آبستن است و از درد بی‌تاب، ابرهای نقره‌ای کم رنگ تر و پر رنگ تر می‌شوند، آسمان لحظه‌ها را به درازای سالها در التهاب و درد می‌گذراند و سرانجام ماه درخشان در پهنه آسمان تولد می‌یابد.

...

زنگ تلفن بیدارم می‌کند. دست راستم که زیر سرم گذاشته بودم خواب رفته و با دست چپ گوشی را بر می‌دارم. صدای آرزو را می‌شنوم و دلم گرم می‌شود.

- مادر پس چرا نیامدی؟ کجایی؟

- مامان، تلفن کردم بگویم امشب هم نمی‌آیم. بچه‌ها همه اینجا جمعند و نمی‌گذارند بروم. فردا بعد از ظهر حرکت می‌کنم و تا عصری خانه هستم. کاری نداری مامان؟

به ساعت نگاه می‌کنم، يك ربع به دوازده است. می‌خواهم بگویم چرا اینقدر دیر تلفن کردی؛ می‌خواهم بگویم، ای کاش همین امشب می‌آمدی، آرزو. می‌خواهم بگویم وقتی بعد از دو شب برمی‌گردی خانه و می‌بینم دور چشمانت حلقه کبود افتاده دلم می‌سوزد. خیلی چیزها می‌خواهم بگویم.

- نه مادر کاری ندارم، مواظب خودت باش. خداحافظ.

- خداحافظ.

گوشی را که می‌گذارم دیگر بغضم می‌ترکد. هیچوقت به این تلخی نگریسته‌ام. حتی در مرگ علیرضا. گویی درد تنهایی تمام این سالها در چشمانم چکیده و حالا کسی ناغافل جام اشکم را شکسته است. چه کسی؟ علیرضا با رفتنش؟ خواهرش با طعنه هایش؟ آرزو؟ یا نکند همان رنگ رفتگی جای گلدان روی کتابخانه کنار تخت. وقتی کتابخانه

# زن و پناهنده

## نگاربرد دیگرگاه سازه‌ها سرین المللی

گزارشی از طرف جامعه مستقل زنان ایرانی  
اتریش - وین

مجله «پناهنده» [۱] هرماه از طرف سرویس روابط عمومی «کمیساریای عالی سازمان ملل برای پناهندگان» منتشر می‌شود. در یک بخش از این نشریه، تحت نام «پرونده» هر بار یکی از مسائل اساسی پناهندگی به صورت گزارش یا مصاحبه‌ای با اشخاص و بخشهای صاحب‌نظر بررسی می‌شود.

آنچه در اینجا به نظرتان می‌رسد فشرده‌ای از «پرونده» شماره سپتامبر ۱۹۸۸ این نشریه است که عنوان «زن و پناهندگی» را داشت. آخرین باری که «پرونده» درباره زنان پناهنده مطلبی نوشت، ژوئن ۱۹۸۵، دو ماه قبل از کنفرانس نایروبی بود. در طی کنفرانس نایروبی بحث زیادی پیرامون تساوی حقوق، پیشرفت و صلح و اهمیت این مطالب در رابطه با زنان پناهنده و «جاب‌جا شده» نیز در گرفت. پیشنهادات و مصوبات نایروبی به صورت «استراتژیهای آینده‌نگر سازمان ملل برای پیشرفت زنان» در دسامبر همان سال به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل نیز رسید.

از آن هنگام تا به حال «کمیساریای عالی سازمان ملل برای پناهندگان» مصوبات دیگری را نیز بر آن مجموعه، در رابطه با زنان پناهنده، افزوده است. دست اندرکاران این مؤسسات به خوبی واقفند که مسئله حمایت از حق پناهندگی برای زن و مرد متقاضی به نحو یکدست و همگونی مطرح نیست، بلکه زن پناهنده مورد خطرات و تعرضاتی قرار می‌گیرد که ناشی از جنسیت اوست و در مورد مردها صدق نمی‌کند. به نمونه، کمیته‌ای برای «راهنمایی و هدایت زن

پناهنده» تشکیل شده است که تحت نظر یکی از قائم مقامهای کمیسیون عالی پناهندگان سازمان ملل فعالیت می‌کند. در «پرونده» مورد اشاره این مقاله مصاحبه‌ای با این مسئول (آقای دیوئی) درج شده که در طی آن دیوئی اشاره به اهداف این کمیته می‌کند که برای پوشش دادن و مراقبت از زنان و دختران پناهنده می‌کوشد که در طول فرار و جابه‌جا شدن از موطن با خطرات بسیاری روبرو می‌شوند؛ در حالی که آسیب‌پذیری آنها، به‌خاطر جدا شدن از محیط و روند زندگی آشنا و خانواده خود، بسیار بیشتر شده است. بسیار پیش می‌آید که زنان در این موقعیت، به‌خاطر رفع احتیاجات مادی خود تجاوزات جنسی و غیرجنسی را تحمل می‌کنند و در موارد زیادی گزارش این گونه تجاوزها به گوش مسئولین می‌رسد. سازمان ملل و کمیساریای پناهندگی این گونه موارد را به‌عنوان نقض حقوق بشر و آزادیهای شخصی رسیدگی می‌کند و در ماههای اخیر جهت بررسی به تجاوز و ستم به زن پناهنده کارمندان ویژه‌ای مأموریت یافته‌اند. تجاوزهایی که به زنان ویتنامی که در بین «کشتی نشینان» سرگردان بودند، صورت گرفته‌است، نمونه دلخراشی از این گونه مسائل بود. این زنان بارها و اکثراً در برابر چشم نزدیکان و فرزندان خود مورد خشونت و تجاوز دزدهای دریایی قاچاقچی که در ازای دریافت بهای گزافی به آنها قول جابه‌جا کردنشان را داده بودند، می‌گرفتند و حتی گاهی اوقات به قتل می‌رسیدند. بعضی از زنانی که از چنین شرایطی «جان سالم» به‌در برده‌اند، زخمهای روانی چنان عمیقی برداشته‌اند که سالها طول می‌کشد تا التیام یابند. مسئولین موفق شده‌اند در برخی موارد این گونه مجرمین را پای میز محاکمه بکشند. آقای دیوئی اقرار می‌کند که تعداد بسیاری از همکاران او هنوز هم فکر می‌کنند که برنامه‌های امدادی موجود بین المللی جوابگوی مسئله زن پناهنده نیز هست، ولی خود او عقیده دارد که زنان و بچه‌ها، در جمع پناهندگان، احتیاج به حمایت بیشتری دارند. به‌ویژه که نیاز بچه‌ها اکثر رابطه مستقیم با وضع مادرشان دارد و موقعیت خود زنان هم که به هر حال از مردها وخیم‌تر است. بنابراین برنامه را بر این مبنا گذاشته که توجه به نیاز این دو گروه در سرلوحه توجه و فعالیت سازمان ملل و سایر

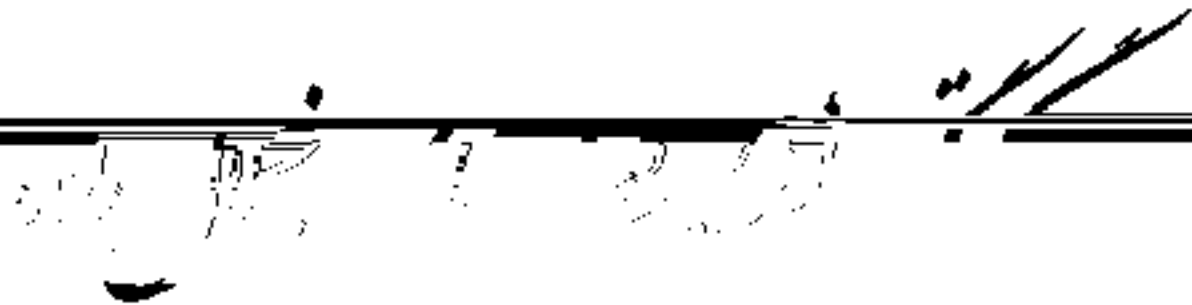
سازمانهای حقوقی و امدادی قرار گیرد.

از سیزده میلیون پناهنده‌ای که امروزه در سراسر جهان هست، اکثریت زن هستند و با این حال تا این اواخر مسئله زن پناهنده چندان مورد توجه مسئولین نبود. پارلمان اروپا در سال ۱۹۸۴ قطعنامه‌ای گذراند که در آن به وضع يك گروه ویژه از زنان پناهنده توجه مخصوص می‌شود و آن زنانی هستند که در جامعه خود از عادات و سنتهای آن جامعه فراتر رفته و به این دلیل مورد خشونت و رفتار غیر انسانی آن کشور قرار گرفته‌اند. این قطعنامه پارلمان اروپا اعلام می‌کند که این گروه مشخص حایز شرایط مندرج در کنوانسیون پناهندگی ۱۹۵۱ (ژنو) و پروتکل‌های سال ۱۹۶۷ هستند. متأسفانه اکثر دول امضا کننده کنوانسیون ژنو، این قطعنامه را هنوز به رسمیت نشناخته‌اند. ولی بعضی از کشورها زنان مورد تعقیب را به عنوان يك گروه تعریف شده و مشخص و محق پناهندگی به رسمیت می‌شناسند.

تجاوز جنسی و غیر جنسی به زنان در بعضی از ممالک جزو ابزار شکنجه اعمال شده بر زنان است. حتی بین گروههای مختلف عقیدتی از این ابزار برای دستیابی به اطلاعات لازم یا محل خفای يك فرد معین استفاده می‌شود. زن در حال فرار و گریز چه در جاده‌های ستروک و پرت بی‌امنیت و چه در اردوگاههای پناهندگی، آسیب پذیر است. حتی در رابطه با روال اداری پناهندگی هم به زن تجاوز و خشونت می‌شود و مورد تبعیض قرار می‌گیرد، و اکثر وی مجبور به تحمل این مصایب است و حتی گاهی وظایفی را که در اردوگاهها به او محول می‌شود، که به راستی مادون شأن يك انسان است، تحمل می‌کند تا موجودیت و فرصت انجام کار خود و فرزندان خویش را به خطر نیندازد. در این گونه موارد زنان اکثر تحمل مصایب را می‌کنند بدون اینکه مسئولین را از این شرایط باخبر کنند. این یکی به خاطر بدنام نشدن و برچسب نخوردن است و دیگر به این دلیل که نمی‌خواهند کم لطفی و قهرآمیزی مسئولی را که به آنها تعرض کرده تحریک کنند که خود باعث جلوگیری از رسیدگی به مسئله ایشان می‌شود. بنابراین با سکوت و تحمل فرصت موجود را برای خود و خانواده خویش حفظ می‌کنند.

در «پرونده» از پروژه جالبی سخن می‌رود که دولت کانادا در سال ۱۹۸۶ با همکاری سازمانهای غیر دولتی (۱۲) پناهندگی در کانادا و نیز کمیساریای عالی پناهندگان طرح کرده و به دست اجرا سپرده است. این طرح زنان پناهنده‌ای را در نظر می‌گیرد که در موقعیت بسیار وخیم ویژه‌ای قرار دارند. برنامه آزمایشی این طرح فعلاً در مورد ۶۰ زن پناهنده و خانواده آنها به اجرا در آمده که سازمانهای نامبرده مسئولیت مالی، اداری و حقوقی جا به جا شدن آنها را به عنوان «فوریت درجه ۱» به عهده گرفته و در اسرع وقت انجام داده اند. وسایل پذیرش، تحصیل، اجازه کار و بهداشت این افراد بدون تشریفات معضل اداری برگزار شده و برنامه مورد توجه بسیاری ممالک پناهنده پذیر دیگر است که تأثیر دراز مدت آن را تحت مطالعه قرار داده‌اند.

1. Refugees (P.O. Box 2500, Geneva, Switzerland)
2. NGO (Non Governmental Organisations)



## شیدا گلستان

### مقدمه

در تابستان سال ۱۹۸۹ که با او دیدار و گفتگو کردم به خودش به سال مسیحی ۱۰۰ سال و به سال مسلمانی ۱۰۱۰ عمرش می‌گذشت. در عکسهای جوانی و میان سالی‌اش، که روی بخاری اطاق کنار عکسهای فامیل و دوستانش ردیف شده، خوش‌بینیه را می‌بینی با چهره‌ای نسبتاً گوشتی و لبخندی فراخ. سن و سال کنونی پیرمردی ریزه اندام است. آهسته راه می‌رود، شنوایی‌اش بسیار ضعیف شده ولی حافظه خیلی خوبی دارد. وقتی مطلبی صحبت می‌شود به یاد دارد که در کدام صفحه چه کتابی موضوع اشاره شده است. آهسته و با احتیاط از روی صندلی می‌شود و به طرف میزش می‌رود که به ظاهر بی‌نظم و شلوغ انبوهی درهم از کتاب و مجله و کاغذ یادداشت، از زیر کتابها را با احتیاط می‌کشد بیرون، آن طور که تعادل بقیه کتابها بهم نرود. اطاقش جهان دیگری است که رابطه‌ای با محل زندگی و کشور در آن سکنی گزیده ندارد. اطاقش مرا به یاد پیرمرد خنزر پر بوف کور هدایت انداخت، پر از عکسهای قدیمی و کتابهای جور جور و اشیاء باستانی که پراکنده و درهم جلوه‌ای غریب دارند. اط

قول سال از پیش مردی در این حس شگفتی از به آن بلند است، کتابی خورد. ری که بنزری و اجور ساقش

به احوال و حالتهای بسیار در این پیرمرد و در این پیرمردها...

ستانهای شاهنامه است، تصاویری بی‌قاب و بی‌تزیین بوارهای اطاق خواب قرون گذشته را می‌بینند. در ساعتها نشست و به گذشته‌های بسیار دور سفر کرد و بیت سرگردان ماند، ولی قصد این نبود، جمال زاده قهوه‌خانه‌ای از داد که روی در و دیوار این اطاق می‌توان میان وهم و واقعیت

خوش رو و آداب‌دان است و همچنین بسیار مهمان نواز. مصاحبتش دلنشین است زیرا که حرف و حکایت گفتنی فراوان دارد، آن هم بی‌هیچ تکبری، البته گهگاهی از جواب مستقیم به سؤال طفره می‌رود. با آنکه حدود ۸۵ سال از زندگی‌اش را در خارج از ایران گذرانده، مشغله ذهنی او ایران است و آنچه در آن می‌گذرد، اما ایران در ذهن او ایران سالهای بسیار دور گذشته است، سرزمینی که در آن «تعداد دخترهای درس خوانده که به جایی رسیده باشند از دو سه هزار نفر تجاوز نمی‌کند». با جمال زاده بحث مفصلی داشتیم در مورد زن ایرانی. گفتم «آقای جمال زاده الان مثل ۴۰ سال پیش نیست که

در فعلی زنهای زیادی هستند که کتاب می‌نویسند، ترجمه می‌کنند، دانشگاه درس می‌دهند، پزشک هستند، کارهای علمی و تکنیک می‌کنند و از این قبیل». جمال زاده گفت «من وقتی به ایران می‌رفتم مسافرت‌های دور و درازی می‌کنم. من شاید به پنجاه ده مسافر کردم. در این پنجاه ده مدرسه‌ای ندیدم. در شهرهای بزرگ مدرسه‌هایی برای دخترها باز شده، خیلی از مردم ایران دخترهاشان به مدرسه نمی‌فرستند. ما دختر درس خوانده خیلی کم داریم». سیر سیاحت او در گذشته اما جنبه‌های مثبت بسیار فراوان دارد. او حاکم کننده تاریخ شفاهی ایران در صد سال گذشته است.

جمال زاده پسر جمال الدین واعظ اصفهانی است که مشروطه‌خواه بود و طرفدار آزادی و تجدد. عاقبت هم پس از تحمل مشقت فراوان در این راه به دستور محمد علی شاه قاجار در همدان دستگیر و در زندان بروجرد به قتل رسید. در آن زمان برچسب بابی زدن طرفداران مشروطه رسم و روش حکومتیان و ملایان ضد مشروطه بود. پدر جمال زاده در چنین روزگاری می‌زیست با آنکه اسناد و مدارک تاریخی فراوان نشان می‌دهد جمال الدین اصفهانی بابی نبوده است. کودکی و نوجوانی جمال زاده که در ایران گذشته است پر از کابو آن روزگار است، روزگار بابی‌کشی و ترس از کشته شدن پدر. خاطرات آن دوران همیشه با او و جزئی لاینفک از ذهنیات اوست.

جمال زاده در سال ۱۸۹۱ متولد شد در سن ۱۵ یا ۱۶ سالگی



برای تحصیل به بیروت رفت. بعدها در دانشگاه های فرانسه و سوئیس تحصیلاتش را ادامه داد. در سال ۱۹۲۸ در اداره بین المللی کار در ژنو کاری گرفت و لااقل از آن تاریخ تا به امروز در ژنو زندگی می‌کند. در اواخر سال های ۱۹۵۰ بازنشسته شد. اهمیت جمال زاده در ادبیات معاصر ایران سهم قابل توجه و پیش کسوتی او در زمینه داستان نویسی جدید است و تأثیر کتاب «یکی بود یکی نبود» او بر نثر و شیوه نگارش داستان، جمال زاده نویسنده‌ای پرکار است که شمار کتابهایی که نوشته شاید از ۹۰ و ۱۰۰ تجاوز کند. «عموحسین علی»، «راه آب نامه»، «دارالمجانین»، «فلتشم دیوان»، «صحرای محشر» پاره‌ای از آثار معروف اوست در زمینه داستان نویسی. کارهای فرهنگی و تحقیقاتی نیز فراوان دارد از جمله «فرهنگ اصطلاحات عامیانه»، «تصویر زن در فرهنگ ایران» و بسیاری آثار دیگر. در کتاب «تصویر زن در فرهنگ ایران» جمال زاده با آوردن مثالهای فراوانی از ادبیات منظوم کلاسیک ایران به نقش منفی زن در این ادبیات اشاره می‌کند. به قول خودش «شاعرهای ما عموماً از زن بدگویی کرده‌اند». مثلاً شاعر بزرگی چون نظامی گنجوی می‌گوید

«زن زن را ولی چون برستیزد

چنان زن که هرگز برنخیزد».

بررسی و ارزیابی این کتاب و یا سایر کتابهای جمال زاده موضوع صحبت ما نیست. آنچه که دیدار با جمال زاده را در ذهن من ماندگار می‌کند شنیدن خاطرات و گفتنیهای اوست که یادآور خشونت و استبداد سیاسی-فرهنگی در گذشته تاریخی ماست.

«در تمام طول تاریخ ایران که دوهزار و تقریباً ششصد سال طول کشیده همیشه زن پایین بوده. در تمام ممالک متمدن دنیا سکه‌هایی هست که يك طرف شاه است يك طرف ملکه به استثنای ایران. در ایران فقط يك سکه پیدا شده مال زمان اشکانیها. آن ملکه اهل روم بوده، مسیحی بوده. اسمش یادم نیست. اسم رومی داشته.

«در میان ما ایرانیها، حتی در زمان زرتشتیها زن اصلاً اسمش

نیست. زن اصلاً اسم ندارد، فقط در اواخر ساسانیها که دیگر مردی نمونه بود يك زن توانست پس از آنکه خسرو پرویز شکست خورد به سلطنت بنشینند، البته ما از گذشته خودمون درست خبری نداریم که بتوانیم بفهمیم سرنوشت زن قبل از اسلام چی بوده، تاریخ ما تا وقتی که ساسانیها به سلطنت رسیدند زیاد روشن نیست، تاریخ ایران با هخامنشیها شروع می شود، پادشاهان هخامنشی حتی کوروش و داریوش آدمهای بی سواد بودند، به تاریخ اهمیتی نمی دادند که تاریخی از خودشان باقی بگذارند، چیزی هست که برای ما ثابت شده که پادشاهان ایران و بزرگان قشون زن زیاد می گرفتند، در کتابی که کریستین سن مورخ ایران شناس دانمارکی ترجمه کرده و اسمش تاریخ ساسانیان است حاکم آذربایجان از دست شاهزاده ای به انوشیروان شکایت می برد. حاکم می گوید «این شاهزاده که از طرف شاه آمده بود هر کجا جواهری دیده بود به زور از صاحبانش گرفته بود، به دهات و اراضی من که رسید آنها را به زور از من گرفت، جاسوسهایی داشت که در شهر این طرف، آن طرف می گشتند ببینند زنهای خوشگل کجا هستند، پس از آنکه جواهرات و ملکهای مرا گرفت به سراغ زنم فرستاد که شنیده بود خوشگل و زیباست، من در این دنیا تنها چیزی که برایم مانده بود این زن بسیار زیبا بود که بهش علاقه داشت، چکار بکنم، چکار نکنم زن را مخفی کردم و خودم فرار کردم به پایتخت که به پادشاه بگویم شاهزاده تو چنین رفتار می کند»، بله خانم، ایران تو چنین جایی بوده است، وقتی مزدك معروف به اقتدار رسید مردها به او شکایت کردند که دیگر در خاک ایران و حتی در دهات زن و دختر زیبا برای عروسی نمانده، همه را به حرمسراهای بزرگان و شاهزادگان و اعیان و اشراف برده اند، برای ما فقط پیرزنها باقی مانده اند، مزدك می گوید همان طور که در قحطی به شما اجازه دادم انبارهای گندم و سایر حبوبات سلطنتی را غارت کنید حالا هم به شما اجازه می دهم و حتی حکم می کنم که حرمسراها را هم غارت کنید تا برای شما هم زنان و دختران خوش صورت به دست بیاید، آنوقت مورخین ما برای آنکه حقیقت را ننویسند نوشتند مزدك اجازه داد که يك زن دارای چند شوهر باشد، من معتقدم که

این حرف اساس ندارد و حکم مزدك معنی دیگری را می‌رسانده که خدمتتان عرض کردم. نمی‌دانم شاهنامه را خوانده‌اید یا نه، فردوسی در شاهنامه از خسرو پرویز و حرمسرای او صحبت می‌کند که مشکو خوانده می‌شود. من هنوز نمی‌دانم این کلمه از کجا در زبان فارسی آمده‌است. نوشته است به مشکوی زرین ده و دو هزار کنیزك به مانند خرم بهار دارد. یعنی در حرمسرای که از طلا ساخته‌اند دوازده هزار دختر خوشگل دارد.

«جانم بگذار از عقب افتادگی زن برایتان بگویم. مرا اداره بین‌المللی کار فرستاده بود ایران. اصفهان شهری است که من در آنجا متولد شدم. زنم را برداشتم رفتم به اصفهان زمان رضاشاه بود. زن من به من گفت که جمال بیا بریم تو کوچه‌ها گردش کنیم ببینیم زنهای ایران که امروز حکم شده دیگر روبند و نقاب نداشته باشند، صورتهایشان چگونه است. خانه ما چهارباغ بود، یعنی بهترین محله اصفهان. هر قدر گردش کردیم يك زن تو کوچه‌ها ندیدیم. برگشتیم آمدیم منزل. دیدیم که رئیس نظمی با لباسهای نظامی‌اش نشسته. مرد بسیار مؤدبی بود. گفت جمال زاده ما شنیده‌ایم که از طرف مدرسه انگلیسیها در اصفهان از شما دعوت کردند که بروید آنجا نطق کنید. آیا راست است؟ گفتم بله. گفت قبول کردید؟ گفتم بله. گفت حرفهایی نزنید که خدای نکرده به بعضیها بر بخورد. گفتم تترس من در این کار استادم. گفتم حالا من می‌خواستم از شما سؤال بکنم. ما دو سه روز است که در این شهر هستیم. هر قدر من و زنم تو کوچه‌ها می‌گردیم يك زن نمی‌بینیم. هیچی اصلاً. گفت آقا پلیسهای شهر به من خبر دادند که زنها از خونه شون بیرون نمی‌آیند. هم خود زنها دلشان نمی‌خواد صورتهایشان را نشان بدهند هم شوهرهایشان، برادرهایشان، پسرهای بزرگشان. اخیراً خبر رسیده که شب عروسی می‌کنند که پلیس اینها را نبیند اذیتشان کند. این را که من شنیدم ملتفت شدم که ترقی به زور حکم نمی‌شود کرد. مردم باید کم‌کم ترقی کنند. ما کم‌کم کم‌کم ترقی می‌کنیم. کار مملکت و کار دنیا به آن آسانیها که شما فکر می‌کنید نیست.

«پدر من از جبل لبنان آمده به ایران، نه خودش، آبا اجدادش.

این صدر عاملی نبود، صدر عاملی پسر عموی من است. دو دفعه آمد به ژنو که مرا ببرد پیش خمینی در کربلا و نجف. من گفتم زنم مریض است، خودم پیر شدم. خودش فهمید. با عمامه آمده بود به ژنو. حالا هم ناپدید شده. بگه عرض می‌شود که پدر بزرگ من (پدر بزرگ پدری) در همدان ملا شده بود، زن همدانی گرفته بود. وقتی که مرد این زن پسر و دختر خودش را که پدر من و عمه من باشند برداشته بود آورده بود به تهران، برای اینکه اینها درس بخوانند. دخترش فوراً شوهر کرد. پسرش پدر جمال زاده که شنیده بود قوم و خویش هایش در اصفهان مقام دارند با مادرش آمده بود به اصفهان. مادر پدرم خیلی مستبد بود. چون اون نان می‌داد، آسیاب و دکان داشت و لحاظاً حاکم بود. بگه پدر من یک روزی به مادرش می‌گوید، «مادر جان من با یک جوانی آشنا شدم در اصفهان که انگلیسی می‌داند، اسمش حبیب الله خان است. چه جوان خوبی. از قرار معلوم یک خواهر دارد. ترا به خدا برو خواهر او را برای من خواستگاری کن.» او هم می‌رود و می‌آید و می‌گوید، «اوه چه دختر خوشگلی، چه دختر خوبی.» عروسی می‌کنند. بعد از ۹ ماه من بیچاره به دنیا آمدم. ولی مادر پدرم می‌خواهد مرا برای خودش نگاه دارد، به مادرم ندهد. به مادرم می‌گوید برو پیش پدر و مادرت زندگی کن. من با نوه خودم اینجا زندگی می‌کنم. مادر بدبخت من مجبور بود بعد از ظهرها وقتی که این پیرزن می‌خواهید از محله دور بیاید، یواشکی نوکر مرا نشان به دهد، مرا ببوسد و برگردد به محل خودش. بعدها مادرم به من گفت، «گاهی که مادر پدرم اجازه می‌داد من بیایم با شوهرم بخوابم رختخواب خودش را می‌انداخت وسط، شوهرم را یک طرف، مرا یک طرف و ما را می‌بست که مبادا برویم پیش همدیگر. حالا این مادر بزرگ من بود. خیال نکنید که مثل این زن در دنیا، در ایران کم بود. مادرم مادر خوبی بود. کارکن بود. پدرم تا آمد به خودش به رسد دارای پنج بچه شد، چهار پسر و یک دختر. پدرم می‌توسید در اصفهان بماند چون که حاکم شهر جلال السلطان و ملای شهر آقا نجفی که به ملا منطقی معروف بود از آن خونخوارها بودند. پدر من آزادی‌پرست بود، مشروطه‌خواه بود. ملا منطقی که پیش ملاها خیلی محترم بود پدر

من را می‌خواست بکشد. مادر بیچاره من جز اشک کاری نداشت. برای اینکه پدرم هر روز و هر شب در خطر کشته شدن بود. پدرم وقتی که می‌خواستم از ایران حرکت بکنم یواشکی به من گفت «ممل جون من يك کتابی نوشتم که در ایران نیست. [۱] یکی دو دفعه در پطرزبورگ چاپ شده. کتاب رو به دست بیار دوباره چاپ کن». من فراموش نکردم. کتاب را به دست آوردم و حالا هم چند دفعه در ایران چاپ شده. در آن کتاب می‌بینی روز قیامت است و خدا آنجا نشسته و محاکمه می‌کند آقا نجفی پدرسوخته را، ملامنطقی [۲] را که پیش ملاها خیلی محترم بود. ملامنطقی سوار خرش است و مسلمانها دورش را گرفتند و با ریش‌اش بازی می‌کنند. خدا به او می‌گوید: من به تو ثروت ندادم؟ می‌گویی چرا خدا دادی. می‌گویی زن خوشگلی ندادم؟ پس چرا همه را اذیت می‌کنی؟ ملا می‌گوید من اینها را به راه خدا هدایت می‌کردم. خدا می‌گوید: راه خدا این بود که روز روشن (بابیها را) نفت رویشان می‌ریختید و آتش‌شان می‌زدید؟ من چاره‌ای ندارم. ترا باید به جهنم بفرستم. آقای نجفی رو می‌کند به جمعیت می‌گوید: مردم می‌بینید خدا بابی شده. حالا ما در يك همچین دنیایی بزرگ شدیم. شما کجایش را خبر دارید. مادر بیچاره من همیشه می‌ترسید که پدرم را بکشند. من بابی نیستم. من اصلاً به شما بگویم چه مذهبی دارم. مذهب من اسلام است. ولی اسلام من با فلان حسن بقال فرق دارد. طبیعی است. من درس خوندم، کتاب خوندم، او اصلاً سواد ندارد. من به خدایی معتقد هستم که محال است مخلوق او را بشناسد. بله، من يك دوستی داشتم که در لندن تحصیل کرده بود. همدانی بود. برام گفت «در همدان يك دهاتی يك دهاتی دیگر را کشته بود، توی چاه انداخته بود. معلوم می‌شود که این قاتل است. این قاتل را آوردند در میدان شهر روی يك بلندی و آخوند شهر هم آمد و گفت ای مردم، ای مسلمانها این قاتل است قاتل را باید کشت. هیچکی جواب نداد. آخوند گفت «ده هیچکی جواب نمی‌دهد.» چاقویش را در آورد و جلوی ماها سر مردیکه را وسط شهر برید. بله، خانم عزیز شما يك چیزی می‌شنوید. در زمان ناصرالدین شاه می‌گویند که بابیها می‌خواستند شاه را بکشند. لحاظاً يك دسته از

بایبها را می‌گیرند و يك روز جمعه می‌گویند که تمام مردم شهر بیایند  
توی سبزه میدان، بابی‌کشی است، مردم زیادی می‌آیند. بعد  
می‌گویند صنف بقالها کجا هستند؟ بقالها می‌آیند. صنف خیاطها؟  
خیاطها می‌آیند. صنف اعیان و اشراف و به هر يك از این دستها

# وضعیت پناهندگان و اوارگان در ترکیه

مقدمه

وقتی در کوچه و خیابانهای آنکارا راه می‌روی ناگهان کلمات آشنا به گوشت می‌خورد: «بیا... اینجا يك خانه کرایه‌ای دارند...» «چقدر گران...» «حالا چه باید بکنیم...» «امروز حقوق میدن؟!» «نه بابا، تازه هم بدن چه مشکلی رو حل می‌کنه؟» «شنیدی نان دوباره گران شد!!» «مگه باز هم زام (= تورم به زبان ترکی) اومده؟...»

... و خلاصه صدای آشنای ایرانیان را در این گوشه و آن گوشه

شنیدی که میگن اینجا...

می‌زنند، صف منتظران قبولی، صف منتظران گرفتن ویزا، صف

منتظران... امیدوارم... بالاخره صف بلا تکلیف که...

ترك می‌گویند.

با این اوضاع و احوال بر هیچکس پوشیده نیست که چرا زنی که در آستانه وضع حمل اولین فرزندش قرار دارد، به جای خشنودی و شادی، اشک می‌ریزد و می‌گرید؟! چرا که او هیچ پشتوانه‌ای ندارد، چرا که تا آخرین پیشیش را بعد از قطع امید از سازمان حقوق بشر، به امید یافتن راهی برای فرار از این برزخ، به باد داده است و اکنون بدون هیچ پناهی نمی‌داند که سرنوشت خود و فرزند به دنیا نیامده‌اش چه خواهد بود؟

گزارش کوتاه زیر برای آشنایی هر چه بیشتر هموطنان و نهادهای اجتماعی از چگونگی وضعیت ایرانیان و مشکلات آنها است، و در این میان به چگونگی برخورد سازمان ملل و معیارهای پذیرش آن خواهیم پرداخت؛ معیارهایی که با توجه به نمونه‌های بی‌شمار، هنوز معلوم نیست بر چه اساسی استوارند که جای کسانی را که باید به حق پذیرفته شوند خالی می‌گذارد. به امید آنکه این آشنایی به یافتن راهی برای حل این معضلات کمک رساند.

### «جمعی از زنان ایرانی در ترکیه»

## آمار ایرانیان در ترکیه و وضعیت مالی آنها

بر طبق آمار حدود دویست الی سیصد هزار مهاجر ایرانی در ترکیه وجود دارد که از این تعداد دو هزار نفر از آنها پناهنده سازمان ملل هستند و بقیه از دستهای مختلفی تشکیل می‌شوند.

دسته اول مهاجرینی هستند که یا به دنبال کار و یا با آوردن سرمایه‌ای و راه اندازی آن به ترکیه آمده‌اند و در اینجا ماندگار می‌شوند. دسته دیگر از مهاجرین را دانشجویانی تشکیل می‌دهند که چند سالی در ترکیه برای پایان تحصیلاتشان به سر می‌برند و سپس یا به ایران برمی‌گردند و یا به کشورهای دیگر نقل مکان می‌کنند.

از این دو دسته که بگذریم، بقیه کسانی هستند که به امید یافتن راهی برای رفتن به کشورهای اروپایی و یا کانادا و آمریکا به ترکیه



آمده‌اند، خیل عظیمی که بسته به اینکه از چه قشری از جامعه هستند مشکلات و مصائبشان نیز متفاوت است. آن گروهی که توانسته‌اند با پشتوانه مالی مطمئنی پا به ترکیه بگذارند طبعاً بدون نگرانی از آینده و یا معطلی زیاد می‌توانند یا سریعاً خود را از راههای غیرقانونی به کشور مورد نظرشان برسانند و یا به نوعی خود را به سازمان ملل رسانده، با موفقیت در کسب حق پناهندگی دورانی را بدون دغدغه خاطر و یا معضل مهمی برای صدور ویزا منتظر بمانند. کودکان این خانواده‌ها هم بدون آنکه لازم باشد افسوس به هدر رفتن عمرشان و یا سرگردانی را بخورند به تحصیل در مؤسسات معتبر زبانهای خارجی مشغول می‌شوند.

از این گروه معدود که بگذریم به آن انبوه دیگر از ایرانیان خواهیم رسید که بدون هیچ پشتوانه‌ای و عده‌ای حتی بدون داشتن پاسپورت پا به ترکیه گذاشته‌اند. اکثر قریب به اتفاق این افراد برای نجات خویش از سازمان ملل درخواست پناهندگی می‌کنند ولی تنها معدودی موفق به کسب حق پناهندگی می‌شوند و بقیه تازه به دنیای بلاتکلیفها و انتظار پا می‌نهند. آن عده هم که در سازمان ملل پذیرفته می‌شوند با وجود گرفتن به اصطلاح حقوق پناهندگی (این حقوق در واقع بیش از مقداری کمک هزینه ماهانه و مقداری خدمات پزشکی - که آن‌هم برای پناهندگان بعضی شهرستانها یا اصلاً وجود ندارد و یا در سطحی بسیار نازل وجود دارد - چیز دیگری نیست)، باز هم زندگی پر مشقت و همراه با نگرانی و دلهره‌ای را می‌گذرانند. کمک هزینه پرداختی ماهانه برای متاهلین بدون فرزند ۲۴۰۰۰۰ لیر (تقریباً ۱۰۰ دلار) و دارای يك و یا دو فرزند ۲۰۰۰۰۰ لیر (حدود ۱۲۰ دلار) و برای افراد مجرد ۱۶۰۰۰۰ لیر (حدود ۷۰ دلار) است؛ در حالیکه در سال ۱۹۸۹ کرایه متوسط يك خانه بین ۲۲۰۰۰۰ الی ۲۵۰۰۰۰ لیر در ماه بوده است - یعنی به اندازه تمام حقوق يك زن و شوهر و دو برابر حقوق يك فرد مجرد. در نتیجه، بسیاری از افراد مجبور به استفاده مشترك از يك خانه اجاره‌ای هستند و به دنبال آن اعتراض همسایگان ترك، به خاطر شلوغی تردد زیاد خانه و همچنین مشکلات خاصی که برای افراد ساکن در خانه وجود دارد شروع

می‌شود، که هر روز انتظار را سخت تر و اعصاب را فرسوده تر می‌کند. به عنوان نمونه در يك آپارتمان با اجاره ماهانه دویست و پنجاه هزار تومان، در يك خانه با اجاره ماهانه سیصد و پنجاه هزار تومان، که همیشه با اعتراض همسایگان مواجه می‌شوند و مجبورند برای جود کردنشان جلوگیری کنند تا در کودکان هم چاره و جایی برای تمکین هستند. خانواده دیگری مشکلات همخانگی، خود اقدام خود و فرزندان‌شان در روزهای می‌شود که مدتها کودکان طعم گرسنگی را بر تن نمی‌بینند.

مشکل تمدید اقامت نیز ناشی از کم‌رشدن آن هر سه ماه يك بار توسط سازمان ملل نیز اغلب بیهوده است. کس حداقل چهار مرتبه باید در صورت نگرانی دایمی از گیرنده رشوه‌گیر ترکیه عذابی صد چندین بلاتکلیف شاید به بار هشتم و نهم و دهم خارجش بر نمی‌آیند و به اجبار زندگی می‌کنند.

وضعیت ناپسامان ایرانیان در ترکیه است، و می‌توان در هر گوشه عده‌ای از این گروه را به چشم دختران جوان را می‌توان دید که جامعه‌ای که بدیهی‌ترین حقوق همراه اندکی پول به اینجا آمده‌اند به امید یافتن راه خروجی همسفر شده‌اند. عده‌ای دیگر به خیال امید دستیابی به حداقل آزادی

نگرانی همیشگی افراد است و هزینه اقامت آنجا که اعزام به کشورهای ثالث از يك سال به طول می‌انجامد هر یک هزینه را تقبل کند، در غیر این صورت افتادن به دست پلیسهای گرسنه و بی‌رحم دارد. این تمدید اقامت برای افراد بی‌پول و ... نیز بکشد. خیلیها از عهده به طور قاچاق و غیرقانونی در ترکیه

استانبول به گونه‌ای عریضتر نمایان نشانی از وضعیت بغایت تأسف بار دید. از میان این تعداد شماری از آنها بعد از گریز از شرایط غیر انسانی آنان را سلب کرده، به امیدی و به امید و اسیر دلان و کلاهبرداران شده و دارایی‌شان را به دست این دلان و کلاهبرداران در کشوری دیگر و به اولی به ترکیه پا گذاشته‌اند و بعد از

آنکه طعم بی‌پناهی و بی‌پولی را چشیده و همه چیزشان را از دست داده‌اند، اکنون به مشاغل چون کار در بوتیکها و شرکتهای خصوصی ناچار شده‌اند و در محیطی نامناسب، در ازای عذاب روحی، هر روزه اندکی «لیر» نصیبشان می‌گردد تا امروز را به فردا برسانند و منتظر رسیدن فرشتهٔ بخت و اقبال خوش خویش بمانند. عده‌ای هم به گودال بی‌فرجام «فحشا» گرفتار آمده‌اند.

### وضعیت تشکلهای پناهندگی در ترکیه

با وجود تمامی این مشکلات و مصایب و خطراتی که هر روز به نوعی افراد را تهدید می‌کند، پناهندگان و پناهجویان تاکنون از یک تشکل منسجم و یکپارچه و با قدرت برخوردار نبوده‌اند. تلاشهای برخی از افراد و گروهها نیز هر چند به طور موقت منجر به تشکیل جمعهای پناهندگی با هدفهای مشخص شده است اما هیچ یک از آنها تاکنون آن گونه که لازم است نتوانسته‌اند از پشتیبانی و حمایت وسیع پناهندگان و پناهجویان برخوردار باشند تا بتوانند به خود رسمیت بخشیده، به عنوان یک تشکل خود را به سازمان ملل بقبولانند. تشکلهای کوچک و پراکنده را نیز سازمان ملل به رسمیت نمی‌شناسد. نتیجهٔ تماس اینها با سازمان ملل برخوردهای غیرمسئولانه این سازمان با معضلات پناهندگان و به جد نگرستن فشارهای پراکنده آنها و اظهار نارضایتیهای آنهاست. فقدان یک صندوق مالی با پشتوانهٔ قوی که بتواند به افراد کمک رساند و در مواقع بسیار ضروری حتی از اخراج و بازگردانده شدن افراد به ایران جلوگیری کند نیز به وضوح حس می‌شود.

در شهرستانهای کوچکتر که به خاطر کوچک بودن شهر و محدود بودن تعداد پناهندگان کار تشکل آسانتر و با موانع کمتری مواجه بوده است، شوراهای پناهندگی به وجود آمده است. اما در شهرهای بزرگتر، مانند آنکارا و استانبول، که پراکندگی و نیز تعداد افراد بیشتر است مشکلاتی بیشتر بر سر راه وجود دارد که شکل‌گیری تشکلات را در سطحی وسیع دشوارتر کرده، نیاز به یک نقشه عمل و

نیروی فعال و بسیج کننده قوی دارد. تلاشهایی که افراد و گروههای مختلف برای شکل گیری این جمعها کرده اند، متأسفانه به دلایل زیر یا ناموفق بوده است و یا ناپایدار.

دلیل اول زندگی موقت و گذرا در ترکیه است. به مثال، وقتی چند تن از افراد فعال دست به کار فعالیت پناهندگی می شوند، با افرادی در تماس اند که مدام در حال رفتن اند و افراد جدید جای آنها را می گیرند و خود این فعالین هم بعد از مدتی ترکیه را ترک می کنند و همیشه نمی توان نیروهای فعالی یافت که جایگزین این افراد گردند.

مشکل بعدی وجود جو پلیسی و ترس و وحشت از اخراج و بازگردانده شدن به ایران است که امکانات کار علنی و گسترده را محدود و یا غیرممکن می کند. بسته به روابط دولتهای ایران و ترکیه این جو نیز شدت و ضعف می یابد. به مثال، هم اکنون (سپتامبر ۱۹۸۹) جو پلیسی و پیگردها شدت دارد، به حدی که پلیس مخفی ترکیه در جلوی سازمان ملل، در بانکی که پناهندگان حقوق دریافت می کنند و حتی در محلهایی که ایرانیها برای تعویض پول مراجعه می کنند، با عکس و نام و مشخصات به دنبال عده ای می گردند که معلوم نیست چه کسانی هستند. به همین خاطر خیلیها در ماه گذشته موفق به گرفتن کمک هزینه ماهیانه نشدند و از رفتن به بانک خودداری کردند. این جو باعث می شود که عده زیادی از شرکت در هر جمعی جهت حل معضلات پناهندگی خودداری کنند. در نتیجه برای هر حرکت جمعی هم خطر دیگری با پلیس و به دنبال آن خطر اخراج

از این حرکتها و فراخوانها. وجود دارد و هم عدم استقبال پناهندگان  
ت که دست و پای فعالین  
مشکل مالی یکی دیگر از مسائلی است  
پناهندگی را تا حدود زیادی بسته است  
دیگر، فقدان آن شکلی از فعالیت است  
بیشتری داشته باشد تا بتواند لائق بخش  
جای خالی يك تشکل منسجم و تثبیت ش  
ت پوشش سازمان ملل هستند و پیش  
فراری از جنگ در ترکیه که تحد

از دو سال است که در اینجا سرگردان هستند هیچ اثری جدی در پی نداشته است و پراکندگی این تعداد در شهرهای مختلف و دسترسی نداشتن به یکدیگر باعث شده است که هیچ حرکت جمعی از آنان صورت نپذیرد. اخیراً کمیته‌ای به نام «کمیته هماهنگی شوراها» تشکیل شده است که در صورت موفقیت می‌تواند در اتحاد و یکپارچگی مطالبات پناهندگی نقش بسزایی ایفا کند. اما اگر و تنها اگر از این کمیته پشتیبانی شود - پشتیبانی مالی، معنوی و حمایت‌های همه‌جانبه، در غیر این صورت سرنوشت آن همانند تشکلهای دیگر خواهد بود و زحمات پیشروان این حرکتها بار دیگر به شکست خواهد انجامید. باشد که این تجارب برای فعالین و دیگر پناهندگان برای برداشتن قدمهایی مفیدتر مورد استفاده قرار گیرد و به امید پشتیبانی و حمایت تشکلهای پناهندگی و غیر پناهندگی از این حرکتها و این جمعها.

۲۵ اکتبر ۱۹۸۹

### مؤخره ۱

گزارش فوق در اوائل ماه نوامبر ۱۹۸۹ به دفتر جنبش زنان در برلن رسیده است. ما برای کمک به این زنان اعلامیه‌ای به آلمانی در مورد وضع و موقعیت آنان تهیه و از عموم درخواست کمک مالی کرده‌ایم و همچنین به رفتار سازمان ملل با پناهندگان اعتراض کرده‌ایم. تا به حال مقداری پول نیز جمع آوری شده است که بهزودی برای این زنان ارسال می‌شود. ما بدین‌وسیله از تمام هموطنان انساندوست تقاضا می‌کنیم که با ترجمه این گزارش و پخش آن سعی در جمع‌آوری کمکهای مالی کرده، به رویه سازمان ملل و دولت ترکیه در مورد ایرانیان پناهنده اعتراض کنند.

کمکهای مالی را می‌توان به اسم Iranian Women in Turkey

و به نشانی جنبش زنان در برلن ارسال داشت:

Autonome Iranische Frauenbewegung Im Ausland e.v.  
Friedrichstr. 31  
1000 Berlin 61  
Germany

آخرین نامه زنان ترکیه که به تاریخ سوم ماه مه ۱۹۹۰ به دست ما رسیده است حاوی خبر زیر است:

«امروز چهارمین روز تحصن ما جلوی در ورودی سازمان ملل در آنکاراست (۲۰ آوریل ۱۹۹۰). تحصن ما در اعتراض به عدم رسیدگی سازمان ملل در آنکارا به وضعیت پناهندگان، تأخیر در پرداخت حقوق، دیر دادن جواب، برخورد توهین آمیز وکلا با پناهندگان و... می باشد. در این مدت دو نماینده از ما پذیرفته و صحبت‌هایی با آنها انجام داده اند، ولی عملاً کاری از پیش نبرده اند.»

در ضمن قرار است در ماه ژوئن ۱۹۹۰ هیأتی دو نفره از طرف عفو بین الملل و جنبش زنان به ترکیه فرستاده شود تا گزارشی از وضع زنان پناهنده در ترکیه تهیه کنند.

**دفتر جنبش زنان در برلن**

# معرفی سه مجموعه شعر

مریم سعدی

۱- شاداب وجدی، **Closed Circuit**

London: Forest Books, 1989

ترجمه به انگلیسی از لطفعلی خنجی.

شاداب وجدی، که شعرهایش در «نیمه دیگر» نیز به چاپ رسیده است، اولین مجموعه شعرش را به زبان انگلیسی منتشر کرد. کار ترجمه شعرها را لطفعلی خنجی شوهر شاداب به عهده داشت و آن گونه که از استقبال درخور توجهی که از کتاب شده است برمی آید در انتقال حسهای شاداب بسیار موفق بوده است. پیش از این از شاداب که در زمینه شعر، به خصوص در میان ایرانیان خارج از کشور، نام شناخته شده‌ای است، سه مجموعه دیگر هم به چاپ رسیده بود که هر سه به فارسی است: **خم کوچک**، **سرودی برای دستهای کوچک**، **به یاد تشنگی کوهپایه های جنوب**. از شاداب همچنین در زمینه ترجمه نیز کار پل هریسون به نام **درون جهان سوم** چاپ شده است. با آرزوی موفقیت بیشتر برای شاداب شعر «فوران حیات» را که به فارسی و در آخر مجموعه **Closed Circuit** چاپ شده می آوریم.

مرکز پخش این کتاب در آمریکا:

Dofour Additions,  
P. O. Box 449,  
Chestersprings, PA. 19425

# فوران حیات

با شعر می‌توان شب را پر کرد  
 با شعر می‌توان لحظه های تاریک و طولانی را پر کرد  
 با شعری به معصومیت دستهای تو  
 با شعری که چون سپیده دم بر قلمهای بلند  
 جلال زندگی را با خود دارد

لحظه ای که صدای جویبارها قطع شود  
 به دنیا نخواهد آمد  
 و لحظه ای که تلاش زندگی را فراموش کنم نیز

رفتن با شعری که شب را پر کرده است  
 و به جلال سپیده دم بر قلمهای بلند می‌ماند  
 همان پرواز است  
 رفتن با شعری که بر دیوارهای شهر آن را می‌نویسند  
 همان پرواز است

من نخواهم گذاشت که آینه تاریک شود  
 من نخواهم گذاشت که ریزش باران  
 به گردابی راکد بینجامد  
 و رودخانه سرگردان را  
 بانلاق خاموش در خود کشد  
 انتهای راه نزدیک نیست  
 و من از اینکه انتهای دیگری را خواهیم دید دلشادم.



۳ - افسانه راکی (مهرآفرید)، مجسمه ها،  
پاریس، بهار ۱۳۶۸، چاپ آبنوس.

AFAI, Afsaneh,  
B.P. 116,  
75663, Paris Cedex 14, France.

از افسانه راکی در شماره های قبل «نیمة دیگر» نیز اشعاری  
داشته ایم. مجموعه بالا که شامل شعرهای سال ۱۳۵۶ تا به حال است  
با شعر «یاد» آغاز می شود که ندایی است به جمعیتی خاموش برای  
برخاستن؛

... برخیزید

سنگ از پی سنگ بردارید  
دوست از پس دوست دریابید  
در از پی در بگشائید  
وین مزده سرا بگذارید!

و از پس برخاستن اشعاری که باورها و حیرتهای افسانه را گاه به زبان  
طنزآلود شعر «بدل» صفحه ۱۱، گاه مبارزه طلب «بازجویی» صفحه ۱۷  
و گاه غمگین «سفر» صفحه ۲۸ بیان می کند. آنچه او در زمینه عواطف  
خصوصی خود بیان می دارد نیز جدا از حال و هوای زندگی اجتماعی  
ده سال گذشته ایران نیست. با آرزوی موفقیت بیشتر برای افسانه  
شعر «مهاجر» را که «به یاد رزا - نژلا قاسملو و بخاطر مرگ اش در  
پاریس ۱۰ مه ۸۸» سروده است چاپ می کنیم.

## مهاجر

به رزا - نژلا تاسملو  
و بخاطر مرگ اش  
در پاریس ۱۰ ماه مه ۸۸.

باز آمده بود  
اما،

نه چون دیگر بارها  
توان راه رفتنش نمانده بود  
و نه توان بازگفتنش  
از آنهمه راز خوفناک  
سخن نگفت

با من سخن نگفت

از سردابه های ندامت  
و از غرورهای شکسته بسته

.....

و ...

سخن نگفت

از شبهای سیاه زنجیر  
و از سلولهای انفرادی  
و نه از شکنجه و بازجویی  
تنها، فروتنانه

زخمهای تنش را نشانم داد  
هر زخمی، فضیلتی بزرگ  
و شکیبی راستین

در هر ذره تن سوخته اش  
نام صدها تن نهفته بود

و نام من

و با اعتمادی این چنین

بازش یافتم  
 و باز از کف اش دادم  
 از کف اش دادم  
 پیش از آنکه بیقراریش را دریابم  
 پیش از آنکه دست دوستی اش را بنشارم  
 پیش از آنکه  
 از تنگنای رنج اش رها کنم  
 از کف اش دادم  
 از کف اش دادم  
 چون پرنده ای غریب و مهاجر  
 چون رویایی ناباورانه  
 چون نسیمی گذران  
 چون شعله ای فروکشان  
 که باز آمده بود  
 و پروانه وار باز میرفت.

۲ - م. رازین، **از خنای «خود»**، انتشارات مزدا، ۱۹۸۹.  
 Mazda Publishers,  
 P.O.Box 2603  
 Costa Mesa, CA 92626, USA

مجموعه از **خنای «خود»** سی و شش شعر م. رازین را از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۶۶ در بر می‌گیرد و اگر چه پیوستگی حشهای شاعر را در طول این مدت مطرح می‌کند، اما پختگی را که از پس گذشت سالها به دست آمده نیز نمایان می‌کند. در شعر «هیچ» سال ۱۳۴۷ می‌خوانیم:

...

امروز

رو می‌آورم به کوچه،

مثل هر روز که خود را

از اندیشه تهی می‌بینم

و از پوچی پر،

رو می‌آورم به کوچه،

به دکانهای گلدار،

به لاک ناخن و کرم زیر چشم،

رو می‌آورم به بشقاب رژیم،

به ماسک توت فرنگی،

رو می‌آورم به جسمیت خود،

به تفاوت جنسیت خود،

زیرا می‌دانم

اندیشه من توسنی می‌خواهد

و در این دخمه حقیر

توسنی ممنوع است.

من به جسم پناه می‌برم از اندیشه

زیرا ذهنم یارای بن بست ندارد.

م. رازین در سراسر مجموعه‌اش، گاه تلخ و گاه نرم، اما همواره منتقد و ریزبین می‌ماند و حس‌هایش را به خوبی به خواننده منتقل می‌کند.

شعر «می‌دانم که می‌توانی» را از مجموعه «از خفای خود» چاپ می‌کنیم:

به: ل. ع.

می‌دانم که می‌توانی

ای من!

پرداز

تکه‌هایت را

از جغرافی،

و پیوسته کن پاره‌هایت را

در وسعت زمین

— اگر بتوانی —

پس

بخوان خودت را

به الفبای آبی آب،

به الفبای خاکی خاک،

به الفبای سبزِ علف،

به الفبای طلائی خورشید

— اگر بتوانی —

آنگاه،

این تو خواهی بود

که حکایت نبی را بخوانی،

اما،

نه به الفبای مولوی،

- آیا می‌توانی - ؟

و فراتر،

این تو خواهی بود

که پرده برافکنی از آن موهوم

که ترا

از نیستان تو برید.

می دانم که می‌توانی.

# اشعار از :

## رویا خرم

بر صندلی پوسیده تکرار می‌نشینم  
و گذر خاکستری و بیروح روز را می‌نگرم  
با خود چیزی نمی‌آورد

- جز خس و خاشاکی.

بر صندلی پوسیده انتظار می‌نشینم  
و گذر خسته و سرد زمان را می‌نگرم  
با خود چیزی نمی‌آورد

- جز ثانیهای کشدار و مریض.

کاش می‌شد از میان همیشه‌ها و ایستادنها

رقص کنان می‌گذشتیم

کاش می‌شد از فصلهای یأس و دوره‌های پوچی

آوازه خوان و کشیده گام می‌گذشتیم

ای که از جنگل و باران می‌آیی

و از حجم سبز و هوای تازه سرشاری

در ترنم بی‌انتهای باران

و خروش نویدبخش آذرخش

رهایم کن. ۶۵/

• • •

صعود مکرر اشتیاق

در من طوفانی می‌وزد

در امتداد صعود بلند نخلها

زیر باران اشکهایم می ایستم  
و تو را نگاه می کنم  
- که از اتوبوسهای پیاپی رفتن آمدنها پیاده می شوی  
و مرا به اسکله مه آلود نگاهت می پری  
آه

اسکله مه آلود نگاهت، سرزمینی برای پیاده شدن است؟  
شانه به شانه تو راه می روم  
زیر باران اشکهایم.

۶۶۷

. . .

لباس منقش اندیشه‌هایم را بر تن می کنم  
لباس معطر از عشق و آرزوها  
کمربند سبز تصمیم  
کلاه سپید عاطفها  
در آینه نگاه می کنم  
از خوبشتم برق لبخندی می جهد  
چکمه‌های سرخ جسارت را می پوشم  
و در سکوت خیس شب  
که از ابر و باد آکنده است  
از خانه عزالت که در اندوه و خاموشی است  
بیرون می‌زنم  
از گودال تردید می‌پریم  
و پرچینهای ترس و عادات را پشت سر می‌گذارم  
و به سوی جنگل ژرف و شگرف میعاد می‌شتابم  
از جاده‌های تاریک و سرد شهر می‌گذرم  
با خود می‌گویم :  
عشق را در چشمانش دیدار خواهم کرد  
و آن شوق مرموز را در صدایش  
او را می‌بینم



تا در وسعت آبی وجودش  
 بالهای عشقم را به پرواز درآورم  
 تا در جنگل ژرف و سبز میعاد او  
 تجربه عصیان و رویش باشم.

• • •

شب از راه می‌رسد  
 با بغلی از ابر و باد  
 اتاقم در غلظت تاریکی فرو می‌رود  
 - چراغ روشن می‌کنم -  
 صندلی اندیشه‌هایم را کنار پنجره می‌کشم ،  
 بر صندلی اندیشه‌هایم تکیه می‌دهم  
 و به تماشای رقص تند باران در پشت پنجره می‌نشینم  
 صندلی اندیشه‌ها را تکان می‌دهم  
 باران دیوانه‌وار در آغوش شب می‌رقصد  
 و ریشه‌های درختان از هیجان آب  
 در زیر خاک متورم  
 و شب ادامه دارد  
 به رقص تند باران در شب نگاه می‌کنم  
 درختان در آهنگی تند فریاد می‌کشند  
 صندلی اندیشه‌ها را تکان می‌دهم  
 باران از رقص می‌ایستد  
 و دستی نامرئی پنجره صبح را می‌گشاید  
 و گلدان خورشید را بر آن می‌گذارد  
 از صندلی اندیشه‌هایم بلند می‌شوم

## از، سارا کهن

این زن که شلاق می‌خورد به سادگی،  
 جرمش برهنگی است.  
 و آن دیگری جرمش گفتن آری است  
 به لحظه‌ای خلوت و هماغوشی  
 چشمان او آرام  
 در انتظار سنگ، خیره مانده است.

آن که می‌زند شلاق،  
 و آن که سنگ می‌زند به عزم نابودی  
 خود در حسرتی عظیم؛  
 يك لحظه برهنگی  
 خلوت و هماغوشی!

# آب

چشم‌هایت

تلاقی دریاست

با آسمان

در کاکل زمین

در نگاه عشق

خاک دشت دیده‌ات

سبز

زرین

به عشق توست

— مگر —

که هر سپیده می جهد

به بام

نازنین!

به پاسبان نگر

به واعظان

به عشق کن یقین.

نیمه در کمر

به تماشایش  
آسمان  
از آفتاب گسست ،  
شب

در خیال هیئت گیسویش  
خوبشتن بگسلید  
و آشفته سر  
به عشق پیوست ،

عطر رؤیاست  
پیچش تنش -  
از اینگونه اش بخواه ؛  
نه ویرانی

# تصویری کشف و غیر واقعی از ایران

میقرا

سال پیش کتاب «هرگز بدون دخترم» نوشته بتی محمودی توسط انتشارات Bonnier به زبان سوئدی به چاپ رسید. این کتاب روز به روز خوانندگان بیشتری یافته، محبوب تر می‌شود. من در قطار زیرزمینی افراد را در حال خواندن این کتاب می‌بینم و مردم به محض آنکه از ایرانی بودن من آگاه می‌شوند، نظر مرا درباره آن می‌پرسند. همکاران، آشنایان و حتی پزشک درمانگاه ناحیه (پزشک زن) با اشتیاقی بسیار در مورد کتاب با من صحبت می‌کنند. آنها نظر مرا می‌پرسند و پاسخ من غیرمنتظره و بحث برانگیز می‌شود؛ کتابی است مزخرف که تصویر نادرستی از واقعیت می‌دهد.

چنانچه گویی جواب غلط به یک سؤال امتحانی داده باشم. در امتحان مردود می‌شوم. آنها متعجب می‌شوند که چگونه می‌توانم چنین نظری نسبت به توصیف یک زن از ستمکشیدگی زن در ایران داشته باشم. آیا نمی‌توانم کمترین همدردی نسبت به خواهرم حس کنم؟ طرفدار چه کسی هستم؟ چرا علی‌رغم آنکه به اپوزیسیون تعلق دارم، آنچه را که در کشورم می‌گذرد، انکار می‌کنم؟

نگاهی دقیق‌تر به کتاب بیندازیم؛ همسر امریکایی یک پزشک ایرانی موفق که از ۲۰ سال پیش ساکن امریکاست، برای دیدن خانواده شوهر همراه وی به یک سفر دو هفته‌ای به ایران می‌رود. آنها دختر چهارساله خود را نیز به همراه می‌برند. زمان، سال ۱۹۸۴ است و شوهر که از رژیم ایران حمایت می‌کند و کشورش را در جنگ و بدبختی می‌بیند، مصمم می‌شود که در ایران سکونت گزیند و در آنجا به کار پردازد. همسر امریکایی می‌خواهد به امریکا برگردد ولی شوهرش آن را نمی‌پذیرد. مشکل اینجاست، که او نمی‌تواند بدون اجازه

شوهر، دخترش را با خود به امریکا برد. وی ناگزیر می‌شود علی‌رغم میل خود در ایران بماند و تازه پس از ۱۸ ماه موفق می‌شود دخترش را برداشته (در حقیقت بدزدد) و به‌طور غیر قانونی کشور را ترک کند. او و دخترش از راه کوه به ترکیه می‌روند و سپس به امریکا برمی‌گردند و وی در آنجا به‌کمک یک نویسنده کتاب «هرگز بدون دخترم» را می‌نویسد.

چنین داستانی چندان دور از ذهن نیست، به‌عکس، هزاران ایرانی متعصب صاحب تحصیلات عالی پس از انقلاب به ایران برگشتند. آنها با رژیم همکاری کرده، همچنان از همه قوانین و سنتهای متحجر رژیم حمایت می‌کنند. آنچه موجب عکس العمل من می‌شود، آن تبختری است که در سراسر کتاب به‌چشم می‌خورد. آدم بی‌یاد یک مستعمره‌چی می‌افتد که در سفر به مستعمره‌اش به همه چیز و همه کس با نظر تحقیر می‌نگرد. یک بخش از کتاب چنین شروع می‌شود «یک بار در سال همه در ایران حمام می‌کنند». در ۱۴ جا در کتاب، از کثافت و افراد کثیف صحبت شده است. به اینجا توجه کنید: «وی به‌نحو خارق العاده‌ای بوی گند می‌داد، حتی به نسبت ایرانی بودنش». پتی محمودی توصیف می‌کند که چگونه کمبود وسایل راحتی اعصابش را خرد می‌کرد و تا چه حد یافتن یک بوقلمون لاغر برای روز «عید شکرانه» Thanksgiving دشوار بود. وی از اوقات تلخی خود از بابت نیافتن کاغذ روغنی و قالب کیک سخن می‌گوید. این برای خانم امریکایی یک فاجعه است. یک خانم امریکایی که با پزشکی ازدواج کرده که «درآمد سالانه‌اش ۱۰۰ هزار دلار است و صاحب یک خانه پر از مبلمان گرانتیست و ۲ ماشین است». تنها کثافت و عدم بهداشت و کمبود اجناس نیست که خانم امریکایی ما را خشمگین می‌سازد، بلکه خود مردم هم وضعیت بهتری ندارند. وی خواهر شوهرش را که مدتی در خانه‌اش زندگی می‌کنند «جادوگر» خطاب می‌کند، خویشاوندان شوهر آدم‌هایی وحشتناکند، زنان خانواده، افرادی بی‌تمدن‌اند، آشپزخانه‌های‌شان کثیف است. آنها زنان خانه‌داری هستند تنبل و بی‌مبالات. آنها «اهمیتی به این مسأله نمی‌دهند که با او انگلیسی صحبت کنند». آنها «توجهی» به او ندارند.

ولی چند نفر پذیرفته می‌شوند. چه کسانی؟ بله، «آدمهایی  
 فوق‌العاده و با محبت که دوست داشتند متعمدانه زندگی کنند و با آنکه  
 متولد این کشور شدند، کاملاً امریکایی زندگی کردند» و این نوشته

هیاهوی گلاسنوست

ویدانه زمان شوروی

آزاده آزاد



میخائیل گورباچف در بیست و هفتمین کنگره حزب کمونیست شوروی (۱۹۸۵)، تابلویی خیره کننده از معایب کشور و پیشنهادات اصلاح طلبانه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خود ترسیم کرد، اصطلاح روسی طرحها و اقدامات گورباچف - گلاسنوست (آزادی بیان) و پرسترویکا (بازسازی) - به گوش همگان آشناست. [۱] پرسترویکا به معنای دگرگونی رادیکال همه بخشهای به اصطلاح زیربنایی جامعه و در درجه اول اقتصاد آن است. گلاسنوست، که در واقع راهگشای پرسترویکا است، شامل دمکراتیزه کردن محدود نهادهای اجتماعی، سبکتر کردن بار سانسور، آزادتر کردن زندگی فرهنگی و سرزنده تر کردن نوین مطبوعات است. مهمترین جنبه بینش گورباچف آگاهی وی از آن است که اصلاح اقتصادی نمیتواند جدا از درک و اصلاح دستگامهای سیاسی و حل مسائل فرهنگی و اجتماعی و فردی صورت گرفته، همه قلمروهای سیستم باید در پیوند با یکدیگر تجزیه و تحلیل و همزمان با هم اصلاح گردند. با این وجود، بخش ناچیزی از سخنرانیها و نوشتههای وی مستقیماً به زنان مربوط می شود. او در کتاب ۲۵۴ صفحه‌ای اش به نام «پرسترویکا»، تنها یک صفحه و نیمی را به زنان، آنها تحت عنوان «زنان و خانواده»، اختصاص داده، می گوید:



«... ما در طی سالهای تاریخ دشوار و قهرمانانمان، توجه کافی نسبت به حقوق ویژه زنان، به نیازهای آنان به عنوان مادر و اداره‌کننده امور کانون خانواده، و نیز نسبت به نقش حیاتی آنان در زمینه تربیت کودکان، مبذول نداشته‌ایم. زنان، از آنجا که درگیر تحقیقات علمی بوده، گرفتار فعالیتهای خلاقه‌اند، در حیطه کار ساختمانی، در تولید و در خدمات کار می‌کنند، دیگر وقت کافی برای اجرای مسئولیتهایشان در خانه - پرداختن به کار خانه، بزرگ کردن کودکان، ایجاد یک جو خانوادگی خوب و خوش - ندارند، ما بدان پی برده‌ایم که کم‌دوامی پیوندهای خانوادگی و سستی در قبال مسئولیتهای خانوادگی بخشاً منشاء بسیاری از مسائل مربوط به رفتار کودکان و جوانان، مسائل مربوط به حیطه اخلاق، فرهنگ، و تولید است. ... در حال حاضر، در چارچوب پرسترویکا، ما به دنبال یافتن راهی برای رفع این اشکال هستیم. بدین جهت است که اینک بحثهای حادی در مطبوعات، در سازمانهای عمومی، در سر کار یا در خانه ترتیب داده شده تا بینیم برای اینکه زنان دوباره امکان وقف خود را به مأموریت صرفاً زنانه‌شان نیز داشته باشند چه باید بکنیم. مسئله دیگر اشتغال زنان در کارهای دشوار و حتی خطرناک برای سلامتی‌شان است. این در واقع میراث جنگ است، جنگی که در طی آن تعداد سرسام‌آوری از مردان کشته شدند و این موضوع ما را در برابر کمبود شدید نیروی کار در همه حوزه‌های تولید قرار داد. ما اینک به طور خیلی جدی توجه خود را معطوف این مسئله کرده ایم.» (منبع ۱۰، ص ۱۱۷).

شبهه ای از شوراهای زنان آنان را با دمکراتیزه شدن زندگی اجتماعی آشنا کرده، به پیاده کردن تدریجی پرسترویکای زنان کمک می‌کند. این شوراها، کوششهایی در جهت باب کردن کار در منزل و کارهای نیمه وقت و متغیروقت flexi-time برای مادوانی که بچه‌های کوچک دارند انجام داده‌اند (منبع ۱۴، ص ۱). بدین ترتیب، «انقلاب از بالای» گورباچف برای زنان مترادف با تقویت نقشهای سنتی آنان در خانه، محدود کردن شرکتشان در کارهای مزدی، و استحکام خانواده است.

زنان شوروی در متن آزادی بیان عقاید چه واکنشی نسبت به این بازسازی پدرسالاری نشان خواهند داد؟ از آن مهمتر چرا تاکنون، برخلاف اقلیتهای ملی، روشنفکران و هنرمندان، صدایی از آنها در رابطه با مسائل ویژه‌شان در نیامده است؟ و بالاخره، آیا گلاسنوست سی تواند امکان پیدایش ادبیات و جنبش فمینیستی را در شوروی فراهم آورد؟ پاسخ به این سؤالات، و یا بهتر بگوییم، حدسیاتمان درباره آنها، تنها با بررسی موقعیت زنان در قلمروهای عمومی و خصوصی و در ایدئولوژی و فرهنگ غالب بر جامعه شوروی ممکن است. در طی این بررسی می‌توانیم به تدریج هم به انگیزه و ماهیت پرسترویکای زنان پی برده، وسعت پذیرشش را از جانب آنان حدس بزنیم، و هم به عواملی که فعلاً مانع بروز صدای جمعی زنان است واقف شویم. در این رابطه می‌خواهم قبل از هر چیز یادآور شوم که بیش از ده سال پیش، یعنی در اواخر سالهای خفگان و رکود برژنفی، اولین نطفه‌های یک جنبش آزادیبخش زنان شوروی بسته شد و بعد در عرض یکی دو سال توسط مقامات رسمی سانسور و ترور رهبری پیشین در بطن «مام روسیه» خفه گردید. در نتیجه زنان شوروی برخلاف اقلیتهای ملی و مذهبی و دیگر معترضین که سازمانهای متشکل خود را از سالها قبل حفظ کرده، در متن گلاسنوست امکان روآمدن یافته‌اند، فاقد هر نوع سازمان مستقل خود بوده، مدت زمانی طول خواهد کشید تا دوباره بتوانند دور هم جمع شده، دست به اعتراضهای جمعی بزنند. این اولین دلیل سکوت فعلی زنان شوروی است.

### جنبش فمینیستی قبل از گلاسنوست

در ماه سپتامبر ۱۹۷۹، گروهی از زنان لنینگراد به منظور انتشار یک نشریه غیررسمی و زیرزمینی (سامیزدات) ویژه زنان دور هم جمع شدند. [۲] مدتی بعد، برای اولین بار در تاریخ اتحاد شوروی، ده

نسخه از يك آلماناک فمینیستی به نام «زنان و روسیه» که حاوی شواهد، مدارک، اشعار و غیره بود، آماده و پخش گردید. مبتکر و ویراستار این آلماناک نویسنده و شاعری است به نام تاتیانا مامونووا. وی در سالهای دهه ۱۹۷۰، پس از آنکه نتوانست اشعارش را در روزنامه های رسمی به چاپ برساند، به جنبش هنرمندان ناسازگار پیوست. انتظار تاتیانا بر آن بود که در این جنبش وسعت دید و مخالفت با هر نوع امتیاز و تبعیض را بیابد. ولی خیلی زود دچار سرخوردگی شد؛ عده ای از مردان به اصطلاح مترقی عضو جنبش بر آن شدند که از لابلای نوشتههای این زن بیش از حد نوعی به اصطلاح حقارت زنانه برمیخیزد، و بدین دلیل تصمیم گرفتند از «همدردی» با وی دست شویند. در واقع، آنچه که مامونووا را به سوی فمینیسم و ویرایش آلماناک «زنان و روسیه» سوق داد، نه تنها اعتقادش به وجود انقیاد زنان شوروی در تمام سطوح جامعه و فرهنگ رسمی، که از دست دادن توهمش نسبت به فرهنگ الکتروناتیو، و برخوردار نبودن از حمایت هنرمندان غیر رسمی و طردش از جانب جنبش معترضین بود. علاوه بر آن، آشنایی بعدیش با دیپلماتهای خارجی و دسترسیاش به مطبوعات غربی، که او را به اهمیت و جدی بودن جنبش دمکراتیک زنان واقف ساخت، نقش قابل ملاحظه‌ای در شکل گرفتن آگاهی فمینیستی او داشت.

تاتیانا مامونووا، مارینا اولیانووا، ناتالیا مالت سوا، و بسیاری دیگر از زنان روسی که قبلاً در جنبش معترضین فعالیت داشتند احساس کردند که يك آلماناک می‌تواند به همه زنان کمک کند تا تجربیاتشان را با یکدیگر در میان گذاشته، مشکلات و مسائل مشترکشان را دریابند. آنان معتقد بودند که از این راه می‌توانند موقعیت زبردست و اسفناک زنان روسیه و دیگر جماهیر شوروی را در خانواده، در محل کار، در کلینیکها و زایشگاهها بررسی کرده، به مبادله افکار درباره کیفیت زندگی خود و کودکانشان پردازند. ولی به محض پخش ده نسخه اول آلماناک شماره يك، که هر کدام جداگانه تایپ شده بود، مامونووا از جانب ك.گ.ب. فرا خوانده شد و سرکوب بقیه نویسندگان این نشریه نیز شروع شد. بهزودی انتشار هر

نوع نشریه فمینیستی ممنوع شد. نسخه‌های شماره‌های آلماناک، که هر دو ماه یکبار برون می‌آمد، ضبط شده، دولت برژنف هر چه در قدرت داشت برای خاموش کردن فمینیستها به کار برد. در عرض دو سال بعد، به تدریج چهار تن از بنیانگزاران آلماناک به خارج از کشور تبعید شده، بقیه آنان یا محکوم به حبسهای طولانی مدت شدند و یا روانه بیمارستانهای روانی، در کنار سرکوب فمینیستها توسط ک.گ.ب.، رسانه‌های همگانی شوروی چاپ آلماناک را نادیده گرفته، هرگز نه نامی از این نشریه بردند و نه از فمینیستهایی که در آن مطلب نوشته بودند. دولت شوروی نیز هرگز در نزد عامه با ایده‌هایی که در آلماناک بیان شده بود درگیر نشده، وجود آن را نیز به اطلاع مردم شوروی نرسانید.

فمینیستهای شوروی با مخالفت و اعتراض جنبش معترضین نیز مواجه شدند. آنان در واقع معترضین درون جنبش مردسالار معترضین شوروی بودند. مامونوا می‌نویسد:

«به عنوان اولین نمایندگان فمینیسم نوین در روسیه، ما ناچار بودیم نه تنها با عدم درک و مخالفت مقامات دولتی، که با عدم درک و مخالفت جنبش معترضین نیز مقابله کنیم. ضربه خوردن از کسانی که فکر می‌کردیم دوستانمان هستند سخت تر است. دیروز من برای حقوق نقاشان غیر رسمی در کنار رفقایم مبارزه می‌کردم، و امروز آنان پشت سر من شایعه‌هایی درباره آلماناک ما و به‌خصوص درباره شخص من، که مبتکر این پروژه بودم، پخش می‌کنند. اول از همه، سروصدا پیچید که من «دشمن کلیسا» هستم، که این يك کینه توزی عمدی است، زیرا مذهب ارتدکس در میان جنبش معترضین وزنه سنگینی دارد... بر اساس سروصدای دیگری که برپا شده است و تخم نفاق میان ما می‌باشد، من تنها به فکر چه شباهت هستم از دیگران ماه‌انه

قط پلیس نیست که یقه شوهرم را گرفته،  
ان نوین؟) نیز به منظور متقاعد کردن وی به  
همین کار را می‌کنند.» (منبع ۱۸، ص ۲۶-)

مخالفتها و خصومت‌های رسمی و غیر رسمی، علی‌رغم همه این‌ها

بسیاری از شکایات و اعتراضاتی که در آلماناک «زنان و روسیه» بیان شده، در سراسر اتحاد شوروی عموماً موضوعات مورد بحث زنان بوده و هست؛ اینان وقتی با همسایگان و دوستانشان دور هم جمع می‌شوند، بجز در مورد اعتیاد به الکل و لاپالیگری شوهرانشان، مشکلات پیدا کردن شیرخوارگاه و مهد کودک، نگرانی بر سر استانداردها و کیفیت زایشگاهها و بیمارستانها و مدارس، خستگی مفرطشان به دنبال روزها و شبها کار در بیرون از خانه و در داخل آشپزخانه به ندرت از مسائل دیگری سخن می‌گویند. در این رابطه، انتقاد فمینیستها نمی‌توانست دلیل اصلی تعقیب و حبس و تبعیدشان باشد. آنچه که در نوشته‌های اینان دولت برژنف را به وحشت انداخت، همانا صحبت از ایجاد «سازمان مستقل زنان» بود. در جامعه‌ای که همه سازمانها و گروه‌بندیها، و حتی ارگانهای دولت، تحت تسلط حزب کمونیست و ایدئولوژی و برنامه‌های آن قرار دارد، مقولاتی این چنین کاملاً مخرب تلقی می‌شود، و ابدأ بعید نیست که دولت گورباچف هم، در صورت پاگرفتن مجدد پنداره سازمانهای واقعاً مستقل زنان، برخورداردی خصمانه، همانند آنچه که در قبال مطالبات اقلیتهای ملی دارد، نشان دهد؛ چرا که تسلط حزب کمونیست بر سازمانها و گروه‌بندیهای اجتماعی-سیاسی و فرهنگی در قالب طرحهای گلاسنوست و پرسترویکا به سؤال کشیده نشده است.

فمینیسم شوروی هم با جریانات کلی جنبش آزادیبخش زنان اروپا و آمریکا تفاوت زیادی دارد و هم با فمینیسم کلنتای و یا سالهای قبل از انقلاب اکتبر، ویژگی این فمینیسم در فریادهای پر از درد و پر از خواست است، در افشای تلخ به هیچ و پوچ بدل شدن زحمات و موفقیت‌های زنان شوروی است، در انکار پر از خشم تهمتهایی است که از زمان پیدایشش بدان نسبت داده اند. انتقادی که بر نوشته‌های فمینیستهای شوروی وارد است، نبود يك بررسی انتقادی است؛ هیچ تحلیلی از دلایل تضييع حقوق زنان و تبدیل مقارن رژیم پدرسالاری معمولی جامعه به يك فضای احلیل‌سالاری و زن‌ستیزانه به دست داده نشده است. انتقاد دیگری که بر این فمینیسم وارد است، بازگشت جناحی از آن به عناصر ارتجاعی عرفان مسیحیت است. دو شماره اول

آلماناک، حمله به پدرسالاری ستمگر را در کنار نوشته‌های پدرسالاری در مدح حضرت مریم و «پاکدامنی» قرار می‌دهد.

در واقع، جنبش فمینیستی اخیر شوروی شامل فلسفه‌ها و انشعابات مختلفی بود؛ یک جناح چپ بود، که مامونووا و الیانووا جزء آن بودند، به اضافه یک گرایش ناسیونالیستی ویژه جناح راست، که زنان ارتدکس روسی را در برمی‌گرفت. در نتیجه، با وجود آنکه قصد آلماناک فمینیستی فراهم کردن میدانی برای بیان انواع گوناگونی از عقاید بود، نقطه نظرها و شخصیت‌های متفاوت نویسندگان آن سازش ناپذیر نمودار شد. به طوری که در سال ۱۹۸۰ به شکل دو گروه متفاوت منجر شد. یک گروه به انتشار آلماناک «زنان و روسیه» ادامه داد، گروه دیگر، روزنامه «ماریا» را منتشر کرد. زنانی که کلوب و روزنامه «ماریا» (به یادبود حضرت مریم) را بنیان گذاشتند، مسیحیت را منبع و حامی فمینیسم‌شان می‌دیدند، و خیلی بیشتر از گروه مامونووا طرفدار پیدا کردند. از سوی دیگر، فمینیست‌های آلماناک معتقد بودند که کلیسا دشمن زنان بوده، پذیرفتن تجدید حیات کلیسای ارتدکس برایشان دشوار است. به عقیده مامونووا امکان این هست که برخی از زنان از طریق کلیسا به فمینیسم روی بیاورند، لیکن اکثریت زنان شوروی غیرمذهبی بوده، غیرمذهبی باقی خواهند ماند؛ مسیحی‌کردن جنبش فمینیستی زنان شوروی را از مسیر واقعی مبارزاتشان به در کرده، آنان را از خود بیگانه خواهد کرد. این تطبیق سریع گروه وسیع‌تر فمینیست‌ها با کلیسای ارتدکس در تضاد آشکار با توسعه ناسازگاری متقابل مذاهب پدرسالاری و رادیکال فمینیسم در غرب قرار دارد. دلیل چنین وضعی آن است که احترام به کلیسا نه تنها در میان جنبش معترضین، که در اقلشار وسیع روشنفکران شوروی نیز ریشه دارد. به عنوان مثال الکساندر سولژنیتسین در نامه‌ای که به اعضای گروه «ماریا» نوشت، نسبت به جنبش آنان اظهار همدردی کرده، اذعان داشت که گرایش مذهبی گروه، آنان را از اساس از «فمینیسم سطحی غربی» جدا می‌کند (منبع ۱۹، ص ۱۰۱). در نتیجه، در جایی که هویت مذهبی گروه «ماریا» باعث پذیرش «فمینیسم» در میان جماعت معترضین شده، هویت

ضدمذهبی زنان گروه آلماناک و دفاعشان از ایده‌های سوسیالیستی، آنان را به «فمینیسم سطحی غربی» نزدیکتر می‌کند.

اعضای گروه ماریا با سقط جنین و روابط جنسی بیرون از ازدواج مخالف بوده، آن را مغایر با قانون الهی می‌دانند، حال آنکه مامونووا و مالت سوا از جنسیت آزاد زن سخن گفته، سقط جنین را يك حق غیر قابل انکار زن می‌دانند و کلاً در جستجوی درک این مطلب هستند که چگونه جامعه بینشهای ما را در مورد روابط شخصی‌مان شکل می‌دهد. ناگفته نماند که گذار ناگهانی از ترون وسطی به سوسیالیسم، بدون طی کردن يك مرحله دمکراسی بورژوآیی و لاییک، بدون شك منشاء بسیاری از جنبه‌های خلاف متعارف این جنبش است.

با همه اینها، نقاط مشترکی نیز میان دو گروه آلماناک و ماریا وجود دارد: مخالفت با زنجیر کردن زنان به کارهای خانگی و ایستادنهای پایان ناپذیرشان در صف خرید، مخالفت با استبدادی بودن نهاد خانواده در شوروی، و تأکید بر آفرینش روابط نوین و برابر میان زن و مرد، حمله به معایب مردان مانند اعتیاد به الکل، فحاشی، انتقاد از رفتار غیرمسئول پدران و عدم حساسیت شوهران، اعتقاد به اینکه زنان، به خاطر تجربیات خاص زندگی‌شان خصوصیات معنوی چون نوعدوستی و صلح طلبی و مخالفت با قدرت‌ورزی دارند که برای جامعه ارزش زیادی دارد، باید با یکدیگر همکاری کرده و يك آوای اجتماعی و سیاسی جدا از مردان داشته باشند. از اواخر سال ۱۹۸۰ به بعد، این دو گروه در خارج از شوروی نه با یکدیگر همکاری داشته‌اند و نه حتی هیچگونه تماسی. هر دو از ادامه تماس با زنانی که پشت سر گذاشته بودند سخن می‌گفتند، و برای مدتی توانستند حضورشان را در شوروی حفظ کنند. معه‌ذا، فعالیت اکثر فمینیست‌ها در مقابل سرکوب سبانه ك.گ.ب. کاهش پیدا کرد و به تدریج قدرتشان رو به زوال رفت. گرچه فمینیسم موفق به جمع آوری نیروی کافی در اتحاد شوروی به منظور تحمل سیل سرکوب ك.گ.ب. نشد، به نظر می‌رسد که تأثیر دیرپایی بر جنبش معترضین داشته است. از این پس برای مردان این جنبش مشکل‌تر است که درباره به قول خودشان «جنس ضعیف» برخورد از بالا داشته باشند؛ و برای

زنان نیز به عهده گرفتن نقشهای فعالتر و چشمگیرتر در جناح مخالف و مطرح کردن مسائل فمینیستی آسانتر خواهد بود. با این وجود، هدف آلماناک - برقراری ارتباط با دیگر زنان شوروی بود و نه اصلاح جنبش معترضین - و از این نقطه نظر کارشان چندان موفقیت آمیز نبوده است.

هنوز هم که بیش از چهار سال از گشایش فضای سیاسی و آزادی بیان و مطبوعات در شوروی می‌گذرد، زنان شوروی از ظهور و افول این جنبش اخیر فمینیستی در کشورشان بی‌خبرند. آزادی مطبوعات بدانگونه که در غرب می‌شناسیم تحقق پیدا نکرده است. عدم دسترسی مردم به مطبوعات غربی باعث شده که زنان شوروی با ادبیات فمینیستی غرب و جهان سوم کوچکترین تماسی نداشته باشند، و در نتیجه نتوانند شرایط ناپسامان زندگی خود را در پیوند با زنان جوامع دیگر و به ویژه در چارچوب توضیحات و تئوریهایی که از تجربه خود زنان برمی‌خیزد و عاری از ستمگری مردانه است تجربه کنند. این عامل دیگر سکوت و سکون زنان شوروی است.

### شرایط زندگی زنان شوروی

آنچه که فمینیستهای شوروی در نوشته‌هایشان آورده‌اند بازتاب جامعی است که به نام اعطای آزادی به زنان فقط بار مسئولیتها و تبعیضات بیشتری را بر آنان تحمیل کرده است. در واقع، با آنکه اکثریت بالاتفاق زنان اتحاد شوروی، به پیروی از رهنمود مارکسیستی «بازگشت تمامی جنس مؤنث به تولید اجتماعی» به مثابه تنها شرط آزادی زن، در تولید و خدمات اجتماعی کشورشان شرکت کرده، از استقلال اقتصادی برخوردارند، لیکن این امر نه به معنای برخوردار بودن آنان از برابری شرایط کار اجتماعی و دستمزد با مردان است، نه به معنای شرکت مردان در خانهداری و بچه‌داری و یا سوسپالیزه بودن این نوع کارها، و نه به معنای آزادی جنسی و تولیدمثلی جنس مؤنث. زنان شوروی در تولید و خدمات اجتماعی عموماً به کارهای زیردست و کم درآمد اشتغال دارند؛ مسئولیت انحصاری کارهای مجانی و



نامرئی خانگی که با وسایل ابتدایی وقتگیر و انرژی‌زدا صورت می‌گیرد بر دوششان سنگینی می‌کند؛ کارهای حمل و زایمان‌شان [۲] در بدترین شرایط بهداشتی و روانی و تحت کنترل سیاستهای جمعیتی دولت یا ملاحظات مذهبی مردان در جماهیر آسیایی و جنبش معترضین انجام می‌گیرد؛ به علت نبود آموزش امور جنسی و کمبود تنگ آور وسایل پیشگیری از حاملگی بالاجبار متحمل سقط جنینهای متعدد که سلامتی‌شان را به خطر می‌اندازد می‌شوند، در جماهیر مسلمان نشین به هنگام انعقاد ازدواج مورد خرید و فروش قرار می‌گیرند؛ بسیاری تن به فحشا می‌دهند؛ اگر مورد تجاوز جنسی قرار بگیرند با پیشداوریهای زن‌ستیزانه مردم روبرو می‌شوند؛ زندگی جنسی‌شان در نارضایتی و «سرد مزاجی» خلاصه می‌شود؛ و بالاخره منسوخترین مفاهیم «زنانگی» را که در فرهنگ و ایدئولوژی پدرسالاری رسمی و غیررسمی تبلیغ می‌شود درونی کرده‌اند.

## کار مزدی اجتماعی

زنان شوروی بیش از ۵۱ درصد نیروی کار جامعه را تشکیل می‌دهند. این رقم از یک حداقل ۲۹ درصد در تاجیکستان که اکثر روستایی و مسلمان‌نشین است، تا به یک حداکثر ۵۵ درصد در جمهوری بالتیکی لاتویا که شهرنشین و صنعتی است می‌رسد (منبع ۲۴، ص ۱۱۱۷). به علاوه، زنان شوروی در تمام عمرشان کار کرده، در دورانی که فرزندان‌شان در حال رشد هستند مرخصی طولانی مدت از کار نمی‌گیرند، و بالاخره، اکثریت بالاتفاق آنان تمام وقت کار می‌کنند؛ به‌طور متوسط ۴۱ ساعت در هفته.

معهدا، این میلیونها زن شاغل به‌چوچه به‌طور مساوی در سراسر همه بخشهای اقتصاد پخش نشده‌اند. اول آنکه، از میان ۶۵۰۰ نوع کاری که در شوروی آمارگیری شده، اشتغال زنان در ۵۰۰ قسم آن به پهنه به‌خطر افتادن امکان حاملگی ممنوع شده است (منبع ۸، ص ۱۲۸۴). محدودیتهای قانونی در مورد کار شبانه‌زنان و حداکثر باری که می‌توانند حمل کنند نیز وجود دارد، هیچ یک از این ممنوعیتها

رعایت نمی‌شود؛ ولی مسئله آن است که هر نوع محدودیت قانونی در احراز هر نوع اشتغال، تبعیض جنسی آشکاری است که آزادی انتخاب فردی زنان را محدود کرده، آنان را در مقوله‌های محدودی از مشاغل متمرکز ساخته، از این راه باعث گسترش بیشتر تقسیم کار میان زن و مرد می‌شود. دوم آنکه، زنان شوروی به میزان بسیار وسیعی در صنایع سبک و خدمات متمرکز شده‌اند. علاقه رژیم شوروی به استخدام زنان در مشاغل بخش تجاری از آن جهت است که این مشاغل، که اغلب به تخصص کمی نیاز دارند، تلاشهای کمتری طلبیده، به زنان امکان به کار بردن انرژی بیشتری در کار خانگی‌شان می‌دهد. خود زنان نیز برای «فائق آمدن» بر دشواریهای زندگی روزانه‌شان به این مشاغل روی می‌آورند. در بخش تجاری کارفرمایان نسبت به زنانی که به علت مسئولیتهای خانوادگی دیر به سر کار می‌رسند و یا زنانی که به دزدی محصولات (در صورت کار در مغازه) دست می‌زنند، «مسهله کاری» می‌کنند. دزدیهای زیادی، به ویژه در مراکز ارزاق، انجام می‌گیرد، و در درجه اول دزدی ودکاء، بسیاری از زنان با اشتغال به این مشاغل امکان تصاحب کالاهای مصرفی را چه برای استفاده مستقیم و چه برای فروش مجدد برای خود فراهم می‌کنند - کالاهایی چون مواد غذایی که مجاری رسمی نمی‌توانند به مقدار کافی در دسترس عموم قرار بدهند (همانجا، ص ۲۸۲). در بخش خدمات نیز درصد معلمان و پزشکان زن خیلی بالاست، و دستمزد و اعتبار اجتماعی‌شان به همان میزان خیلی پایین، سوم آنکه، زنان از مشاغل مکانیزه، فنی تخصصی و سطح بالا، و کارهای اداری پرمسئولیت و واجد قدرت تصمیمگیری و حقوق مکفی و اعتبار اجتماعی به دور نگهداشته شده‌اند؛ و حقوق آنان به طور متوسط فقط ۶۵ تا ۷۵ درصد حقوق مردان است (منبع ۲۰، ص ۱۲). زنان اقلیتی از مدیران مدارس متوسطه، استادان دانشگاه، جراحان، قضات، و مدیران مؤسسات اقتصادی (یعنی کارهایی با حقوق بالا) را تشکیل می‌دهند؛ هر چه سطح مسئولیت کارها بالاتر می‌رود زنان نامرئی‌تر می‌شوند. پایین بودن میزان شرکت زنان شوروی در کارهای پرمسئولیت اداری و دانشگاهی، نظر به اینکه آنان ۵۹ درصد

متخصصین واجد تحصیلات عالیہ را تشکیل داده، تحصیلکرده‌تر از مردان‌اند، غریب می‌نمایند. اشکال در آن است که آنان یا در رشته‌هایی که به کارهای کم‌مزد منتهی می‌شود اسم نویسی می‌کنند و یا خیلی اوقات سطح بالای تحصیلات و کارآموزی‌شان در اشتغال آنان منعکس نمی‌شود؛ ۴۰ درصد زنان واجد تحصیلات عالیہ، در مقایسه با فقط ۶ درصد از مردان متخصص و تحصیلکرده در مشاغل کار می‌کنند که یا اصلاً تخصصی نمی‌طلبند و یا در سطح پایین تخصص است (منبع ۲۴، ص ۱۲۲). در نواحی روستایی نیز، وسیع‌ترین گروه زنان شاغل کارگران روزمزد کشاورزی هستند که کارشان یدی، فصلی، با سطح پایین تخصص و اغلب کمرشکن بوده، تابع کار ماشینهای کشاورزی است که تماماً تحت تسلط مردان قرار دارد. اکثریت بالاتفاق کارگران مزارع مرد بوده، امکان ترفیع زنان روستایی به‌دلیل ۵۵ ساعت در هفته کار در خانه و برخوردهای تبعیض‌گرایانه مردان در محل کار بسیار محدود مانده است. این زنان از این امر آشفته‌اند که علاوه بر کار در شرایط اسفناک، خود را آماج برخوردهای خشونت‌آمیز و وقیح سرکارگران و کارفرمایان مرد هم می‌یابند و به شدت خود را بی‌قدرت احساس می‌کنند (منبع ۱، ص ۱۸۸).

پیشرفت غریب اقتصاد دولتی شوروی، با تکیه مردسالاری‌اش بر گسترش صنایع سنگین و تکنولوژی فضایی و با انگیزه توسعه‌طلبانه‌اش به رشد صنایع نظامی... که تحت رژیم گوریباچف به تدریج در حال تضعیف است... طوری عمل کرده که کار در این بخشهای اقتصادی به اصطلاح اساسی (که «مردانه» باقی مانده) از اجر و پاداش خیلی بیشتری از بخشهای دیگر برخوردار است. (۴) دلیل تمرکز افزاینده زنان در تدریس، طبابت، کارهای دفتری و خدماتی معمولی، مددکاری اجتماعی و فرهنگی، صنایع سبک و تولید کالاهای مصرفی، آن است که تحت تأثیر روابط و فرهنگ مردسالاری مردم و مقامات شوروی، نقشهای سنتی زنان در کارهای خانگی، پرستاری، آموزش و پرورش و تغذیه و بزرگ کردن کودکان و خدمت به شوهر تا سطح کارهای اجتماعی نیز گسترش و تعمیم یافته است. با «زنانه شدن»

کارهای اجتماعی مربوط به بهداشت و آموزش و تغذیه و رفاه اجتماعی، این مشاغل به نوبه خود تحت تأثیر همان فرهنگ و روابط، **بی ارزش و ثانوی و غیر تولیدی** تلقی گشته، از امتیازات مالی و اجتماعی کمتری برخوردار می‌شود.

مسئولیت‌های خانگی سنگین زنان شوروی انعکاس‌های آشکاری در شرکت آنان در زندگی اقتصادی (و سیاسی) دارد. زنان به جای آنکه مشاغل‌شان را بر پایه مانع‌ستیزی، علاقه، پاداش‌های مادی یا ساختار يك مشی حرفه‌ای انتخاب کنند، مجبورند که راحتی، نزدیکی به خانه و خدمات عمومی، و دسترسی به تسهیلات نگهداری از کودکان را مینا قرار دهند. بسیاری از زنان در سر کار نگران مسئولیت‌های خانگی بوده، بدین لحاظ اغلب مشاغلی را برمی‌گزینند که مستلزم تلاش فکری کمی باشد. در صورت وقوع دردسری در خانه، از زن است که انتظار می‌رود از سر کار غیبت کند. زنانی که مشاغل وقتگیری را به عهده دارند، بردن کار به خانه و صرف اوقات اضافی در جلسات عمومی (یا سیاسی) را مشکل می‌پند (منبع ۲۰، ص ۱۱۸).

با وجود همه این اشکالات عمده، شرکت وسیع زنان در اقتصاد شوروی به صورت امری برگشت ناپذیر درآمده است. اکثریت زنان این جامعه صرف وقت در خارج از خانه را بسیار مهم می‌دانند، مایل به ترك کارشان نبوده، می‌گویند که حتی اگر شوهرانشان به اندازه درآمد دو نفری‌شان هم پول در بیاورند کارشان را رها نخواهند کرد (منبع ۲۴، ص ۱۴۰). از سوی دیگر، زنان شوروی با وجود آنکه زندگی خود را مشکل‌تر از مردان قلمداد کرده، سطح زندگی‌شان را پایین‌تر از آنان می‌دانند، در مقایسه با مردان به طور قابل ملاحظه‌ای از شغلشان راضی‌ترند (منبع ۵، ص ۵۱). به عبارت دیگر، برخلاف انتظار میزان پایین دستمزد زنان شوروی و زبردست بودن مشاغل‌شان باعث نارضایتی آنان از شغلشان نشده است. دلیل این امر احتمالاً رابطه میان رضایت و امنیت شغلی است. در شوروی کارهایی که از حقوق بالاتر برخوردارند و مسئولیت‌های سنگین‌تری می‌طلبند، ناامن‌ترین مشاغلند، و کارهای ساده‌کارگری از بالاترین میزان امنیت برخوردارند. اگر متغیرهای دیگر را مساوی فرض کنیم، زنان شوروی

از رضایت شغلی، که لاینفک کارهای پایین رتبه است، «بهره مندند» (همانجا، ص ۵۲). این امنیت شغلی، زنان را محافظه‌کارتر از مردان کرده، و به علاوه بی‌قدرتی ناشی از مقام اجتماعی پایینشان توقعات آنان را محدود می‌کند. این خرده محافظه کاری مخلوط با حس بی‌قدرتی دلیل دیگر عدم اعتراض جمعی زنان شوروی است.

### شرکت در سیاست رسمی

با وجود شرکت وسیع زنان شوروی در تولید اجتماعی، آنان از قدرت سیاسی بسیار ناچیزی برخوردارند. نه تنها به میزانی کمتر از مردان درگیر فعالیتهای سیاسی رسمی هستند، بلکه نسبت زنان در درجات بالاتر سلسله مراتب سیاسی، چه در بنای حزب و چه در بنای دولت (شوراها) کاهش می‌یابد (منبع ۲۰، ص ۱۵). در میان رهبری سیاسی شوروی هیچ زنی در مقام قدرت وجود ندارد، و درصد زنان در کمیته مرکزی حزب کمونیست نیز خیلی پایین است؛ ۲ درصد (همانجا، ص ۱۶). در عوض، زنان به تعداد خیلی بیشتر در سطوح پایین و بدون قدرت ساختار سیاسی شوروی، نظیر عضویت حزب کمونیست و شوراها، مناطقی و کومسومول و سندیکاها، دیده می‌شوند.

عوامل عمده عدم ارتقاء زنان در مراتب سیاسی عبارت است از عدم شرکت آنان در کارهای تخصصی و فنی و پردرآمد که پیش‌بایست ترفیع مشاغل سیاسی است، حضور افکار و احساسات و برخوردهای زن‌ستیزانه و سنتی هم در بین مردم (چه زن و چه مرد) و هم در میان مقامات شوروی، مسئولیت انحصاری کارهای خانه‌داری و بچه‌داری که به زنان وقت و انرژی کمتری از مردان برای وقف خود به فعالیتهای اجتماعی-سیاسی می‌دهد، بی‌علاقگی نسبی زنان به سیاست - که کاملاً فعالیتت مردانه است - و بالاخره، فعالیتهای شوراها، زنان که عملاً در جهت استحکام نقشهای سنتی زن و مرد عمل می‌کنند. برجسته‌ترین جلوه بی‌علاقگی زنان به سیاست پدرسالاری شوروی آن است که نبودشان در مشاغل عالی‌رتبه سیاسی باعث نگرانی خود آنان نیست.

عقیده رایج آن است که ضرورتی ندارد که خود زنان در مواضع قدرت سیاسی جای داشته باشند (منبع ۴، ص ۲۰۹).

یکی از توضیحات رسمی شوروی درباره نابرابری زن و مرد در قدرت سیاسی آن است که آگاهی سیاسی زنان هنوز عقبمانده‌تر از مردان است. و راه حل این مسئله نیز در ارتقاء آگاهی آنان از طریق شرکتشان در تولید اجتماعی تصور می‌شود؛ آگاهی سیاسی زنان نه به مثابه تجربیات ناشی از جنگ‌ونگی ۱۵، که به مثابه تجربیات ناشی از طبقات دیده می‌شود. بنابراین در شوروی، بنا به نظریه رسمی جهت‌یابی ارتقاء آگاهی با جهت‌یابی فمینیستی، که معتقد به ضرورت يك جنبش مستقل زنان برای پرداختن به ستمکشی جنس‌گونه‌ای ویژه آنان و گسترش و بیان راسخ يك آگاهی نوین از ماهیت پدرسالاری زن بودن است، فرق دارد. از نقطه نظر رادیکال-فمینیستی، این استقلال لازم است چرا که نابرابری زن و مرد و تقسیم بشریت به دو جنس‌گونه «زنانه» و «مردانه» از ستمگری مردان ناشی شده، و عمده سرکوب زنان، به دلیل روابط نزدیکشان با مردان، بازنشناخته و درونی شده باقی مانده، از طریق تعاریف مردانه واقعیت ادراک می‌شود. در نتیجه، برای آنکه ارتقاء آگاهی سیاسی بتواند صورت گیرد، معنای خویشتن خود-تعریف‌شده زنان باید فضایی آزاد برای پدیدار شدن داشته باشد. از آن گذشته، نه فقط تولید، که یکایک قلمروهای زندگی زنان سیاسی‌اند. موضع اساسی رادیکال-فمینیسم آن است که «هرچه شخصی است سیاسی است». چنین برداشتی از سیاست می‌تواند هم زنان را قادر به ادراک خویش به مثابه افراد سیاسی کند - حتی اگر، به ویژه اگر، به سیاست مردانه که خیلی محدود و سرکوبگر است علاقه‌ای نداشته باشند - و هم تعریف مفهوم سیاست را تغییر دهد.

ولی علی‌رغم این تفاوت اساسی میان روی‌آوردهای مارکسیستی شوروی و رادیکال-فمینیستی، يك شباهت ظاهری میان آنان وجود دارد. هر دو، فعالیت اجتماعی زنان را، مانند تأسیس کودکان، يك شکل معتبر فعالیت سیاسی می‌انگارند. ولی در شوروی، این نوع فعالیت‌های غیررسمی و یا رسمی «سطح پایین» در چارچوب شوراهای

زنان، که هدف رسمی‌شان ارتقاء آگاهی آنان در جهت ایدئولوژی و برنامه‌های حزب کمونیست است، صورت می‌گیرد. چند نمونه از فعالیتهای این شوراهای عبارتند از برپا کردن کنفرانسهایی که در آن از دست‌خیزانی شوروی و از سویین‌هاست. همانجا، ص مشاوران زیبایی برای زنان! همانجا، ص فعالیت شوراهای و ترفیع زنان در حزب شوراهای زنان توانسته‌اند آنان را حول دی- اجتماعی مردان بسیج کنند. از دید معناست که آگاهی زنان واقعاً ارتقاء یافته نیستی آگاهی، چنین بسیج‌کردنی متناقض است. هیچ بسیجی بر سر مسائل عمده‌ای از سیاسی زنان و تجاوز به آنان، فراهم آوردن، و ایجاد مؤسسات نگهداری از کودکان نگرفته است. نه تنها یک تعریف از قبل سیاسی به زنان ارائه می‌شود، بلکه آن نوع بود که سمتگیری مردانه داشته، عموماً از بار به دور است، تحقیقات جامعه‌شناسان های سیاسی، ناسازگاری مسئولیتهای سنتی نشان می‌دهد. با این حال، عمده فعالیت مل بهبود همان مهارتهایی است که با تقسیم در پیوند است. از کارهای رایج شوراهای یافندگی، گروه، خیاطی، پخت و پز و (همانجا، ص ۲۲۰). کار دیگر شوراهای تقریحات بعد از ساعات مدرسه برای آنان است. در بسیاری از موارد، خود عنوان «زن»، مسئول کارهای سنتی آن به علت گرفتاری زیاد وقت انجام آنرا زنان نقشهای سنتی آنان را ادامه داده، و تقویت می‌کنند. زمینه همه این فعالیتها، و

علاقه مقامات شوروی به استحکام خانواده

هسته‌ای است. خانواده به مثابه «سلول» جامعه دیده شده، بنابراین کارکرد منظم آن حیاتی تلقی می‌شود. شوراهای زنان بی‌تردید منتقل‌کننده این ایدئولوژی خانواده طلب است. این ارزش ذاتی سیاسی‌شدن برای خود زن نیست که مهم است، بلکه اهمیتش برای نقش او به عنوان مادر، به عنوان پرورنده نسل آینده جامعه مردسالار سوسیالیستی است. از سوی دیگر، تقسیم جنس‌گونه‌ای کار، مردان را با قلمروی عمومی که شامل سیاست اجتماعی می‌شود پیوند می‌دهد، و زنان را با قلمروی خصوصی. به دنبال فعالیت‌های شوراهای زنان، برخی از مسائل قلمروی خصوصی وارد سطوح پایین حوزه سیاست شده است. ولی علی‌رغم اجتماعی‌شدن‌شان، این مسائل اساساً در گونه‌ای قلمروی زنانه باقی مانده‌اند، یعنی تقسیم سنتی میان عمومی و خصوصی عملاً بدون تغییر به یک تقسیم میان سیاست اجتماعی رده «بالا» و «پایین» تبدیل شده است. مسائل زنان شوروی، همانند خودشان، با این گونه رده بندی هر می روبرو است. تعریف سیاسی بودن زنان در محدوده شرکتشان در کار اجتماعی و در سازمانهای اجتماعی، خود تبدیل به مانعی می‌شود در راه طرح مسئله عدم حضور آنان در مواضع قدرت سیاسی. بدین ترتیب، تقسیم زندگی اجتماعی شوروی به دو جنس‌گونه «زنانه» و «مردانه» ادامه داشته، و فقط خط جدایی میان آنان است که جایجا شده است.

همه اینها حاکی از آن است که شوراهای زنان نه تنها قادر به فراهم کردن فضایی برای پیدایش آگاهی فمینیستی نیستند، بلکه با ترکیب تأکید نقش اقتصادی زنان و تقویت ارزشهای سنتی، در خدمت تداوم همان خصایصی از زندگی زنان هستند که مانع شرکتشان در سیاست رسمی می‌شود. شوراهای زنان هم مانع سیاسی‌شدن زنان به معنای محدود مارکسیستی آن شده‌اند و هم مانع سیاسی‌شدن‌شان به معنای وسیع فمینیستی آن. در نتیجه، زنان شوروی، از هر زاویه که نگاه کنیم، غیرسیاسی نگهداشته شده‌اند، و این دلیل دیگر خاموشی فعلی آنان در این اولین سالهای دوران گلاستوست است.



## بیگاری خانگی

ورود گسترده زنان شوروی به نیروی کار مزدی با کاهش مقارن مسئولیتهای شان در خانه همراه نبوده است. از زن شوروی انتظار می‌رود، و خود او نیز به مقدار زیاد از خود چنین توقع دارد، که به موازات نقشهای تولیدی و اجتماعی‌اش، کارکردهای خانه‌داری و بزرگ کردن کودکان را نیز به عهده بگیرد. بنا به ایدئولوژی رسمی شوروی، همسر و مادر بودن «سرنوشت طبیعی» زن است، عدم توفیق در این نقشها به رشد شخصیت زن صدمه می‌زند. خود زنان هم این ایدئولوژی پدرسالاری را درونی کرده‌اند (منبع ۲۰، ص ۱۷). خانواده هسته‌ای اینک در شوروی به صورت يك هنجار درآمده، هر چند که الگوی خانواده گسترده هنوز در روستاها و در آسیای مرکزی یافت می‌شود، و خانواده تک سرپرستی نیز حدود ۱۱ درصد خانواده‌ها را تشکیل می‌دهد (همانجا). مردم شوروی همیشه با مشکلات عظیمی در تهیه مسکن روبرو بوده‌اند. گرچه هر خانواده به طور متوسط فقط ۵ درصد درآمدش را صرف پرداخت اجاره و خدمات شهرداری می‌کند، لیکن شرایط زیستی عموماً با جاتنگی و محدودیتهای عذاب آوری همراه است. در شهرهای متوسط فقط نیمی از خانه‌ها آبگرم دارند (همانجا)، و بسیاری از شهرنشینان حمام و آشپزخانه مشترك با همسایگان‌شان دارند.

تدارکات ناچیز و نامرغوب خدمات و لوازم مکانیکی و الکتریکی خانگی از يك سو، و امتناع مردان از عهده‌دار شدن سهم منصفانه‌شان از کار خانگی و نگهداری کودکان از سوی دیگر، زنان را ناچار کرده که علاوه بر ۴۱ ساعت کار مزدی بیرون از خانه، به طور متوسط ۴۰ ساعت دیگر را نیز صرف بیگاری نامرئی خسته‌کننده خانگی کنند. البته این مدت وقت در نواحی مختلف کشور متفاوت است؛ در شهرها، ۲۰ تا ۲۵ ساعت در هفته، در نواحی روستایی، که خدمات و لوازم خانگی ناچیز و خانواده‌ها خیلی پرجمعیت‌ترند، ۴۵ تا ۵۵ ساعت در هفته (منبع ۲۰، ص ۱۸). کمبودهای برخی از مواد غذایی و صنایع طولانی خرید جنبه‌ای از زندگی روزمره در شوروی است که اغلب خارجی‌ان از آن آگاهند. خرید غذا و مایحتاج دیگر وقتگیر و

پیچیده است. اجناس متفاوت در مغازه‌های متفاوت فروخته می‌شود و در نتیجه باید ساعتها از صف این مغازه به صف مغازه بعدی رفت و ایستاد. در هر مغازه هم، صف انتخاب اقلام خرید به صف پرداخت آنها ملحق شده، بعد به صف برداشت بسته‌ها می‌پیوندد. ولی این صفها نه تنها به علت قحطی نسبی آذوقه و مایحتاج است، که به دلیل کمبود کارکنان و عدم استناده از سلف سرویس و صندوق پرداخت واحد نیز هست. خود مصرف کنندگان نیز، احتمالاً به علت نداشتن یخچال یا کوچک بودن یخچال‌شان، هر روزه به بازار رفته، از خرید یکجا اجتناب می‌کنند. در هر صورت، این زنانند که باید تا دو ساعت در روز در این صفها ایستاده، تلاش زیادی برای اکتساب و برنامه ریزی خوراک روزانه، پوشاک و نیازهای دیگر خانوادگی به خرج دهند. بازهم تکیه مردسالاران بر پیشرفت صنایع سنگین و ثانوی شمردن توسعه خدمات و لوازم مصرفی خانگی به میزان بسیار زیادی مسئول این بی‌کفایتی‌ها بوده و هست. امروزه اکثر آپارتمانهای مسکو و لنینگراد دارای یخچال، و اقلیتی از آنان دارای ماشین رختشویی‌اند. این یخچالها کوچک‌اند و ماشینهای رختشویی نیز ابتدایی و کار با آنها مستلزم کار دستی زیاد است. اغلب زنان در وان حمام رختشویی می‌کنند، روی فر خوراکپزی تك آتشخوآن غذا می‌پزند. در سالهای اخیر تعداد کالاهای دیرپای مصرفی مانند یخچال، ماشین جارو کشی و رختشویی در شهرهای بزرگ کمی افزایش یافته و کوششهایی نیز در جهت تأسیس دکهای فروش غذا در محل کار و بهبود عرضه غذای پیش آماده و حاضر برای پخت از قبیل وارد کردن شامهای تلویزیونی از فنلاند) به خرج داده شده است. فراهمی خدمات بیرون از خانه نیز مانند نهارخوریهای عمومی کماکان ناکافی و کیفیتشان بد است. رختشوییخانه‌ها و خشکشوییها سرویس نامرغوبی ارائه می‌دهند و آماده شدن رختها مستلزم انتظاری بس طولانی است.

تسهیلات نگهداری از کودکان در مقایسه با استانداردهای بین المللی نسبتاً وسیع است و میزان نزولی زاد و ولد نیز پیدا کردن جا در این مؤسسات را آسان‌تر کرده است. با این وصف، مردم و مقامات شوروی به این امر معترفند که برای پاسخ به تمامی نیاز موجود به

اندازه کافی شیرخوارگاه و مهد کودک و کودکان وجود ندارد. فقط حدود ۴۵ درصد کودکان سنین ماقبل مدرسه (از دو ماهگی تا ۷ سالگی) در این نهادها جا دارند. حدود ۷۰ درصد این مؤسسات، ۵ یا ۶ روز در هفته باز است و ۹ یا ۱۲ ساعت در روز آماده نگهداری از کودکان است. ولی در روستاها، بسیاری از زنان کودکانشان را فقط می‌توانند در مهدکودکهای موقتی که در مواقع اوج کار فصلی کشاورزی برپا می‌شود جای دهند. کلاسهای مهد کودکها و کودکانهای شوروی پرجمعیت (۲۵ تا ۲۵ کودک)، استاندارد بهداشتی اغلب آنها خیلی پایین است (منبع ۲۴، ص ۱۲۲). به علاوه، کارکنان این نهادها - پیرزنان یا زنان میانه‌سال آماتوری که دستمزدهای ناچیز دریافت می‌کنند - اغلب اوقات به اعمال فاسدی مانند برداشتن غذای کودکان دست می‌زنند (منبع ۱۶، ص ۱۱۲-۱۱۳). بدین دلایل، بعضی از مادران مایل به گذاشتن کودکانشان در آنجا نیستند. این مادران، یا مادرانی که جایی برای کودکانشان پیدا نکرده‌اند و یا آنها که به تنهایی قادر به مقابله با همه مسئولیتها نیستند، از مادربزرگها (بابوشکا) برای نگهداری از کودکان و ایستادن در صفا استفاده می‌کنند. البته در مواردی که «بابوشکا» با کودکان زندگی می‌کند، کوچکی ساکن شهری هم‌مسکنی سه نسل را مشکل می‌کند، ولی در هرصورت کمکش پرارزش است، و این مبنای نوعی همدردی میان زنان فامیل شده است. شهریه مؤسسات پیش از مدرسه پایین است، ولی برای خانواده‌های کم درآمد یا آنها که فقط یک نان‌آور دارند یا صاحب چندین کودک کم سن و سال هستند، بخش عمده‌ای از بودجه خانوادگی را تشکیل می‌دهد. و بالاخره، یکی از اشکالات عمده سیستم سراسر شوروی رویداد بیماریهای مکرر و اپیدمیهای امراض مسری، به ویژه آنفلوآنزا، در میان کودکان کم سن و سال است.

می‌توان پرسید این میلیونها شوهر و پدر در شوروی زمانی که از سر کار به خانه بازمی‌گردند چکار می‌کنند؟ پاسخ قابل پیش‌بینی به این سؤال این است که «خیلی کم». مردان به طور متوسط فقط ۱۵ تا ۲۰ ساعت در هفته - یعنی کمتر از نصف وقت زنان - صرف کارهای

مربوط به خانه و خانواده (عمدتاً تعمیرات كوچك خانگی) می‌کنند (منبع ۲۰، ص ۱۸). این عدم تعادل، وقت کمی برای تفریح زنان، خودآگاهی آنان و شرکتشان در فعالیتهای بیرون از خانه باقی

~~می‌گذراند. در حالی که شوهرها در وقت فراغ خود، تفریح و استراحت می‌کنند.~~  
شوهر ندارند، بین ۲ تا ۸ ساعت شوهر دارند به بیگاری خانگی می‌گذارند. مادران مجرد وقت بیشتری برای تفریح دارند که ازدواج و خدمت به شوهر از آنرا می‌گذارد نشان می‌دهد. در مورد اوقات کلی تفریحاتشان به وجود آورده اند. حتی بعضی از تفریحات انفعالی آنان روزنامه خواندن، افزایش می‌دهد.

برابر زنان است (منبع ۱۵، ص ۱۹). در حال حاضر در شوروی، تمام خود و بچه‌هایشان می‌شود. آنها مردان، با ابتدایی‌ترین وسائل و با شوهر و بچه‌هایشان برسند. زنان دارند و نه نای پرداختن به مطالباتشان. و این بدون شك

### زندگی جنسی

در اتحاد شوروی، شكاف عمیقی که زیر پرده ایدئولوژی رسمی پنهان در دوگانگی شخصیت، تضاد میان رفتار خصوصی و پنهان‌شان، خیلی فردی، به روح و بدن و جنسیت زن در دوران استالین، ایدئولوژی شوروی طرد کرده بود. زن شوروی فعالیت جنسی‌اش، که به حداقل

در هفته کمتر از مادران شاغلی که پردازند (همانجا). این واقعیت که تفریح دارند، بار اضافی سنگینی را لحاظ وقت و تلاش بر دوش زنان، مردان، ازدواج تفاوت کمی در ده، و در واقع به نظر می‌رسد که را، مانند تلویزیون نگاه کردن و به طور کلی وقت آزاد شوهران دو (۱۸).

وقت و انرژی زنان معطوف بقای آنها باید دست تنها و بدون کمک کمبود خوراک و پوشاک به خود و **ان شوروی نه وقت فکر کردن گلاسنوست و بیان محرومیتها و** سده‌ترین عامل خاموشی آنان است.

می‌چهره واقعی مسائل جنسی را، شده، از ظواهر آن جدا می‌کند. رفتار اجتماعی و رسمی مردم و بیش از کمبود آزادیهای سیاسی و (او مرد) شوروی لطمه می‌زند.

ژنی رسمی سکس را از سرزمین بی باید يك نوع آبر زن می‌بود که اکید و به عنیف‌ترین نموده‌ایش

تقلیل یافته بود، فقط باید در خدمت استحکام «خانواده سرخ شوروی» و اقتصاد سوسیالیستی قرار می‌گرفت. در پیکرنگاری رسمی همیشه مسلح به تفنگ یا داس و قهرمانی عاری از جنسیت بود؛ و اگر اتفاقاً پستانش را نشان می‌داد، می‌توان مطمئن بود که این شجاعت فقط در رابطه با هدف والای شیردادن به یک «پیشگام» آینده وطن سوسیالیستی پذیرفته می‌شد. این خصیصه اساسی رژیم، با وجود گذشت زمان و غیراستالینی شدن رژیم (و نه مردم)، هنوز در جامعه شوروی پایدار است. ممنوعیت و سکوت درباره ابعاد واقعی جنسیت تبدیل به طبیعت ثانوی زن (و مرد) این سرزمین شده است. «در شوروی، سرکوب جنسی زن به گونه‌ای است که وی ممکن است با دیدن بدن برهنه از هوش برود» (منبع ۲۶، ص ۱۲). زندگی جنسی زن شوروی در نارضایتی جنسی، فرونشاندگی عمیق جنسی و به ویژه مقاومت در مقابل قدرت طلبی و سادیسم جنسی مرد، از راه توسل به «سرد مزاجی»، خلاصه می‌شود.

در روابط دگرجنسی‌خواهی زنان، که تنها نوع جنسیت قابل قبول در جامعه احلیل سالار شوروی است، «زن کم تجربه، و خیلی انفعالی است، مرد بدون ملاحظه، اغلب خشن و شتابزده است. مرد در اغلب موارد فکر می‌کند کافی است احلیلش وارد مهبل شود تا زن فوراً خود را لبریز از سعادت احساس کند. اگر اینطور پیش نیاید یا لااقل اگر این سعادت به چشم نخورد، از کوره دررفته، یا احساس خمودگی می‌کند. از آنجا که نمی‌داند زن نواحی شهوتزای دیگری غیر از مهبل دارد، به هیچ نوازش پیشینی دست نمی‌زند؛ پس از انزال، با عجله از سواری‌اش پایین آمده، پشتش را به زن می‌کند و می‌خوابد.» (همانجا، ص ۱۶). چنین است تابلوی کلی جنسیت رایج در شوروی. «اکثریت مردان از امکان ارگاسم بظری به کل بی‌خبرند.

~~زنان به نیمه خودی حیات نمی‌کنند در این باره یا شوهرشان صحبت~~

ن بیشتر به تکنیک (جنسی) مربوط  
وری که ... مرد آنچه را که به زن  
درت می‌شناسند. در این شرایط،  
از ظرافت برخوردار است و نه از  
کنند. هر چه که به سکس و از آن  
باشد شرم‌آور تلقی می‌شود، به ط  
لذت می‌بخشد نمی‌شناسد، یا به ن  
شکی نیست که نزدیکی جنسی نه

تخیل. (...). زن و مرد بدن یکدیگر را نمی‌شناسند، و از بدن خویش شرمندده‌اند.» (همانجا). بازی شهوانی و تفنن از نزدیکی جنسی «م شروع» طرد هستند. سخن گفتن از لذت شهوانی در بین زن و مرد متأهل مخالف نزاکت است. کوچکترین تفننی هرزگی به حساب می‌آید. (همانجا، ص ۹۷).

در متن عقیماندگی هنر عشقبازی، ارگاسم يك امتیاز منحصرأ مردانه باقی می‌ماند. روابط جنسی تنها موقعی سرشار از لذت خواهند بود که هر دو شریک به ارگاسم برسند. و این مستلزم آن است که مرد، که زودتر به تهییج در می‌آید، صبوری زیاد، توجه و ظرافت و حساسیت به خرج دهد. آنچه که کامجویی خوانده می‌شود، به معنایی استعداد بشر در «طولانی کردن لذت»، افزودن بازیها و نوازشهاست که تا حدودی کنترل عمل جنسی را به منظور لذت دو جانبه ایجاب می‌کند. حال آنکه در اتحاد شوروی، «نگهداشتن خود» يك عمل «غیراخلاقی» دانسته می‌شود. در اغلب مواقع، تنها هدف عمل جنسی بین زن و مرد، انزال مرد است، که ارگاسمش تنها بدان تقلیل می‌یابد (همانجا، ص ۹۸). ارگاسم زنانه اصلاً حق حیات ندارد.

در شوروی، جنسیت مردانه مکمل مناسب انفعال زنانه است؛ «اثبات زور» است. این اثبات زور به نوبه خود به مثابه يك نمایش، هدنی در خود، کار می‌کند. در این نوع روابط، مرد به دنبال عشقبازی نیست، در جستجوی لذت عشقی نیست، به دنبال اثبات آن است که توانایی جنسی دارد. در بسیاری از موارد، این اثبات زور به آسانی به پرخاشجویی و حالت تجاوز به زن تبدیل می‌شود. حتی اگر زن احساس لذت کند، باید به «مقاومت» تظاهر نماید. «زنی که مقاومت می‌کند» و بعد مرد مقاومتش را درهم می‌شکند - به عبارت روشن تر زنی که مورد تجاوز قرار می‌گیرد - يك الگوی رایج جنسی در شوروی است (همانجا، ص ۱۱۰). زنان سراسر شوروی هنوز هم مانند گذشته کتک می‌خورند. گاهی مشت و لگد يك پیش درآمد ضروری نزدیکی جنسی است؛ دعوا به کمدی بدل شده، در رختخواب به اتمام می‌رسد. در اینجا سنت قدیمی دگرآزایی - آزارپذیری sado-masochism میان مرد و زن را، که برطبق آن

مردی که زنش را دوست ندارد نمی‌زندش، می‌پاییم. حتی در زبان روسی مدرن يك اصطلاح خیلی رایج برای بیان نزدیکی جنسی وجود دارد که معنای اولش «زدن» trakhnout است (همانجا، ص ۱۰۱).

اشکال دیگر جنسیت زن از جانب جامعه احلیل‌سالار شوروی طرد می‌شود. استمناء در نزد دخترچپگان و زنان، که در همه محیطهای اجتماعی رواج دارد، به نظر اغلب مردم عملی است بیمارگونه و غیراخلاقی. مطبوعات هرگز صحبتی از همجنس‌خواهی نمی‌کنند، و در میان مردم هم فقط صحبت از همجنس‌خواهی مردانه می‌شود. زنان حتی در میان خود حرفی از این موضوع نمی‌زنند، غیر از بعضی از گروههای خیلی منفرد. در میان جنبش معترضین نیز همجنس‌خواه بودن، به ویژه همجنس‌خواهی زنانه، يك افتضاح و بدنامی است. در جامعه شوروی، «زن خوب» زن عاری از هر نوع جنسیت است. ولی اشکال اساسی در مورد همجنس‌خواهی زنانه در شوروی آن است که زنان همجنس‌خواه الگوی زوج سنتی را احیا می‌کنند؛ یکی نقش مردانه را بازی کرده، «بالا» خوانده می‌شود، و دیگری نقش زنانه را به عهده گرفته، «پایین» نامیده می‌شود (منبع ۷، ص ۱۵۵). اینان از احلیل‌سالاری زوج دگرجنس‌خواه تقلید کرده، در جماعات حاشیه‌ای زندگی می‌کنند و علاقهای به فمینیسم ندارند. معهذا، مارینا اولیانووا آنان را بالتوه فمینیست می‌داند و معتقد است اگر آلماناک را می‌خواندند می‌توانستند همدوش نویسندگان آن مبارزه کنند. به قول او «به نظر من همجنس‌خواهی باید برای زنان آزادی خیلی زیادی بیاورد؛ آزادی بدنی، اخلاقی، معنوی. ولی در اینجا گفتن اینکه من موافق آزادی این نوع عشق میان زنان هستم واقعاً مشکل است.» (منبع ۲۲، ص ۱۶۰).

جنبه دیگر زندگی جنسی زنان شوروی، پارساگرایی مزورانه‌ای است که بر زندگی روزانه‌شان حکمفرماست. بر طبق قوانین شوروی می‌توان هر شخصی را که «انگل» دانسته شود، یعنی کسی که نتواند نشان دهد شغل ثابتی دارد، از شهر بیرون کرد. بدین ترتیب، پلیس، نامه‌های بی‌نامی دریافت می‌کند که زنان جوانی را که مردان را در خانه‌شان می‌پذیرند افشا می‌کند. زنان جوان متعددی به نام رفتار

غیراخلاقی از شهر بیرون رانده می‌شوند. افشاگران معمولاً همسایه‌هایی هستند که می‌خواهند با آنان تسویه حساب کرده، کینه ورزی‌شان را ارضا کرده، در عین حال اطاعتی را هم در آپارتمان مشترک خالی کنند. دو نکته را باید در مورد این «نظم اخلاقی» خاطر نشان کرد. یکی آنکه قربانی اصلی این نظم، زن شوروی است که محکوم به رعایت تقواست، و از این نقطه نظر، آزادتر از یک قرن پیش نیست. دوم آنکه، حوزه‌هایی در زندگی اجتماعی وجود دارد که در آن رژیم و اکثر مردم طرز فکر مشترک دارند؛ عشاق نه تنها از جانب رژیم لعن و نفرین می‌شوند، بلکه تحت پیگرد اخلاق‌گرایان فی‌البداهه هم هستند. این پاسداران غیور تقوای زنان جوان، در همه جای کشور یافت می‌شوند. اگر زن و مردی دم در خانه همدیگر را ببوسند، پاسبان با خشم زیاد به سوی‌شان می‌شتابد. در پارکها و میدانها، همیشه بازنشسته‌ها، از زن و مرد، نشسته‌اند تا یادآور رعایت اخلاق شوند. بوسیدن یکدیگر در خیابان غیراخلاقی است، به ویژه اگر در مقابل نگاه پاک و عفیف کودکان صورت بگیرد که نباید شاهد صحنه‌های این چنین شرم‌آوری باشند. لذت از آپارتمانها، خیابانها و هتلها بیرون رانده شده است. جامعه جایی برای عشاق باقی نمی‌گذارد. برای اینان گرفتن اتاق در هتل غیرقابل تصور است. بدین ترتیب، در این جامعه سوسیالیستی، «عشق» برخلاف آنچه که جوانان کمونیست سالهای ۱۹۲۰ می‌خواستند، «آزاد» که نشده هیچ، حق حیات را هم از دست داده است؛ سوسیالیزم پدرسالاری کارش به کشتن فرد و تحقیر عشق جنسی کشیده است. پارساگرایی مزورانه فرهنگ شوروی کارکرد دیگری هم دارد که عبارت‌است از پوشیده نگهداشتن میزان خیلی بالای تجاوز جنسی به زنان و انفعالی نگهداشتن اینان در برابر آن. مارینا اولیانووا، در آلماناک فمینیستی می‌گوید: «در اینجا، زنان با دروغ تربیت می‌شوند. به همین دلیل برای‌شان مشکل است که با هم علیه مردان، علیه سرکوب جنسی، علیه سرکوب اجتماعی مبارزه کنند. در جامعه ما، صحبت کردن از تجاوز جنسی غیرممکن است؛ اساساً هرگز مطرح هم نمی‌شود، گویی که چنین پدیده‌ای در جامعه ما وجود ندارد. در هر یکقدمی، تجاوز جنسی صورت می‌گیرد؛ هیچ زنی



نمی‌تواند از اینکه هرگز کاری با تجاوز نداشته است، به خود بی‌الد، ولی حرفی از آن زده نمی‌شود... زنان از آن شرم دارند.» (همانجا، ص ۱۵۸).

در مورد فحشا، قوانین جزایی شوروی برای جاکشی حداقل ۵ سال زندان تعیین کرده، ولی حرفی از فواحش نمی‌زند، چرا که از نظر مقامات، در يك رژيم سوسیالیستی فحشا نمی‌تواند وجود داشته باشد. زنان فاحشه را به عنوان «انگل» از شهر بیرون می‌کنند. تعداد جاکشها، برخلاف فواحش، خیلی کم است. فحشا اشکال ویژه‌ای به خود گرفته که با شیوه زندگی شوروی تطابق دارد. فواحش معمولاً به يك دسته ارباب رجوع ثابت که تا بیست نفر می‌رسد وابسته می‌شوند. اینان را در اطاق یا آپارتمان خود می‌پذیرند، و گاهی مانند کارگران، دستمزدشان را در آخر ماه می‌گیرند. نوع دیگر فحشا «فحشا دولتی» است؛ مشتری نه از جیب خودش، که با واسطه جیب دولت پول فاحشه را می‌پردازد. به عنوان مثال، رئیس يك کارخانه سکرتر جدیدی را که تنها کارش همخوابگی با اوست استخدام کرده، دولت حقوق فاحشه را می‌پردازد. رئیس می‌تواند وقتی از يك فاحشه سیر شد، بیرونش کرده، فاحشه دیگری به جایش بیاورد. (منبع ۲۶، ص ۲۲۲).

امروزه با وجود گفتارهای محافظه‌کارانه رژیم درباره جنسیت، يك نوع آزادی جنسی نسبی در میان مردم در حال گسترش است. نهاد خانواده عملاً به زیر سؤال برده شده (میزان بالای طلاق و تولدهای بیرون از ازدواج)، و روابط جنسی پیش از ازدواج و بیرون از ازدواج امری رایج شده است (گرچه با مخفی‌کاری همراه است). نیمی از زنان متأهل پیش از ازدواج رابطه جنسی داشته‌اند و اکثرشان با بیش از يك مرد (همانجا، ص ۱۲۴). در شهرهای بزرگ اروپایی، بسیاری از دختران اولین تجارب جنسی‌شان را از سن ۱۴، ۱۲ و حتی ۱۲ سالگی شروع می‌کنند، ولی در آسیای مرکزی و قفقاز، همه دختران باید تا شب عروسی بکارتشان را نگهدارند، و امکان اینکه برادران یا پدر يك عروس به اصطلاح بی‌حیثیت برای نجات نام و آبروی خانوادگی دست به چاقو بپزند خیلی زیاد است (همانجا، ص

(۱۲۵). نیمی از زنانی که می‌گویند از ازدواج‌شان راضی‌اند، داشتن روابط بیرون از ازدواج را امری عادی می‌دانند، و این یک انقلاب واقعی در افکار زنان است (همانجا، ص ۱۴۵). ولی در نزد آنان، جنسیت بیرون از ازدواج در اغلب موارد پژوهش لذت جنسی نیست، که نوعی انتقام علیه بی‌رنگی و سختی زندگی، علیه نارضایتی جنسی، و یک شیوه اثبات وجود خود است، پژوهش مفری است که به آنان اجازه گریز از یکنواختی زندگی روزانه را که خردشان می‌کند بدهد (همانجا، ص ۱۴۸).

برخورد مقامات شوروی در برابر این تغییرات عبارت از نفی واقعیات است. با وجود پذیرش سستی پیوندهای خانوادگی، هنوز هم رسماً گفته می‌شود که زوج شوروی خوشبخت‌ترین زوج روی زمین است و یا روابط بیرون از ازدواج اصلاً وجود ندارد. در چنین شرایطی، در هر سطحی از زندگی زنان (و مردان) شوروی این دوگانگی شخصیت، این مصالحه مشکل میان رفتار واقعی آنان و سیمای ایدئولوژیکی که بر آنان تحمیل می‌شود، حتی اگر دیگر بدان معتقد نباشند، یانت می‌شود. از جانب دیگر، جهالت بهت آور مردم شوروی درباره مسائل جنسی نه تنها به علت نبود آموزش جنسی است، که مسئولیت آن با دولت است، بلکه بیشتر نتیجه ممنوعیت جمعی است که بر سکس سایه افکنده است. میخائیل استرن «پارساگرایی ستیزه طلب و افشاگر» را مسئول تاریخ اندیشی غالب در شوروی درباره مسائل جنسی، و نیز مسئول «ابهامات و نگرانیهای زندگی خصوصی و عاطفی و جنسی»، می‌داند. این نوع دوگانگیها و ابهامات و نگرانیهاست که زنان شوروی را از درک و تحلیل سرکوب جنسی فردی‌شان در یک چشم انداز جمعی فمینیستی بازداشته است.

### کار اجتماعی حمل و زایمان

دولت شوروی سنتاً علاوه بر دخالت دائمی مستقیم و غیرمستقیم در کار تولید مثل زنان و تنظیم میزان زادوولد (برای افزایش میزان جمعیت و نیروی کار مزدی)، در مراحل بهبود شرایط زندگی آنان را

نیز مورد نظر قرار داده است. متأسفانه نظام پزشکی شوروی در این زمینه به همان اندازه که مسئله حل کرده اریشه کنی میزان سرسام آور مرگ و میر اطفال و زنان زائوا، مسئله هم ایجاد کرده است. کیفیت سلامتی زنان بد بوده، میزان مرگ و میر اطفال در مقایسه با دیگر کشورهای صنعتی در حال افزایش است (منبع ۱۲، ص ۱۴۶). دیگر مسائلی که در شرایط کار حمل و زایمان به وجود آمده اند عبارتند از: تعداد ناکافی پزشکان و کارکنان زایشگاهها؛ بی‌عاطفگی و برخورد های خشن و لاپابالی آنان (با وجود آنکه اکثراً زن هستند) به دلیل دستمزد ناچیز و شرایط بد کارشان و بی‌پرستیژ بودن شغل طبابت؛ اتکاء مطلق بر دارو و تکنولوژی؛ فراهم نکردن حداقل رفاه زنان زائو مانند لااقل یک دوش در مدت اقامتشان؛ انتظارهای طولانی در کلینیکهای پیش زایمان؛ جلوگیری از شرکت مادران در تصمیمگیریهای مربوط به چگونگی کار حمل و زایمان؛ جلوگیری از حضور آشنایان زن در جریان زایمان و حتی از ملاقات زائو در طی هشت تا ده روز اقامتش در زایشگاه (همانجا، ص ۱۷۲-۱۴۵).

تضاد بارزی که در شرایط دار تولید منلی رمان شوروی به چشم می‌خورد آن است که با وجود تبلیغات دولت در جهت افزایش زادوولد، اهمیت تولید مثل به مثابه یک رویداد اجتماعی به رسمیت شناخته نمی‌شود؛ و احترامی برای خواستهای زنانی که می‌خواهند بر زایمانشان کنترل داشته باشند و با حداقل کمک طبی و حداکثر کمک روانی و عاطفی بچه بزنند وجود ندارد. موضع حرفه پزشکی آن است که زنان با این خواستها منافع خود را برتر از منافع نوزاد قرار داده، خودخواه و عاری از حس مسئولیت‌اند. این بینش نمی‌تواند دریابد که زنان به همان اندازه متعهد زایمان بی‌خطرند؛ و دانشی درباره بدنشان دارند که قابل دسترسی به اهل حرفه نیست؛ ولی می‌تواند راهنمای حاملگی و کمک در زایمان باشد. کمال مطلوب آن است که پزشکی مدرن زنان را تشویق به استفاده از این دانش کرده، در عین حال اطلاعاتی دقیق درباره پراتیکهای طبی رایج (تکنولوژی، دارو، مواضع زایمان) بدهد تا آنان بتوانند به درستی انتخاب کنند. این راه وسیله ایجاد خدمات کمکی برای امور غیرمترقبه طبی نیز

هست. ولی متأسفانه در شوروی از زمان انقلاب سوسیالیستی پدرسالاری تاکنون، گسترش طب علمی از راه غیرقانونی کردن کارهای مامایی و سقط جنین توسط زنان شفادهنده به نام «بابکی»، کنترل شرایط کار حاملگی و زایمان را از دست خود زنان بیرون آورده، شبکه اشتراکی همدردی میان آنان را زدوده است. «بابکی‌ها» گرچه کارآموزی پزشکی ندیده بودند، گنجینه قابل ملاحظه‌ای از دانش سنتی زایمان و آشنایی با زندگی روستایی داشتند

که آنان را قادر به تدارك تشریفات مناسب برای این رویداد می‌کرد، چه برای جشن گرفتن تولد طفل زنده و چه برای تسلی و آرامش خاطر اقوام در صورت مرگ نوزاد. تولد گاهی در حمام خانوادگی صورت می‌گرفت که آبگرم و گرمای زیادی داشت، و یا در شهرها حمامهای عمومی زنان مرکزی بود برای کسب كك و مشورت در مورد بیماری از بیماریها و دردهای زنان (همانجا، ص ۱۴۷). معمول کردن و تحمیل روشهای علمی مدرن زایمان توسط دولت شوروی در آن زمان چیزی جز پیشرفت تلقی نمی‌شد. تبعیت بلشویکها از «کمونیسم علمی» پایه درکشان از جامعه بود. لیکن امروزه، از يك سو تجربیات تازه‌مان مانند توجه به اکولوژی جهان و پتانسیل تخریبی قدرت هسته‌ای باعث این آگاهی شده که ایده‌های علمی خنثی نیست، و خود محصول فعالیت اجتماعی است؛ و از سوی دیگر جنبش زنان این نظر تازه را به ارمغان آورده که علوم يك سمتگیری مردانه ریشه‌ای دارند. در زمینه باروری و بچه زاییدن، مردانه بودن علم پزشکی بدین معناست که آن شکلی از پراتیک پزشکی توسعه داده شده که خالی از تجربیات زنان بوده، اغلب با مفاهیم تبعیض آمیز و مفروضانه‌ای نسبت به این تجربیات تئوریزه شده است. احترام به پزشکی متمرکز بر بیمارستان در مورد حاملگی و زایمان، استقلال شخصی را از میان برده، زنان را مجبور به انطباق خود با يك روی‌آوری پزشکی که با بینش جنس مذکر تعریف شده می‌کند، حتی اگر پزشکان زن باشند. با وجود آنکه اکثریت پزشکان در شوروی زن هستند، آنان فقط ۱۰ درصد اعضای آکادمی پزشکی و ۲۰ درصد استادان پزشکی را تشکیل می‌دهند (منبع ۲۲، ص ۷۶). بدین ترتیب، مردان با اشغال

مواضع بالارتبة خدمات پزشکی، سیاستها و برخوردها را تحت نفوذ قرار می‌دهند. در شوروی مسئله بیشتر بر سر پراتیک پزشکی مبنی بر بینش جنس مذکر است تا بر سر اعمال آن از جانب مردان، به عنوان نمونه موضع بر پشت خوابیدن برای «فارغ شدن» امر رایجی است - موضع نامناسبی که در اغلب کشورهای جهان از زمان دخالت مردان و طب علمی در کار زایمان باب شده و جای موضع نشسته یا ایستاده را که در آن نیروی ثقل زمین به بیرون راندن نوزاد کمک می‌کند) گرفته است. پروسه «بستری شدن»، که اعتبارش در غرب از جانب برخی از پزشکان و همه فمینیستها مورد سؤال واقع شده، بر این فرض مبتنی است که زنان شوروی - همان‌طور که زنان روسیه - در اتحاد شوروی، این عمل خانواده و دوستان زن از زایشگاه استحکام زن هیچ حق انتخابی درباره روش تسکین درد زایمان ندارند. مثلاً اگر احساس کند که آماده استفاده از روش زایمان است با زور به او تزریق می‌شود؛ یا اگر دلش نشسته باشد، خواستش رد می‌شود (منبع: زنان شوروی زایمان را یک تجربه کابوس مانند در آلمان فمینیستی «زنان و روسیه» شرایط کار زایمان می‌کند: «به وابستگی تام به کسانی که در ابتدای افتاده بودی - آنان جدول کلمات متقاطع - وابستگی به کسانی که بعد شروع به نفرت از آنان در میان فریادهای پر از وحشت راجع به زایمان می‌کردند. آنان، و فقط آنان، می‌توانستند بگویند، ولی گریزی که تو بدان نیاز داشتی در آنان قطع به تو سوزن می‌زدند و سوزن می‌زدند، تا سوزن از اطاعت از تو دست می‌کشید، بدنت ... تشنجات زوزه‌ای را از میان لبانت بیرون می‌دادی چیز را نمی‌توانستی عوض کنی ... دائماً در بیم قرار داشتی.» (منبع ۲، ص ۴۵). یکی از زنان شوروی تجربه‌های تجربیاتش را از برخورد پزشکان زن در

بیمار مفعولی تحت دست  
پروسه با اخراج کام  
می‌یابد. به علاوه،  
زایمان ندارد، به طوری  
کاردانی خود است  
آرزوی یک مسکن به  
۱۲، ص ۱۶۸). کلاً  
می‌دانند. باتالووا،  
زایمان را چنین توصیف  
ابتدا تحقیرشان می‌کند  
ابلهانه حل می‌کردند  
آنان کرده بودی -  
چیزهای بی‌ربط و راه  
گریزی به تو تقدیم  
نمی‌یافتی. آنان لاینفک  
اینکه بدنت، ارگانیک  
تسلیم آنان می‌شد  
می‌راند، ولی تو هیچ  
خرد شدن شخصیتت  
مسکو در طی مصاد

زایشگاهها چنین بیان می‌کند: «راستش را بخواهید، باید بگویم که آنها به حزن مبتدی آنها همین و بس. آنها چیزهایی پیش خودشان را دارند، طور دیگری می‌گویند دستور بدهند. این مهم نیست که کارک باشند، آنها باید باشند.» (منبع ۱۲) مستقیم شرایط اس مردمحوری که مس زانو و به حساب مادری است، یکی زنان شوروی است.

### سقط جنین

آموزش امور جنسی و استفاده از وسائل مؤثر و از حاملگی محرومند؛ و اکثر ناگزیرند به سقط برای اطمینان، به مثابه وسیله ضد حاملگی متوسل دهه ۱۹۲۰، سقط جنین آزاد به دلیل ناکافی بودن توسط زنان شغادهنده سنتی صورت می‌گرفت. بل میان زنان بدین گونه بتا یافت، پس از تصویب سال ۱۹۲۶ که سقط جنین را ممنوع کرد، زنان به قانون را با سقط جنین مخفی به مبارزه طلبیده، هم از پزشکان تازه کار شوروی، که بسیارشان زن بودند، بالا گرفتن میزان سقط جنین مخفی دهها هزار زن منجر می‌شد، باعث شد که پس از شوروی آن را قانونی کرده (۱۹۵۵)، برای اولین

بار حق زنان را در تعیین تعداد کودکان بازبشناسد. با وجود مسائل اقتصادی که از میزان پایین زایش ناشی می‌شود، دولت دیگر تغییری در این قانون نداده، عالم به آنکه اگر سقط جنین را غیرقانونی کند، سقط جنین مخفی (که هنوز هم وجود دارد) دوباره در سطحی بسیار وسیع توسط زنان تشکل داده خواهد شد. یکی از نتایج تأسف آور این الگوی رویدادها آن است که وضع پیشگیری از حاملگی در اتحاد شوروی بسیار وخیم است. در سالهای دهه ۲۰، روشهای پیشگیری از حاملگی قابل اتکا نبود و برای اکثریت زنان دهقان آن زمان درک واقعیت ملموس حاملگی و انقطاع آن آسانتر می‌نمود. و در میان روشنفکران نیز، فقدان سنت طرفداری از آزادی فردی در پیوند با ترس از اینکه مبادا محدود کردن میزان زادوولد ضدسوسیالیستی باشد کل موضوع را نامحبوب کرد. از آن زمان تا روی کار آمدن گورباچف نیز، زنان به علت ایدئولوژی استبدادی دولت شوروی، قادر به ایجاد تشکل مستقل خود برای دفاع از منافع خویش نبودند، و بنابراین گروههای ذینفوذی که در کشورهای سرمایه‌داری غربی به طور مؤثری برای رواج پیشگیری از حاملگی مبارزه می‌کردند به وجود نیامد.

امروزه، گرچه عموماً مضر بودن اتکا بر سقط جنین و ضرورت ترویج وسایل پیشگیری از حاملگی و حتی ترفیع آموزش امور جنسی پذیرفته شده است، چیزی مانند نوعی بی‌حسی عمدی، نوعی نبود عزم و تصمیم برای عملی کردن این سیاست در فضا موج می‌زند.

در کشورها ایگ سستکی و در سببهای این امر، اینها را می‌توانیم به شرح زیر بیان کنیم: در طول قرنهای مجارستانی به وجود آمده است. بدین ترتیب، زنان در ج یا زندگی بارورشان چندین بار به سقط جنین متوسل می‌شوند. پنجاه درصد از سقط جنین به هیچ وجه غیر عمدی نیست. به این ترتیب،

ست عمومی زن و حاصل زایمانهای بعدی پیش امونوا شرایط اسفناک سقط جنین در کلینیکهای توصیف می‌کند: «این کلینیکها چیزی جز زنجیره‌های آن واحد چندین زن را بدون بیهوشی سقط جنین می‌از کلینیکهای سقط جنین زنان را به صندلی

وخیمی برای سلا می‌آورد، تاتیانا ما شوروی را چنین تولید نیستند. در بعضی می‌کنند. در بعضی

می‌بندند. زنان قوی از هوش می‌روند؛ ضربه روحی و جسمی اجتناب ناپذیر است. با این وجود زنانی را می‌شناسم که پانزده بار سقط جنین کرده‌اند.» (منبع ۱۷، ص نوزده). میزان سقط جنین (۷ میلیون در سال ۱۹۸۷) (منبع ۲، ص ۲۲۰)، در نواحی آسیایی شوروی خیلی کمتر از نواحی اروپایی است. دوام و رواج سقط جنین مخفی به دلیل غیرقانونی بودن انقطاع حاملگی نیست، گرچه محدودیت‌هایی وجود دارد که اجازه سقط جنین را بعد از سه ماه اول حاملگی یا شش ماه پس از يك سقط جنین یا زایمان قبلی نمی‌دهد. سقط جنین مخفی، که نسبتش به سقط جنین قانونی ۱۴ به يك است (همانجا، ص ۲۲۱)، بیشتر بازتاب استاندارد پایین مراقبت پزشکی شوروی و شیوع خرده فساد در سراسر جامعه است. این شیوه ضدحاملگی، برخلاف حاملگی و زایمان، همیشه از شبکه‌های حمایت زنان برخوردار بوده، لیکن این شبکه‌ها ماهیت فاسدی دارند؛ زنان سقط جنین مخفی را از خود همان پزشکان و پرستارانی که می‌توانند آن را به طور قانونی انجام دهند می‌خورند، زیرا که پرداخت پول اضافی ضامن معالجه سریع‌تر، رازداری و یا لاقط مراقبت بهتری است. زنان به علت نبود رازداری، ماهیت خوارکننده عمل سقط جنین قانونی در بیمارستان‌های شوروی و اینکه هرگز نمی‌توانند از این مطمئن باشند که بیهوشی برای سقط جنین حتماً صورت بگیرد، با پرداخت پول، علاوه بر خریدن گمنامی، می‌توانند مطمئن شوند از اینکه بیهوشی صورت گرفته، یا حتی آلترناتیو سقط جنین از راه «مکش خلاء» در خلوت مساکن خودشان انجام گیرد (منبع ۱۲، ص ۲-۱۵۲). علاوه بر این دلایل، این نوع سقط جنین به زنانی مربوط می‌شود که حاملگی‌شان از مهلت قانونی گذشته باشد. سقط جنین مخفی اغلب در بیمارستانها، شبها یا آخر هفته، و توسط پزشکان و پرستارهای لایق صورت می‌گیرد. در صورت «کشف» آن، یعنی اگر زن بمیرد یا متحمل «نتایج وخیم دیگری» شود، پزشک به دو یا هشت سال کار تأدیبی محکوم می‌شود (منبع ۲، ۲۲۱). از همدست‌های نالایق نیز استفاده شده، گهگاهی يك سقط جنین ناموفق باعث پخش داستانی ترسناک در مطبوعات و حمله به پزشکان مربوطه می‌شود. این شبکه‌های مخفی سقط جنین منشاء



دیگری از بی اعتمادی میان زنان شوروی شده است؛ میان زنان پزشکی که به علت دستمزد پایین به دنبال روبل هستند و زنان حامله‌ای که به دلایل یاد شده مجبورند به خرده فساد و اضطرابات ناشی از يك عمل غیرقانونی تن دردهند.

### میزان پایین جمعیت

زنان شوروی از دهه ۱۹۶۰ به این طرف تمایل چندانی به بچه‌دار شدن نشان نداده‌اند. حدود ۸۰ درصد جمعیت کنونی شوروی - روسها، اوکراینیها، بلوروسها، بالتیکها و گرجیها - اکثراً در خانواده‌های هسته‌ای با يك یا دو بچه زندگی می‌کنند. در شهرهای بزرگ اروپایی، بیش از ۹۰ درصد خانواده‌ها فقط يك یا حداکثر دو کودک می‌خواهند. این میزان پایین زادوولد حتی برای جایگزینی جمعیت فعلی کافی نیست، چه رسد به افزایش جمعیت غیرآسیایی که شدیداً مورد طلب مقامات شوروی است. در جمهوریهای آسیای مرکزی، از سالهای ۱۹۶۰ به این طرف هیچ تغییری در اندازه جمعیت رخ نداده، زنان هنوز به داشتن خانواده‌های خیلی بزرگ تمایل دارند. در آنجا میزان بالای زایش با میزان پایین مرگ و میر هم همراه است. این «انفجار» جمعیت در نواحی سنتی مسلمان‌نشین، به اضافه این واقعیت که مردم آنجا خواهان ترك فرهنگ خویش و مهاجرت به دیگر نواحی شوروی نیستند (ناسیونالیسم اقلیتهای ملی)، به بحران جمعیت شوروی بعدی جدی، سیاسی و حتی نظامی، اضافه کرده، چرا که وزنه عددی و پتانسیل نیروی کار ملیتها و فرهنگهای گوناگون به ضرر برتری طلبی و نژادپرستی روسهای سفید در حال تغییر است. از نظر تاریخی، نیروی کار شوروی فراوان بوده، وسیعاً مورد استفاده قرار گرفته است. لیکن امروزه دو منبع این کالای حیاتی که سنتاً مورد بهره‌برداری دولت بوده است، یعنی نیروی کار زنان و روستانشینان، واقعاً به ته رسیده است. شهری شدن افزایشدهنده جوانان روستایی و ورود میزان گسترده‌ای از زنان به اقتصاد دولتی، تأثیر کاهش‌دهنده سنگینی بر منبع دیگر عرضه کار، یعنی بر تولید مثل و

بازتولید جمعیت، گذاشته است. به علت سهم بالای زنان در نیروی کار اجتماعی و خانگی دیگر نمی‌توان آنان را نادیده گرفت. این امر، به اضافه این مطلب که زنان مجبور بوده‌اند رفتار تولیدمثلی‌شان را با مقتضیات این مسئولیتها وفق بدهند، به موقعیتی منجر شده که ادامه حیات نظام شوروی را از طرق سنتی تقریباً غیرممکن کرده است. قدرت دسته‌جمعی زنان شوروی تأثیر خود را به آرامی و بدون سازماندهی باقی گذاشته است. دیگر نمی‌توان آن را نادیده گرفت. بسیاری به درستی علت ریشه‌ای میزان پایین زادوولد را در بار مسئولیت‌های نامعقولی که بر دوش جنس مؤنث گذاشته شده می‌بینند. ولی مسئله رسماً به مثابه معامله خفت‌آور با زنان و عدم برابری زن و مرد در خود دیده نشده، بلکه به مثابه يك مسئله اقتصادی دیده می‌شود. واقعیت آن است که امروزه، يك مادر شوروی خود را تنگ‌دست تر از زنان بی‌فرزند یا مردان می‌یابد، به ویژه در رابطه با استفاده‌ای که می‌تواند از وقت آزادش بکند. مادرانی که بچه‌های كوچك دارند فقط از ۱۰ تا ۱۵ ساعت وقت آزاد در هفته بهره‌مندند (منبع ۱۲، ص ۲۸۹). از سوی دیگر، دستمزدها به کمیت و کیفیت کار اجتماعی وابسته بوده، امنیت اجتماعی فقط تابع طول خدمت و میزان دستمزد است. زنان بی‌فرزند یا تک‌فرزند، فرصت‌های بیشتری برای بالا بردن استاندارد اشتغالی و افزایش سابقه خدماتی‌شان داشته، در نتیجه نسبت به مادرانی که فرزندان بیشتری بزرگ می‌کنند حقوق بیشتری دریافت کرده، از امنیت مالی بیشتری در سنین پیری برخوردار خواهند شد. این عوامل رفتار تولیدمثلی زنان را در جهت داشتن يك فرزند شکل می‌دهد. رژیم شوروی به علت گزینش دیرینه برخوردارها و سیاست‌های متضاد و خلاف متعارف در مورد زنان، به عبارت دقیق‌تر، با سپردن کارهای کم‌مزد و زیردست اجتماعی به آنان و با حفظ کارهای شاق و برده‌وار خانهداری و بچه‌داری، باعث شده که زنان زیر چنان بار سنگینی قرار بگیرند که دست‌زدن به يك اعتصاب خود به خودی و سراسری بچه‌نژاییدن را تنها راه گریز از این بن‌بست ببانند. حل بن‌بست زنان از راه تقلیل کار تولید مثلی‌شان، به ایجاد بن‌بست جمعیتی دولت شوروی، یکی از دهها عامل

بحران اقتصادی فعلی جامعه، منجر شده است.

## سیاست استحکام خانواده و یا پروسترویکای زنان

بحران اقتصادی شوروی، دولت گورباچف را به لیبرالیسم اقتصادی و اصلاحات سیاسی رانده است. ولی قضاوت درباره این اصلاحات سیاسی تماماً بستگی به معنایی دارد که ما به مفهوم سیاسی می‌دهیم. از آنجا که از نظر من هرچه شخصی‌است سیاسی است، با شنیدن اصلاحات سیاسی گورباچف انتظار دارم که اصلاحاتی در زندگی شخصی زنان شوروی صورت بگیرد و یا لااقل به صورت پروژه‌ای مد نظر باشد. ولی می‌بینم که انتظارم توهمی بیش نیست، چرا که گورباچف برای خنثی کردن تأثیرات منفی کاهش جمعیت بر اقتصاد، سیاست تقویت و استحکام خانواده، این جایگاه اساسی ستمکشی و سرکوب و استثمار و به ویژه **تصاحب فردی زنان توسط مردان**، را در چارچوب پروسترویکا فرمولبندی کرده، به اجرای آن می‌کوشد. تاکتیکهایی که دولت کنونی در این رابطه اتخاذ کرده کوچکترین تفاوتی با تاکتیکهای برژنفی سال ۱۹۸۱ به بعد ندارد و عبارت است از تشویق مردم به ازدواج و متأهل باقی ماندن، رایج نکردن وسایل پیشگیری از حاملگی، بهبود و افزایش عرضه کالاها و خدمات مصرفی خانگی، بهبود و افزایش مسکن، مبارزه با اعتیاد مردان به الکل (و اعتیاد تازه پای زنان به الکل) مبارزه با تخلفات نوجوانان، محدود کردن شرکت زنان در کارهای اجتماعی مزدی، کمک مالی بیشتر به مادران، و تبلیغات ایدئولوژیک به منظور مطلوب کردن خانواده سه فرزندی و تقویت هر چه بیشتر کلیشه‌های نقش زن و مرد.

پدیده‌ای که جمعیت شناسان شوروی به مثابه عامل کمک به تنزل میزان زادوولد تفکیک کرده‌اند، میزان افزایش یافته طلاق است، در سطح کشور، از هر سه ازدواج، و در شهرهای بزرگ از هر دو ازدواج، یکی منجر به طلاق می‌شود (منبع ۲۴، ص ۱۲۱)، و اشتیاق زنان به ازدواج مجدد خیلی کمتر از مردان است. یک سوم طلاقتها به دنبال

ازدواجهای کوتاه مدتتر از يك سال صورت گرفته، و يك سوم دیگر آن طلاق زوجهای است که فقط بين يك تا پنج سال متأهل بوده‌اند (همانجا، ص ۱۲۲). در نتیجه، احتمال بچه‌دار بودن این زوجها به هنگام طلاق کمتر از ازدواجهای بادوام‌تر است. از میان علل میزان افزایش طلاق می‌توان بالا رفتن توقعات مردم از ازدواج به علت افزایش سطح تحصیلات و پیشرفت اجتماعی، بار و مسئولیت نابرابری زنان در خانه، اعتیاد به الکل و رفتارهای نامناسب ناشی از آن در میان مردان، و بالاخره سستی کلی آداب اجتماعی و جنسی را نام برد. زنان تحصیلکرده تر از مردان بوده، بیشتر از آنان چیز می‌خوانند و بیشتر به تأثر و موزه می‌روند. پیش از ازدواج از نیافتن شریک زندگی‌ای که هم‌شان‌شان باشد می‌نالند، و پس از ازدواج هم اغلب اوقات دچار سرخوردگی می‌شوند. تقاضای طلاق عموماً از جانب آنان صورت می‌گیرد. دولت برای تسهیل ازدواج و ایجاد انگیزه‌های مثبت برای متأهل باقی ماندن، در برخی از شهرهای اروپایی «سرویسهای خانوادگی» از قبیل ادارات ارشاد ازدواج، سرویسهای مشورتی برای مسایل جنسی، کلوبهای «متأهلان جوان»، و کلوبهای ملاقات «مجردین» برپا کرده است. مالیات بر خانواده «کوچک»، برای زوجهایی که سال اول زناشویی‌شان را می‌گذرانند لغو شده است، بدین امید که امنیت مالی بیشتر، اوایل ازدواج به محکم نگهداشتن آن تا تولید کودکان کمک کند. اقدام دیگر برای متأهل نگهداشتن مردم آن است که در برخی از شهرها به زوجهای جوان بچه‌دار برای گرفتن مسکن دولتی ارجحیت داده می‌شود.

امکان مشکل کردن قوانین فعلی سقط جنین در سطح وسیعی مطرح نشده است. فقط پیشنهادهایی شده مبنی بر آنکه زنان باید، تا آنجا که ممکن است، از خاتمه دادن به اولین حاملگی‌شان منصرف کرده شوند. باب کردن وسایل پیشگیری از حاملگی در متن فعلی از دید مقامات شوروی نابجا و نامناسب به نظر می‌آید. معهذا، این اعمال کنترل پدرسالاری دولت بر جنسیت و باروری زنان، هم مانع شکوفایی آنان است و هم مانع افزایش جمعیت؛ تا زمانی که فعالیت جنسی از ریسک حاملگی و سقط جنین جدا نشده، زن قادر به برقراری

رابطه‌ای رضایتبخش با شریک زندگی‌اش نخواهد بود؛ معمولاً بعد از داشتن یکی دو بچه از فعالیت جنسی با تمسخر یاد کرده، میزانش را نیز خیلی کاهش می‌دهد. این امر تخصص میان زن و شوهر را تشدید کرده، به نوبه خود به افزایش میزان طلاق و آفت جمعیت کمک می‌کند.

در زمینه عرضه خدمات، کالاهای مصرفی خانگی، تعهد دولت شوروی عموماً لفاظی بوده، پیشرفتهایی هم شهرهای بزرگ محدود می‌شود، کوشش بسی مردان یا اعضای دیگر خانواده در مورد خانگی صورت گرفته است. مطبوعات عامه متفاوت نقش زن و مرد در خانه، دو دل کمکی به ترفیع برخوردارهای برابرخواهان نخوا در يك مقاله مطبوعاتی اخیر چنین آمده کارهای خانگی «به زن وقت استراحت و رشد که جوانی و جذابیتش را حفظ کند، کم خانم به دختر خاکسترنشین و از کبوتر به مر ص ۱۲۵».

از آنجا که هنوز زوجهای بسیار متعد مادرشان ادامه می‌دهند، فراهم کردن مسکن جوان یکی دیگر از راههای تسهیل زن خانواده‌های جوان می‌توانند به محض تولد ساختن خانه یا خریدن آپارتمان استفاده بازپرداخت وام، با تولد دومین و سومین فر ۱۵، ص ۱۸۸».

اقداماتی هم برای محدود کردن شرکت مزدی زیر پوشش آسان کردن شرایط دش است. به گفته مقامات شوروی، مشاغلی که سخت و طاقت فرسا بوده، سلامت تولیدم می‌اندازد. این سیاست، چاقوی دو لبه است کارگران، که تنها شامل زنان می‌شود، پراتیکهای تبعیض آمیز بر علیه آنان به کار

که صورت گرفته اکثراً به بار کمی برای ارتقاء آگاهی شرکت بیشتر در کارهای پسند در تلاش به تعریف و پدر سرورند، و این هد کرد. به عنوان نمونه، که درگیرکردن مردان در د داده، به او کمک می‌کند يك می‌کند که از شاهزاده مرغ بدل نشود.» (منبع ۲۴،

دی به زندگی با پدر و مستقل برای خانواده‌های زندگی خانوادگی است. فرزند اول، از وامی برای ده کنند. مقرری ماهیانه زند تخفیف می‌یابد (منبع

زنان در کارهای اجتماعی سوار کارشان صورت گرفته به روی زنان بسته شده، ثلی آنان را بالقوه به خطر از آنجا که نه شامل همه می‌تواند برای توجیه بود، به علاوه، توجه قانونی

به سلامت زنان به دیگر مسایل اجتماعی که نیک بود آنان و سلامت تولیدمثلیشان را واقعاً به خطر می‌اندازد بسط داده نمی‌شود. مثال بارز این توجه مردسالاری بسیار محدود و انتخابی، فراهم نکردن وسایل مؤثر و بی‌خطر پیشگیری از حاملگی و راندن زنان به سقط جنین است. این عدم انسجام ثابت می‌کند که دلیل اصلی محروم کردن زنان از بسیاری از مشاغل نه کمک به حفظ سلامتشان، که بینش سنتی از آنان به مثابه «جنس ضعیف» و جنسی است که کار اصلی‌اش بچه زاییدن برای ایجاد نیروی کار مزدی و پیشرفت اقتصاد جامعه است. از سوی دیگر بیرون کشیدن تعداد وسیعی از زنان از نیروی کار به منظور بزرگ کردن خانواده‌های بزرگتر غیرممکن است، چرا که آنان نقشی حیاتی در تداوم اقتصاد بازی می‌کنند. بدین دلیل است که پیشنهادهایی برای باب کردن کار نیمه وقت و متغیر وقت برای مادران ارائه شده است. گورباچف در ماه فوریه ۱۹۸۶ گفت: «در دوازدهمین برنامه پنجساله، چنین برنامه‌ریزی شده که، آنجا که به زنان مربوط می‌شود، استفاده بیشتری از روز کوتاه کار یا هفته کوتاه کار و کار در خانه بشود.» (منبع ۶، ص ۲۲). در حال حاضر فقط یک درصد نیروی کار زنان درگیر چنین طرحی است. ولی مسئله آن است که عملی کردن چنین برنامه‌ای به معنای یک قدم به عقب برای استقلال زنان است؛ وضع مالی آنان را نامساعدتر کرده، احتمال وابستگی اقتصادی‌شان را به پدران و شوهران و مردان دیگر بالا برده، به علاوه به مثابه ترمزی در برابر چشم‌اندازهای ترفیع اجتماعی‌شان نیز عمل می‌کند. نه آنکه امکان شرکت کامل و برابر و بلاساعت زنان در اقتصاد مساوی با آزادی آنان باشد، که یکی از شرایط متعدد آن است. شرکت مردان شوروی در کارهای خانه‌داری و بچه‌داری کماکان به صورت یک تابوی فرهنگی باقی مانده، در چارچوب برنامه پنجساله فعلی هم هیچ بحثی درباره ایجاد و گسترش کار نیمه وقت برای آنان به منظور آنکه بتوانند سهمی مساوی در خانه به عهده گیرند صورت نگرفته است.

مرخصی مادری طولانی، با حقوق و پاداش ناکافی همراه بوده، کمکی به تشویق زنان به بچه دار شدن نمی‌کند؛ ولی به هر حال کمکی

است به زنانی که به مخاطره مادرشدن در شوروی دست می‌زنند. يك كمك هزینه کوچک در بست در زمان حاملگی و يك مرخصی مادری با حقوق به مدت دو ماه پیش و دو ماه پس از زایمان داده می‌شود. مادران شاغل می‌توانند يك مرخصی یکساله با دریافت نصف حقوق برای نگهداری از کودکشان بگیرند، با حق گرفتن يك اضافه مرخصی شش ماهه بدون حقوق (منبع ۲۴، ص ۱۲۵). این مرخصی اجباری نیست، ولی با در نظر گرفتن فشارهایی که مادران در حال حاضر با آن مواجه‌اند، احتمالاً بسیاری از آنان از آن استفاده می‌کنند. باز هم هیچ اشاره‌ای به باب کردن مرخصی پدری نشده است؛ چنین اهمالی از موضع رسمی دولت شوروی که بچه بزرگ کردن را مسئولیت انحصاری زن می‌داند ناشی می‌شود. مادران مجرد، تا زمانی که کودکشان به سن ۱۲ سالگی برسد، حق دریافت كمك هزینه بسیار کمی در ماه دارند که فقط كفاف يك هفته خرج مادر و فرزند را می‌دهد (منبع ۲۰، ص بیست و دو). از سال ۱۹۸۱ به این طرف، به همه مادران برای تولد فرزند اول يك مبلغ در بست ۵۰ روبلی و برای تولد فرزندان دوم و سوم يك مبلغ ۱۰۰ روبلی پرداخت می‌شود. ولی میزان پرداخت برای فرزندان چهارم و بعدی (به ترتیب ۶۵ و ۸۵ روبل) اضافه نشده، عمداً کمتر از مبلغی است که برای تولد دومین و سومین فرزند پرداخت می‌شود (منبع ۲۴، ص ۱۲۶). این به روشنی تلاشی است برای تشویق زنان روسی به بازتولید مطلوب جمعیت اروپایی - یعنی هدایت میزان زادوولد در مسیر خانواده سه فرزند در عین کتمان تبعیض نژادی بر علیه مردم پر نرزد قفقاز و آسیای مرکزی. معهذاً، با در نظر گرفتن میزان پایین پرداختها، به نظر نمی‌رسد که این مبالغ از لحاظ تحت تأثیر قرار دادن میزان زادوولد کافی باشد.

رسانه‌های عمومی روسیه کار ایدئولوژیک مطلوب کردن خانواده سه فرزندی و تقویت کلیشه‌های مردسالاری نقش زن و مرد را چندین سال است که به عهده گرفته‌اند. مطبوعات عامه پسند نواحی اروپایی از خانواده سه فرزندی شدیداً طرفداری کرده، سیلی از مقالات مجنی بر عدم مطلوبیت داشتن تنها يك فرزند به چاپ می‌رسانند. بنا به این مقالات خانواده تك فرزندی هم برای رشد شخصیت کودک مسئله

ایجاد می‌کند - بچه فرد خودخواهی از آب در خواهد آمد - و هم برای روابط خانوادگی موزون - والدین به عشق به بچه‌شان وابسته می‌شوند، بچه بیشتر داشتن به یکپارچگی خانواده کمک می‌کند، و از این قبیل. همچنین تلاش فراوانی برای ترفیع و استحکام خانواده به مثابه «سلول بنیادی» جامعه و تقویت نقشها و رفتار سنتی صورت می‌گیرد. طرز تفکر رسمی شوروی پنداره‌ای بسیار انعطاف ناپذیر و سنتی درباره آنچه که شخصیت زن باید باشد دارد. به عنوان مثال، گفته می‌شود که: «زن فقط موقعی ارزش و ماهیتش را نشان می‌دهد که پا به پای شرکت در تولید و فعالیتهای اجتماعی-سیاسی، نقش اجتماعی‌اش را در خانواده که با شخصیت ویژه جنسش در پیوند است تکمیل کند. اگر زن از کارکردهای خانوادگی‌اش، و به ویژه از کارکرد مادری، سر باز زند، سرشت و ساختمان شخصیتش ناکامل خواهد بود.» (منبع ۲۴، ص ۱۲۸). این کوشش بر استحکام بخشیدن به کلیشه‌های سنتی نقش زن و مرد به مردان نیز بسط داده می‌شود. در مطبوعات عامه پسند، هشدارهایی درباره خطر به اصطلاح «زنانه شدن» مردان، که اغلب تقصیر آن را به گردن استیلای زنان معلم بر پسرچگان می‌اندازند، داده می‌شود. به والدین توصیه می‌شود که گرایشات «زنانه» را در پسران از سنین پایین خنثی کنند. در واقع، بحث نقش زن و مرد در شوروی به «برابری و نه شباهت»، به مثابه فرمول مقام نسبی زن و مرد، تکیه می‌کند. این روی‌آوری با تکیه بر ذاتی بودن کار خانگی و پرورش کودکان نزد زنان، به‌طور مؤثر در خدمت توجیه نابرابری نقش اجتماعی زن و مرد به کار می‌رود. در پس آن، به روشنی يك جبرگرایی بیولوژیک مردسالاری قرار دارد. در مصاحبه‌ای که مگی مک اندرو با یکی از نمایندگان کمیته زنان شوروی انجام داد این نماینده چنین توضیح می‌داد که اتحاد شوروی دیگر از مرحله‌ای که در آن برابری زن و مرد به معنای یکسان بودن آنها بوده گذشته است؛ زنان شوروی دیگر نیازی ندارند که مانند زمان جنگ جهانی دوم، به منظور گرداندن اقتصاد جامعه، با نقشها و برخوردهای مردانه خود را «قوی و زمخت» کرده، اثبات کنند که همانند مردان هستند؛ اینک زنان به علت زمینه برابری قانونی می‌توانند



بگذارند این تفاوتها بروز کرده، زنانه تر بشوند. مگی مک اندرو می‌گوید: «در اینجا رفتن به عمق تعریف زنانگی مشکل بود، لیکن این کلیشهای آشنا بوده، کلماتی مانند «احساساتی»، «لطیف»، «غمخوار» را به مثابه صفات طبیعی زنان در برمی‌گرفت و به همان اندازه شامل نیاز طبیعی زن به علاقمندی به ظاهرش، به عطر و لوازم آرایش و به جذاب کردن خود برای مردان نیز می‌شد.» (منبع ۲۱، ص ۱۵).

جمله «زن زن است» مکرراً در هر بحث مربوط به نقشهای زن و مرد ظاهر می‌شود. گفتارها اشاره بر آن دارند که بیولوژی زن خصلتها و استعدادها و حتی سرنوشت او را به طریقی تغییر ناپذیر آفریده، کارکرد مادری زن عمده‌ترین عامل تعیین کننده زندگی او است (همانجا). این نوع تبلیغات، در آسیای مرکزی شوروی که طلاق نادر بوده، میزان زادوولد خیلی زیاد تلقی می‌شود، غایب است. رسانه‌های عامه پسند این نواحی عموماً دربارهٔ مسایل جمعیتی سکوت کردن، در عوض، توجه زیادی به تشویق زنان به کار در بیرون از خانه، به کسب مهارت و پشت کردن به برخوردهای فرهنگی و مذهبی محیط خانوادگی‌شان مبذول می‌دارند. این تفاوت در کار ایدئولوژیک در دو فرهنگ یک رژیم واحد سیاسی، نشاندهندهٔ دورویی مقامات در ابراز علاقهٔ پدرسرورانه و ظاهری‌شان نسبت به رفاه روانی زنان است. دیگر شکی نیست که وقتی به قالببندی ارزشها و برخوردها می‌رسیم، نیازهای دولت شوروی - و در اینجا نیاز به کنترل باروری زنان - بر شکوفایی آنان اولویت دارد.

**پروسترویکای زنان، اصلاح بحران جمعیت شوروی از راه بچه زاییدنهای بیشتر است.** دولت گورباچف برای متقاعد کردن زنان به این کار، همه نوع کنترل بر جنسیت و باروری آنان اعمال می‌کند. امتناع سرسخت رژیم از ساختن قرصهای ضد حاملگی و بهبود شرایط وحشتناک «سلاخ خانه»های سقط جنین کنترلی است مستقیم که با کنترل غیرمستقیم بر روانشناسی زنان تکمیل می‌شود؛ **اشامهٔ بیولوژیسم، خانواده طلبی و کلیشه‌های زنانگی و مردانگی.** تعریف گورباچف از ویژگی زنان به مثابه مادر و اداره کنندهٔ امور کانون خانواده و ارتباطی که میان کم دومی پیوندهای خانوادگی و

ضرورت بازگشت زنان به **مأموریت مرداناً زنانه‌شان** برقرار می‌کند، ماهیت اصلاحات پدرسالاری او را در مورد موقعیت زنان شوروی روشن می‌کند، این اولین بار نیست که اصلاحات آزادیخواهانه یک جنبش یا رژیم سیاسی در قلمروی عمومی با تلاش به استحکام خانواده و اشاعه عقاب افتاده‌ترین مفاهیم و تصاویر و روابط زن و مرد در قلمروی خصوصی صورت می‌گیرد.

## و گلاسنوست زنان؟

امروزه، زن مدرن شوروی فریفته تصاویر زن «زنانه» است، تشنه ظرافت و زیبایی در لباس و نمایش دادن خود است، یک آپارتمان راحت، یک قفسه پر از خوراک، و شوهر و بچه‌هایی که در رشته‌های خود به موفقیت می‌رسند - اینها ایده‌آل اوست. در این میان، فمینیسم، حتی نوع پرولتری سالهای دهه ۱۹۲۰ آن، رسماً بورژوایی تلقی شده، خود کلمه فمینیست تحقیرآمیز است، در حین اینکه «مسئله زن» که استالین ادعای حل بودن آن را داشت، هنوز هم در رسانه‌های رسمی ظاهر نمی‌شود. خود زنان شوروی نیز تصور دوگانه‌ای از پایگاهشان در جامعه دارند؛ از یک سو ادعا دارند که کاملاً با مردان برابرند، و از سوی دیگر صریحاً تکرار می‌کنند که از تعلق داشتن به «جنس دوم» در جامعه مردسالاری شوروی رنج می‌برند. این بینش اسکیزوئید از واقعیت، احتمالاً از دو افسانه، که هم بخشی از ایدئولوژی رسمی است و هم مورد قبول خودشان است، ناشی می‌شود؛ یکی افسانه برابری زن و مرد شوروی است، و دیگری افسانه نیاز زنان به «زنانه» بودن، ایدئولوژی برابری که در شوروی رایج است بر پایه تفکر بیولوژیک قرار دارد. جامعه‌شناسان و متخصصین مسایل زنان معتقدند که مطالبه برابری باید تفاوت‌های اساسی میان زن و مرد را در نظر بگیرد. به عبارت روشن‌تر، زنان نه تنها از نظر بدنی ضعیف‌تر از مردانند، که خصوصیات روانی دارند که آنان را برای برخی تکالیف مناسب‌تر و برای برخی دیگر نامناسب می‌کند. افسانه برابری زن و مرد شوروی باعث می‌شود که وقتی زنان

با تبعیضات جنسی مواجهند، به حالت انفعال بیفتند، انفعالی که به نوبه خود با افسانه زنانگی تقویت می‌شود (منبع ۱۱، ص ۱۹۰-۱۸۶).

بیولوژیسم ایدئولوژی رسمی و عام پسند از مهمترین عوامل بازدارنده زنان به اندیشیدن راجع به شرایط واقعی زندگی‌شان، تحلیل و فرمولبندی آن، و تبدیل شکایات خصوصی فعلی به اعتراضات و مطالبات جمعی است. در میان همه این پیچیدگیها، وجود پیشداوریها و برخوردهای تخاصم آمیز و زن‌ستیزانه میان خود زنان شوروی قوز بالا قوز شده است. به دلیل کمبود بخش خدمات و مسئولیت زنان در خرید مایحتاج، این زنانند که برای دستیابی به کالاها و منابع نادر دست به یقه یکدیگر می‌شوند. به علاوه، در این سو و آن سوی مغازه خواروبار فروشی، و در زایمانهای بدون بیهوشی و سقط جنینهای شقاوت آمیز زن با زن مواجه است و ناامیدیها و محرومیتهایی که این برخوردها در بردارد به بهبود عقیده زنان درباره جنس خودشان کمک نمی‌کند. خود زنان اغلب بیش از همه می‌گویند که زنان سخن‌چین بوده، دائماً به فکر چیزهای بی‌اهمیتند، و کمتر از مردان قادر به تفکر عقلانی و عمل مؤثر هستند.

موقعیت اجتماعی-روانی زنان شوروی نشان می‌دهد که مدتی طول خواهد کشید تا آنان از خواب سیاسی بیدار شده، کاری برای تغییر وضعشان بکنند. در آغاز احتمال دارد که عده‌ای از زنان به دنبال طرح پرسترویکا به آشپزخانه‌ها بازگردند و به کار نیمه وقت مزدی اکتفا کنند. ولی بعید به نظر می‌رسد که اکثریت زنان شوروی که علی‌رغم شرایط بد کار، به استقلال و امنیت مالی عادت کرده‌اند و حس هویت و شایستگی‌شان را بیشتر از کار اجتماعی کسب می‌کنند تا از کار خانگی، بخواهند خود را منفعلانه وقف «مأموریت صرفاً زنانه‌شان» بکنند. از سوی دیگر، سنگینی کار خانگی تاکنون عامل تعیین‌کننده امتناع سرسخت زنان از بچه‌دار شدن و حفظ یا افزایش میزان جمعیت بوده و هست. در نتیجه، در حال حاضر، آنچه که زنان شوروی ضرورتش را شدیداً احساس می‌کنند، عرضه بیشتر خدمات و لوازم و کالاهای مرغوب خانه‌داری و بچه‌داری از یک سو و شرکت مساوی مردان در این کارها از سوی دیگر است. و گورباچف نیز تنها

از راه تکیه بر صنایع سبك مصرفی، به جای صنایع سنگین، و تشویق مردان به خانه‌داری و بچه‌داری، به جای استحکام ایدئولوژیک کلیشه «مردانگی» در مغز آنان، و در نتیجه از راه سبك کردن قابل ملاحظه بار کار خانگی زنان است که می‌تواند آنان را به بچه خواستن ترغیب کند.

وضع موجود، که باعث نارضایتی بیشتر آنان خواهد شد؛ بر طبق پژوهشی که توسط الیزابت کلیتون و جیمز میلر صورت گرفته، در حال حاضر زنان شوروی با علم به پایین‌تر بودن استاندارد زندگی‌شان و با همه نارضایتی‌های‌شان، در مقایسه با مردان هم از مراقبت بهداشتی راضی‌ترند و هم از مشاغلشان. فرضیه مارگرت فاین-دیویس و دیویس (منبع ۹)، آن است که زنانی که درآمدی کمتر و رتبه‌ای پایین‌تر از مردان دارند (یعنی اکثریت زنان شوروی)، چون بی‌قدرتی نسبی‌شان در جامعه توقعات آنان را محدود می‌کند، از مراقبت

بهداشتی راضی‌تر می‌شوند و با فتن رتبه‌شان، که به دنبال خواهد شد، زیان آورتر و در نتیجه، به نظر می‌رسد کنشهای میان زنان و طرح اعتراضات و مطالبات جمعی کرد. ولی نباید در این نوع تشویق مردان به خانه‌داری خبری هست و نه از یک وجود ندارد هیچ، به نظر می‌رسد آزادی بیان آن چیزهایی مثال این نوع محدودیتها، اقلیتهای ملی، بدنام کردن است به خاطر انتقادش به دوران استالین بدون رد می‌را که از آن حمایت

دستمزد زنان بهبود یابد از مراقبت بهداشتی سبکتر شدن بار کار خانگی و بالاتر رفتن فراغت بیشتر از کار خانگی امکان پذیر ناراضی‌تر خواهند شد (منبع ۵، ص ۵۲). که در تحلیل نهایی، این نوع کنش و واکنش پرسترویکاست که امکان پدیدار شدن آنان را در متن گلاسنوست فراهم خواهد کرد. حدس زدنها زیاد پیش رفت، هنوز نه از شدن و تکیه دولت بر صنایع سبك و مصرفی گلاسنوست واقعی. آزادی مطبوعات که هنوز می‌رسد منظور گورباچف از آزادی بیان نقد است که با افکار خود او وفق می‌دهد. گذشته از سرکوب اعتراضات و مطالبات زنی مانند نینا آندره اوا، يك معلم شیمی از گلاسنوست به مثابه وسیله‌ای برای حمله درك واقعی از استالینیسم که می‌باید

کرده، سود می‌بردند و بدون آنان رژیم نمی‌توانست به کارکردش ادامه دهد به حساب آورد. فحاشیهای زن‌ستیزانه جنسی امثل «مادام فاحشه‌خانه» در تلویزیون نسبت به زنانی چون آندره اوا که نگرشی عمیق به گلاسنوست دارند، خیلی چیزها راجع به گلاسنوست زنان و آنچه که به خاطر بیان آزادانه افکارشان نصیبشان خواهد شد به ما می‌گوید (منبع ۲۵، ص ۱۲). رژیم گورباچف مشوق يك نوع گلاسنوست مردسالاری برای زنان است که بر پنداره «مأموریت صرفاً زنانه»، «کیش زنانگی» و تقلید از مصرف‌گرایی بدن زن و لوازم آرایش در غرب تکیه دارد؛ بازدید پرهیاهوی رئیس‌گورباچف از مؤسسه زیبایی استه‌لودر در آمریکا، مسابقات زیبایی در سراسر شوروی، و عکسهای پورنوگرافیک فلان زن شوروی در مجله پلی بوی، جهت‌یابی فعلی گلاسنوست زنان را تشکیل می‌دهد. باید صبر کرد و دید موج دوم فمینیستی در شوروی چگونه و با چه محتوایی از قلب همه این تناقضها و پیچیدگیها و دوگانگیها برخواهد آمد.

سونرال، مه ۱۹۸۹

### یادداشتها

۱- لغت گلاسنوست بد ترجمه شده است. glasnost از ریشه روسی golos به معنای صدای آید و خیلی بیشتر به معنای «با صدای بلند سخن گفتن» و «اطلاعات دادن» است تا گشایش، و بازگشایش، در روسی قدیم نیز glass به معنای صدا است.

۲- سامیزدات samizdat در زبان روسی به معنای تحت‌اللفظی ویراسته‌شده توسط خود، به مجموعه نشریات زیرزمینی که در شوروی منتشر می‌شود اطلاق می‌شود؛ نشریاتی که معمولاً توسط خوانندگان متوالی ماشین و دوباره پخش می‌شود.

۲- حمل و زایمان را از زمره کارهای اجتماعی ویژه زنان می دانم، و کار تولید مثلی می خوانم. کار تولیدمثلی حمل و زایمان، همانند کارهای یدی و فکری، به مثابه واسطه میان طبیعت و اجتماع بشری عمل می کند؛ در چارچوب روابط اجتماعی مشخص صورت می گیرد؛ و بالاخره متضمن تداوم پیولوژیک و تاریخی-اجتماعی نوع بشر است. کار حمل و زایمان یکی از مبانی آگاهی مادری را نیز تشکیل داده، شرکت زن را در تداوم نوع بشر تصدیق می کند. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به کتاب **پدریت هابس**، آزاده آزاد، ۱۹۸۴، مونرآل، ص ۲۲-۴۶ و ص ۱۱۵-۱۲۷.

۴- شکی در این نیست که صنایع سنگین اساس پیشرفت اقتصادی و صنعتی يك جامعه را تشکیل می دهد. ولی در شوروی، این بنیان پس از دوران استالین تا به امروز دیگر کاملاً مستقر شده، و آنچه که در طی این مدت نسبتاً طولانی مانع پیشرفت صنایع سبك و مصرفی (منجمه لوازم و خدمات خانه داری و بچه داری، وسایل پیشگیری از حاملگی و غیره) بوده، مسئله اولویتهای اقتصادی است که تماماً از جانب مردان و در رابطه با اهداف مردسالاری شان تعیین شده است. ناچیز و ثانوی شمردن کارهای خانه داری و بچه داری که سنتاً بر زنان تحمیل شده و بی علائگی نسبت به صنایع سبك و مصرفی که متضمن تسهیل این نوع کارهای به اصطلاح زنانه و رفاه فردی مردم به طور کلی است، و همچنین رقابت جویی و توسعه طلبی نظامی-سیاسی و فضائی دولت شوروی ماهیتی کاملاً مردسالاری داشته، مستلزم تکیه بر صنایع سنگین و فضایی و نظامی است. تکیه بر صنایع سبك و مصرفی در جوامع سرمایه داری پیشرفته از منطق کالایی و سودجویانه این جوامع ناشی شده و از هیچ نوع ایدئولوژی تساوی طلبانه ای بر نمی خیزد. به عبارت دیگر، «هر گردی گردو نیست».

۵- جنس‌گونگی gender به معنای پیش تصورات تحمیلی خصوصیتی است که زنان و مردان باید در جسمیات، روانشناسی و رفتارشان متفاوت باشند.

منابع

1. Allott, Susan, 1985, "Soviet Rural Women: Employment and Family Life," in Barbara Holland (ed.), **Soviet Sisterhood**, Fourth Estate, London, pp. 177-206.
2. Bachkatov, Nina and Andrew Wilson, 1988, **Les enfants de Gorbatchev**, Calmann-Levy, Paris.
3. Batalova, R., 1980, "Accoucher dans le monde des hommes," dans Le collectif de redaction de l'Almanach, **Femmes et Russie 1980** (1er no. de l'Almanach Femmes et Russie), Editions des femmes, Paris, pp. 45-52.
4. Browning, Genia, 1985, "Soviet Politics--Where are the Women?," in B. Holland (ed.), op. cit., pp. 207-236.
5. Clayton, Elizabeth and James R. Millar, 1987, "Quality of Life: Subjective Measures of Relative Satisfaction," in James R. Millar (ed.), **Politics, Work, and Daily Life in the USSR**, Cambridge University Press, Cambridge.
6. **Current Digest of the Soviet Press**, 1986, vol. 38, no. 8.
7. d'Eaubonne, Francois, 1988, **La femme russe**, Editions Encre, Paris.
8. Duhamel, Luc, 1988, **Le systeme politique de l'Union Sovietique**, Quebec/Amerique, Montreal.
9. Fine-Davis, Margaret, and E. E. Davis, 1982, "Predictors of Satisfaction With Environmental Quality in Eight European Countries," **Social Indicators Research**, vol. 11, pp. 341-62.
10. Gorbachev, Mikhail, 1987, **Perestroika: New Thinking for Our Country and the World**, Harper & Row, New York.

11. Hansson, Carola and Karin Liden, 1983, **Moscow Women**, Pantheon Books, New York.
12. Holland, Barbara & Teresa McKeivitt, 1985, "Maternity Care in the Soviet Union," in B. Holland (ed.), *Op. cit.*, pp. 145-176.
13. Kiseleva, G., 1982, "The Position of Women and Demographic Policy," in Gail Warshofsky Lapidus (ed.), **Women, Work, and Family in the Soviet Union**, M.E. Sharpe, New York, pp. 282-295.
14. Koulikova, L., 1989, "La perestroika et les conseils des femmes," in **La femme soviétique** (Revue illustree), no. 1, Janvier.
15. Lavigne, Marie & Basile Kerblay, 1985, **Les soviétiques des années '80**, Armand Colin, Paris.
16. Maltseva, Natasha, 1984, "The Other Side of the Coin," in T. Mamonova (ed.), **Women and Russia: Feminist Writings from the Soviet Union**, Beacon Press, pp. 111-116.
17. Mamonova, Tatyana (ed.) 1984, **Women and Russia: Feminist Writings from the Soviet Union**, Beacon Press, Boston.
18. Mamonova, Tatyana, 1980, "La nouvelle chasse aux sorcières," dans Des femmes de Leningrad et d'autres villes, **Des femmes russes** (2ième no. de l'Almanach Femmes et Russie), Edition des femmes, Paris, pp. 29-39.
19. **Maria**, Journal of the Russian Independent Religious Club "Maria," 1982, Leningrad-Frankfurt, p. 101.
20. McAndrew, Maggie & Jo Peers, 1981, **The New Soviet Woman--Model or Myth?**, CHANGE International Report, London.
21. McAndrew, Maggie, 1985, "Women's Magazines in the Soviet Union," in B. Holland (ed.), *op. cit.*, pp. 78-115.



22. Navarro, V., 1977, **Social Security and Medicine in the USSR**, Lexington Books, Toronto.
23. Oulianova, Marina, 1980, "Le mouvement des femme est beaucoup plus large que le mouvement dissident, parce qu'il va plus loin," dans Le collectif de redaction de l'Almanach, **Femmes et Russie 1980** (1er no.), Editions des femmes, Paris, pp. 141-160.
24. Peers, Jo, 1985, "Workers by Hand and Womb: Soviet Women and the Demographic Crisis," in B. Holland (ed.), op. cit., pp. 116-144.
25. Rimmel, Lesley A., "Whose Glasnost?," in **The Women's Review of Books**, vol. 6, no. 8, May 1989.
26. Stern, Mikhail, 1979, **La vie sexuelle en URSS**, Albin Michel, Paris.





در تیرماه ۱۳۶۹ هجرت الاسلام هاشمی رفسنجانی، رئیس  
جمهور، در ملاقات با جمعی از زنان ایرانی سخنرانی مفصلی در مورد  
نقش زنان در جمهوری اسلامی ایراد کرد. متن کامل این سخنرانی را،  
که در شماره ۱۲۷۲، ۲۳ تیرماه ۱۳۶۹، در نشریه "زن روز" به  
چاپ رسیده بود، در قسمت آرشیو این شماره بازچاپ می کنیم.

حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی، رئیس جمهوری محترم کشورمان هفته گذشته در دیدار با گروهی از بانوان طلبه و ورزشکار و خانواده‌های عزیز شهید، بیانات جالب و ارزشمندی داشتند که خیر آن را در شماره گذشته مجله زن‌روز خواندید. این هفته، متن کامل سخنرانی ایشان را به نظرتان می‌رسانیم. امید که این دیدگاه و اینگونه نظرات، بطور جدی دستورالعمل مسئولین و مردم ما در برخورد با مسائل زنان باشد.

رئیس جمهور:

## قطع رابطه زنان با اجتماع و

### زندگی در محدود یک عادت اشرا

- خشکه مقدسهای ما، آقایان بس چرا خانمها در مزرعه برنج با آن مشکل، بچه به پشت یا بچه در رحم اما حالا همین خانم اگر در اداره است آنها برایشان
- خانمها باید مسابقات ورزشی وقتی چند خانم می‌خواستند به بعضی از مطبوعات هیاهو کردند کی گفته خانمها نروند چین و
- من فکر می‌کنم یکی از ضربه خانمها می‌خورد، مستقیماً از طرف خانمهای بی‌بندوباری است که هستند.

### دۀ حرم، فی است

نتی نمی‌گویند  
حالت خمیده و  
هم کار می‌کنند؟  
کار کند، ممکن  
ن سنگین باشد.  
داشته باشند.  
چین بروند،  
بر اساس سنت!  
در تیراندازی  
شرکت نکنند؟  
هایی که به  
لریق محدود  
در جامعه ما

## سخنرانی رئیس جمهور، در ملاقات با جمعی از خواهران



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والسلام على رسول الله و آله (ص)  
 همه خانمها خیلی خوش آمدند، چه خانمهای  
 طلبه و محصل و چه خانمهای ورزشکار و  
 خانمهای بسیجی و خانوادههای معظم شهدا.  
 من از فرصت حضور شما استفاده می کنم و  
 بخشی از مطالبی را که در مورد نقش خانمها  
 در جامعه مان می خواستم عرض کنم، اینجا  
 می گویم. اگر چه ممکن است جاهای دیگر هم  
 بخشی از حرفها زده شده باشد اما به هر حال  
 تاکید و تکرار مطلب می تواند ما را در رسیدن  
 به اهدافمان کمک کند.

بعد از انقلاب اسلامی خوشبختانه زنان  
 جامعه ما از یک خطر مهم و از یک دامی که  
 فرهنگ منحط غربی در راه خانمهای مسلمان  
 گذاشته بود، نجات پیدا کردند و مسیر زندگی  
 خانمها اصلاح شد و پراه درستی افتادند، اما  
 از نظر خود من بعنوان یک مسئول در نظام  
 جمهوری اسلامی پیشرفته و دشناوردها  
 در حد مطلوب نیست. ما خطر را رفع کردیم  
 بحمدالله، ولی به هر حال به جای آن فرهنگ  
 غربی که سالها در کشور ما رسوخ کرده و  
 زنان را مخصوصاً نثر جوان خانمها را  
 در معرض خطر قرار داده بود، باید چیزی  
 جایگزین شود که بتواند نیاز خانمها را  
 در جامعه و نیاز جامعه را به خانمها تأمین  
 کند.

ما معارف کسلی اسلام را داریم.  
 راهنمایهای قرآن و پیغمبر و علما را داریم.  
 مسائل اخلاقی در حد کلی و با تاکید رویش  
 کار می شود، ولی اینها برای زندگی اجتماعی  
 خانمها کافی نیست. خوب نصف جامعه ما  
 خانمها هستند و در دیدگاه ما خانمها هم  
 انسان کاملند، مثل مردها، با تفاوتهایی که  
 بخشی کفه مردها را می چرباند و بخشی هم  
 کفه خانمها را. با اهداف خاصی که خداوند  
 در فطرت برای هر جنس تعیین کرده، دو نوع  
 انسان کامل یکی زن و دیگری مرد، مکمل  
 بشریت و مکمل همدیگر در تاریخ بشریتند و  
 دارند با هم کار می کنند و زندگی می کنند.  
 خوب، ما شکی نداریم که امروز از نیروی  
 خانمهایمان و از استعدادشان به اندازه  
 استعداد مردها در جامعه استفاده نمی شود.  
 عمدتاً خانمها وظیفه خانه داری خودشان را  
 انجام می دهند، چون این دیگر یک حدی  
 است که خود بخود دارد انجام می شود. و  
 بطور سنتی تقسیم کار در جامعه هست، در  
 زندگی مشترک هم همین وظیفه انجام  
 می شود، ولی قطعاً تمام وظیفه خانمها این  
 نیست. انتظار جامعه و حق جامعه هم پیش از  
 این است، حق شماها هم پیش از این است.  
 برای اینکه ما یک جامعه الگویی از تاریخ  
 اسلام نداریم که بگوئیم آنجا خانمها چه  
 نقشی داشتند و ما از روی آن الگو بخواهیم

ما بخاطر گرفتاریهایی که داریم، هنوز نیازهای کاری به اندازه نیروی کاریمان نیست. روزی اگر این جامعه فعال بشود و همه امکانات کشور نقد بشود و چرخ اقتصاد مملکت به سرعت بگردد، آن موقع ما نیروی کار خیلی نیاز داریم و آنوقت معنا ندارد که از خانمها استفاده درستی در جامعه نشود.

به هر حال ما قطعاً باید فکری بکنیم که خانمهایمان در همه ابعاد وارد میدان بشوند. فقط یک تفاوت وجود دارد که بخاطر شرایط روانی و جسمی و شرائطی که هست که ما می دانیم ممکن است مفاسدی داشته باشد، باید یک وضع درست اخلاقی و شرائط مناسب اجتماعی مراعات بشود که فساد در جامعه بوجود نیاید. همان چیزی که از آن می ترسیدیم و بخاطر آن، این محدودیتها دارد به وجود می آید. من فکر می کنم یکی از ضربتهایی که دارد به خانمها می خورد، مستقیماً از طریق همین خانمهای بی بند و بار معدودی است که در جامعه ما هستند. یک تعدادی کمی هستند. مثلاً ما اگر ۲۵-۲۶ میلیون خانم داشته باشیم، از بین اینها ممکن است یک دو سه درصدی باشند، کسانی که بی بند و بار و بی ملاحظه هستند. همان دو سه درصد راه را بر دیگران سدود می کنند. یعنی به گونه ای عمل می کنند که همه محتاط می شوند و می گویند، نه، مصلحت نیست آنها بیابند توی جامعه بیابند در میدان. حالا شاید آنها هم چنین قصدی نداشته باشند. آنها هم بخاطر انگیزه های خاصی که به هر حال توی انسانها هست توی این وضع می افتند. شاید هم خیال می کنند دارند روشنفکری می کنند و دارند طلسم شکنی می کنند و برای خانمها میدان درست می کنند. ولی اشتباه می کنند. در جامعه ما این نیست. اکثریت جامعه ما آن را نمی پسندند و بنابر این باعث می شود که دیگران هم که می خواهند سالم و صادق و مخلص در جامعه خدمت کنند، بخاطر فضاوتی که مردم روی آنها می کنند و خطری که مسئولین احساس می کنند از آن شیوه برخورد ممکن است، دیگران هم مشکل پیدا بکنند. که این طور هم هست. در یک جلسه من می خواهم بگویم، همه چیز برای فعال شدن خانمها در کشور ما از لحاظ اسلامی مساعد است، ما فقط یک شرط داریم و آن اینکه بی بند و باری نباشد. یعنی خلاف اخلاق و تضعیف خانواده ها و تضعیف عفت عمومی نباشد. تفاوت ما با بقیه کشورهای است که اینهمه برای خانمها هیاهو می کنند، همین است اگر خانمها این شرط را مراعات بکنند، دیگر مسئله اخلاقی وجود ندارد و در همه مسائل باید رحمت بکنند.

سرمایه زندگی خودمان را تطبیق دهیم. چنین چیزی نیست. در زمان پیغمبر که تنها زمان اجرای اسلام است، یک برهه ده ساله ای است که در آن ده ساله بتدریج قرآن نازل شده و احکام خدا اجرا شده. جنگ تقریباً همیشه بوده. سالی چند جنگ داشتند. چنین فرصتی پیش نیامده که آنجا همه مسائل بطور معینی در جامعه اجرا شده باشد. بعلاوه جامعه آن روز ساده بوده، بیشتر مسئله جنگ و دفاع بوده، یک کسی تجارت و کشاورزی و اینها، صنایع دستی هم در حد خیلی ساده. دیگر این زندگی پیچیده جامعه ما، در زمان پیغمبر نبوده که ما آن روز نقش خانمها را ببینیم. این مدرسه ها، این دانشگاهها این مراکز تحقیقاتی، این بیمارستانها، این سربازخانه ها، این کارخانه ها، این بازارها، این هنر کدها و هنرستانها، این بخش عظیم هنری و نمایشها، همه اینها نبوده منتهای یک چیزهای ساده تری از مسائل ابتدائی آنجا بوده و ما، در زندگی پیغمبر (ص) نمی بینیم که در هیچ بخشی به فکر باشند که خانمها را ممنوع بکنند که اینها کار نکنند. سخت تریش که امروز حتی کشورهای مدعی پیشرفت هم از این جهت نمی توانند به آن برسند. میدانهای جنگ بوده که ما می بینیم پیغمبر، خانمها را با خودشان در میدانهای جنگ می بردند. پرستاری میکردن، قسمت زیادش بمهدیه خانمها بوده و بانسنانها، جراحیها، معالجات. نه خانمهایی که بی بند و بار باشند که مثلاً نگران نباشند که بدنشان با بدن مجروح تماس بگیرد. خانمهای متدین، متعهد و فداکار، کسانی که خیلی پیش پیامبر احترام داشتند. کیف جراحی داشتند و همراه پیامبر (ص) می رفتند و مردها را جراحی می کردند. اگر هم نیاز می شد، وارد جنگ می شدند. شمشیر داشتند، اسلحه داشتند و وقتی که خطر زیاد می شد، دفاع می کردند. اینها را شما زیاد شنیده اید و نمونه های را می دانید. خود خانمهای پیامبر، همسران پیامبر، فن دفاع را حسابی بلد بودند. در یکی از جنگها که همه مردها رفته بودند، در یکی از قلعه ها، همسران پیامبر بودند و یک مردی از آنها دفاع می کرد و کمک آنها بود، گویا دشمنان پیامبر (ص) قصد تجاوز به آن قلعه و نقطه را داشتند، همسر پیامبر خودش شمشیرش را برداشت و آمد پالین دفاع کرد. یعنی برای زندگی در این حد، اینقدر آمادگی داشتند. حالا این سطح بالا است. یعنی ما مشکلمان الان این نیست که خانمها سرباز باشند یا بروند بجنگند. آنجا را داریم می گوئیم. بنابر این ما از این نیروی عظیمی که نصف جمعیتمان است، استفاده نمی کنیم، البته حالا در جامعه

حالا به چه گروهی از شما که اینجا هستید و همه هم از گروههای معظم و محترم ما و از طلبه هستند. عرض می‌کنم، طلبه‌های رفیع‌المراتب، شهر روز و شه‌هر آن، خانمهای طلبه خوب ما واقعا بسیار به خانمهای عالم دارم که به علوم دینی مجهز باشند. خوب سرفی بیاید ما هم دعا می‌توانیم برای خانمها مسائل دینی را توضیح بدهیم، همانطور که در مسیحا، محرم، بیها، در نوشته‌ها در صبح می‌دهیم، ولی خود چه بهتر که این کار را خود شما بکنید. چرا خود شما نکنید؟ آن گدنه که عالم و مفسر و خطیب همه به دست ما باشند؟ کجای دین چنین چیزی است؟ وقتی که شما استعداد دارید، مرتبه بعد تحصیل کنید، بیان هم دارید، می‌توانید توضیح دهید، قلم هم می‌زنید، جوابی داشته باشید می‌توانید بنویسید، هیچ منافاتی هم با عفت و کرامت و اخلاق و ایضا ندارد و بلکه ترویج اخلاق و عفت است. چرا ابتکار را نکنید؟ چرا خانمها در حد آقایان، طئه نداشته باشند؟ این چه اشکالی دارد؟ این حرفها بیخودی که تا بحال می‌گفتند که صدای زن هم نامحرم است، این حرفها بعهدالله حالا دیگر این روزها این طور نیست. ما شاهد بودیم که در حضور امام امت خانمها سخنرانی می‌کردند، امام امت از رادیو، تلویزیون، به سخنان خانمها گوش می‌داد، سخنان آهنگین خانمها را، هم-بلاخره یک گوینده وقتی حرف می‌زند بگ خطیبی به هدایش مردهد که با حرف زدن مدسولی محاورهای فرقی دارد. امام گوش می‌دادند، این را ترویج می‌کردند. بنابر این چرا طلبه‌های خانم زیاد نشوند؟

الآن مدارس ما ایتمه احتیاج به دبیر و معلم دینی دارند. ما معلم دینی مرده داریم، چرا به اندازه کافی معلم دینی خانم برای مدارس دخترانمان نداشته باشیم؟ و برای دانشگاههایمان؟ و در همه سطوح؟ این چه سنت غلطی بوده که بین ما بوده. اگر وقت است، که شما دارید. اگر استعداد است، شما دارید. اگر دین است، وظیفه و تکلیف است، تبلیغ است، شما مثل ما دارید، فرقی نمی‌کند. فقط یک نکته هست. باید بگویم عمل شود که اخلاق اسلامی مراعات شود. از نظر حضور خانمها در اجتماعات، آنجا که مردها هستند یک مقدار بالاخره مراعات کاری‌هایی هست که باید مراعات شود. این را هم می‌شود مراعات کرد. خود این تیرها و این فاصلهها و اینها، یکمقدار بیشتر حرصها و بدچشمی‌ها را بوجود می‌آورد و الا اگر ما اینطورها رفتار نکنیم، طبیعی بر خورد کنیم با مسائل، همه این چیزها عادی است. بنابر این خانمهای طلبه باید تشویق شوند و زیاد

شوند من شنیدم نگران ایندیشان هستند، می‌گویند آقایان وقتی که تحصیلشان تمام شد، می‌روند پیشنامز می‌شوند، واضظ می‌شوند. اولاً شما می‌توانید پیشمار باشید برای خانمها، مگر خانمها خودشان جداگانه نماز جماعت بسجوانند، این چه اشکالی دارد؟ پیشنامز باشید، می‌توانید معلم باشید، می‌توانید دبیر باشید، می‌توانید محقق باشید، نویسنده باشید، فقیه باشید، همه کار می‌تواند انجام بدهند. این چه اشکالی دارد برای شما؟ و خطیب می‌توانید باشید، البته خود خانمها به شما نیاز دارند. حالا مرد هم باشد، گوش بدهند. این از نظر ما که اشکالی ندارد. حالا به آن حد لزومی ندارد، چون هنوز سخنهای جامعه ما این چیزها را، اها می‌کند، البته از نظر من هیچ اشکالی ندارد. مگر در مجلس ما، خانمها در پشت تریبون سخنرانی نمی‌کنند؟ مگر این صدا و سبای ما اسلامی نیست. بالاخره برنامهای این صدا و سبای زیر نظر امام، زیر نظر رهبری اجرا می‌شوند. اگر آنها چیزی خلاف شرع میکنند، جلوسش را می‌گیرند. وقتی خانمها می‌آیند اینجا مثل مردها حرف می‌زنند، گویندعاند، چرا این حرف دینی را نتوانند بزنند؟ می‌توانند بزنند.

بعلاوه ما چند دبیر کم داریم؟ چند معلم کم داریم؟ دینی را عرض می‌کنم، خوب شماها بروید وارد شوید. خوب حالا یک قدری عادت می‌پذیرد. باید این عادت را بشکیم. در صورت حدیهای ورزشکاری که هستند، خوب ورزش یک نیاز جدی هر انسانی است. من شکی ندارم که بسیاری از اعتراضهایی که الان در کشور ما هست، از بی تحرکی است. هم در خانمها و هم در آقایان. ما خودمان که اداری هستیم و همایش روی صندلی‌ها و در اتاقهای کاری می‌شینیم، می‌فهمیم که این بی تحرکی چقدر اسباب زحمت جسمان می‌شود. خوب خانمها چرا نباید ورزش بکنند. همه انواع ورزش برای خانمها مثل همه انواع ورزش برای آقایان است. باید فقط احلاق را مراعات کنند. احکام شرع را مراعات کنند. بدن بدنه‌شان را کسی نیبند، تحریریک امیر حرکت نکنند، البته من صحبتی را که خانمها اینجا کردند، قبول دارم. الان ورزشگاههای اختصاصی برای خانمها با شرایطی که ما می‌خواهیم، بادیوار بس و پوشیده و امثال اینها به اندازه کافی نیست. ما کم کم می‌رویم دنبالش و تهیه می‌کنیم، ولی باید خانمها تشویق بشوند.

مراعات داشته باشند. مسابقه چیزی است که هر انسانی را پیش جاده دارد. البته حالا تا نیمه شب ورزش کنید. جواب آن را حرف می‌کنند.

کارهایی که می‌کنند اگر بخواهند هم می‌توانند بگویند نمی‌کنیم. ما از خدا که دیگر نباید در این کارها عاقلتر باشیم آنچیزی را که خدا گذاشته، همان حق است. خانهداری چیز با ارزشی است برای خانمها. انصافاً هم خانمهای ما، در جامعه ما در حد اعلا دارند این وظیفه را انجام می‌دهند. بعضی از خانمها هستند که هم خانه داری می‌کنند و هم کار بیرون دارند، به اندازه مردشان بیرون کار می‌کنند، داخل خانه هم که می‌شوند، آشپزی دارند، جارو کردن دارند، نگه داری بچه را دارند، دوران حمل را دارند، دوران شیر دهی را دارند. انصافاً بیشتر از مردها دارند کار می‌کنند. توی روستاهای ما خیلی جاها همینطور است. در عشایر ما مردها در خیمه‌ها نشسته‌اند، زن‌ها دارند گاو و گوسفند را می‌دوشند، اداره می‌کنند. توی روستاهای رشت که آدم می‌رود لابد در فیلمها دیده‌اید - خانمها نازانو توی گلها و آبها هستند و دارند برنج نشاء می‌کنند. همین بربروز من رفته بودم منطقه زنجان برای زلزله، توی مزرعه هر چه نگاه می‌کردم، می‌دیدم خانمها دارند گوجه جمع می‌کنند، کار می‌کنند، برنج و جین می‌کنند. واقعا کار می‌کنند، زحمت می‌کنند. در خانه، کار اقتصادی می‌کنند، خیلی از این خانمها کار دسنی می‌کنند و زندگی خانواده‌شان را اداره می‌کنند. قالی می‌بافند، گلیم می‌بافند و انواع اینها.

خوب، اینجا کسی حرف ندارد، حتی آن خشکه مقدس‌های ما هم، آقایانی که سنتی هستند، نمی‌گویند چرا خانمها توی مزرعه برنج با آن حالت خمیده و مشکل، گاهی هم بچه به پشت پا بچه در رحم دارند کار می‌کنند؟ خوب، همین خانم اگر بیاید در اداره کاربکت ممکن است آنها برایشان سنگین باشد. می‌گویند نمی‌شود، این خانه داریم عیب می‌کنند، وظلم است دیگر. نباید اینجوری فکر بکنیم. زن می‌تواند دبیر یا معلم خوبی باشد. هر کدام از کارهایی که ما می‌کنیم او می‌تواند باشد. بنابر این اگر می‌خواهیم اسلام را در دنیا واقعا به عنوان انکو معرفی کنیم، باید یک چیزی باشد که دنیا بپذیرد. اما اگر برای همین مردم خودمان که یک سنتی دارند و آن را قبول کرده‌اند و به آن عادت کردند، بخواهیم انقلاب را داشته باشیم، مردم ما ممکن است اکثرشان این وضع را بپذیرند، که البته اسلامی هم نیست، ولی اگر بخواهیم یک الگویی بدهیم که دنیا بپذیرد، آینده وقتی که کشورهای دیگر هم پیشرفته شوند، مسئله نیروی انسانی داشته باشند، کار فراوان باشد و کارگر کم باشد (که در

نوبتال جام جهانی را نشاء می‌کنند، برای چیست؟ جاذبه دارد دیگر، هر کسی این در قطرش هست. خوشش می‌آید از کسی که برنده می‌شود، آن کسی که برنده می‌شود، احساس شخصیت و غرور می‌کند. آن کسیکه می‌بازد، احساس شکست می‌کند. این طبیعتی انسان است. خداوند او را اینستطور قرار داده است اگر این سابقه‌ها نباشد، دنیا خاموش می‌شود. حرکت انسان جامد می‌شود، همه تلاتها در اثر همین سابقه‌ها است که در بین ما هست. هر کسی فکر می‌کند از حریم خودش جلو بیفتد و درست هم هست، تحصیل، کار، هر کاری. وقتیکه این چند تا خانم می‌خواستند بروند چین، بعضی از مطبوعات هیاهو کردند. بر اساس همان سنت و فکر می‌کنند ما اصلاً نباید سنتها را بشکنیم. کی گفته که خانمها بروند چین و در تیراندازی شرکت نکنند. چرا در سابقه شرکت نگینند؟ حیا داشته باشند. مراعات احکام شرع را بکنند. پوشش را رعایت کنند. شرکت هم بکنند، خیلی هم خوب است!

البته یک ورزشهایی هست در دنیا که ما نمی‌توانیم در آنها شرکت کنیم چون شرایط در آنها به گونه‌ای است که نمی‌توانیم اخلاق اسلامی را رعایت کنیم. یک چیزهایی را که می‌توانیم، باید بکنیم. بپنود اینقدر به زنهایمان ظلم نکنیم. آنها را محدود نکنیم. اینها خیال می‌کنند دارند خدمت می‌کنند که می‌گویند خانمها این کارها را نکنند، خوب فکر نمی‌کنند که بیست و چند میلیون خانم، جوان، احتیاج به تحرک دارد، احتیاج به نشاط دارد. احتیاج به سابقه دارد. او هم روحیه دارد. او هم چیزهایی می‌خواهد که مردها می‌خواهند. این چه خشکی بیچاره است که خدا نخواست، پیغمبر نخواست، ما بخواهیم؟ واقعا کاسه داغتر از آش؟ ما اگر می‌خواهیم دین خدا را اجرا بکنیم، خوب دین خدا این نیست که شما می‌گویید. آن ضد دین است چون اینها را از دین دور می‌کند. اگر دور نشوند، تحمل بکنند، مظلومند ظلم کردن به کسی چه حسی دارد که ما دائماً بساییم محدود کنیم. آنها را که خدا محدود نکرده، ما نباید محدود کنیم. بعضی‌ها می‌گویند خوب این کارها به خانه داری و اینها صدمه می‌زند، این چه حرفی است؟ آن مقدار که مسئولیت خانمها است و خدا تعیین کرده، خانمها انجام می‌دهند. این کارها که الان خانمها انجام می‌دهند که تمامش مسئولیت دینی‌شان نیست، گذشتان است در مقابل شوهرشان می‌خواهند همکاری کنند، می‌خواهند رفاقت کنند، می‌خواهند زندگی‌شان گرم باشد

خیلی از کشورهای صنعتی اینطور است. ما که نمی خواهیم دنیا همیشه عقب باشد. مثل کشورهای عقب افتاده باشد. ما هدفمان اینست که امکانات طبیعت را نقد کنیم و کشورها آباد بشوند. اسلام و قرآن این را می خواهند. اگر آن روز بشود، همه باید کار بکنند و الا کارها می خوابد، باید اسلام را آنطور که هست، پیاده کنیم که سایر کشورها هم اگر خواستند اسلام را مثل ما عمل بکنند، بتواند عمل بکنند. نگویند این برای ما قابل عمل نیست. آنها لیکه این خشکیها را می کنند، خدمت نمی کنند، تحقیقاً به اسلام خدمت نمی کنند. به یک سنت، به یک عادت خدمت می کنند. و این عادت هم، عادت اسلامی نیست. عمدتاً اشرافی است. عمدتاً اصلاً این سنگ که خانمها، خانه نشین باشند و در محدوده حرم زندگی کنند. و رابطه شان به کلی با اجتماع قطع باشد. این یک عادت اشرافی بوده که کم کم در جامعه اسلامی از طریق پولدارها نفوذ کرده و الا در طبقه کارگر خوب همین حالا هم در روستاها و در عشاير و غیره، اینها را می بینید که اصلاً این

حال دو نکته را عرض می کنم: یکی پوشش اسلامی است، خوب الان این تیبی که شماها نشسته اید، خیلی بیشتر از حد واجب هم همگی حجاب دارید، این مقدار که واجب نیست شما حجاب داشته باشید، ولی بیشتر هم دارید، خوب این عادت توی جامعه ما هست. مراعات شئون اسلامی است در بر خورد با جنس مخالف. تحریک آمیز مفیده انگیز عمل نکنیم. خانواده را حفظ کنیم. در شئون زندگی هم خانمهایمان را وارد کنیم. البته ما بعد از انقلاب، پیروزیهای مهمی هم داشتیم.

دست یک عده از خانمها از آن زرق و برقهایی که در کارهای اجتماعی داشتند کنده شده، بخاطر فسادهایی که داشتند. اما الان تحصیل خانمهایمان بحمدالله در آموزش و پرورش، سطحش خیلی بالاست، و ما داریم تلاش می کنیم که همه خانمها بسواد باشند. در دانشگاهها ما آمار دانشجوهایمان خیلی بیشتر از دوران قبل از انقلاب است. نشان هم بیشتر است.

به سطح خوبی رسیده. بالاخره این تحصیل کرده ها، کم کم جایشان در جامعه

بوده ما به این باید حفظ شود، فراروان حرکت صورت اسلامی بد. با شمارا به م که موفق تر

دارند، می توانند حقوق داشته باشند، می توانند خانمهایمان را کاملاً جدا نگه دارند، می توانند زندگی شان را به تنهایی اداره بکنند. نیازی به سپهرو رفتن خانمهایمان ندارند. کسی که مجبور است خانمش را بفرستد نانوائی، بفرستد مغازه توی صف، بفرستد برای کار، دیگر اینطور نمی تواند زندگی می کند. عده معدودی آن طوری هستند، به هر

چون می خواهید اینها را بشناسید، فشار کار و نیروی کار زیاد است. چیزها می رسمیم. آمادگیها به وانشاءالله شماها هم پیش بروی فعال شدن خانمها به و انسانی و اخلاقی خواهید بود. خدا می سپاریم و دعا می کنیم باشید. انشاءالله. □



# کرونولوژی

## ناهمید یگان

خرداد ۱۳۸۶ پس از درگذشت آیت الله خمینی، حجت الاسلام سیدعلی خامنه‌ای به مقام «آیت الله» ترفیع یافته، به عنوان «رهبر انقلاب اسلامی» انتخاب شد.

۲۷ خرداد ۱۳۶۸ مجله «زن روز» مطلبی مبنی بر پیشتیبانی از طرح «قانون برقراری بیمه خاص مطلقات مشمولین قانون تأمین اجتماعی مصوب تیرماه ۱۳۵۴» منتشر کرد. انگیزه این طرح کمک به زنان مطلقه است. بر اساس این طرح،  $\frac{۱}{۲}$  از سابقه کار مرد که در طول زندگی مشترک به دست آورده است پس از طلاق به زن منتقل خواهد شد. اگر زن شاغل نباشد و از جایی هم مستمری دریافت نکند، می‌تواند بر اساس این سابقه از حق بیمه بیکاری و مزایای دیگر سازمان تأمین اجتماعی استفاده کند. در صورت اشتغال زن، سابقه مذکور به سنوات خدمتی او اضافه خواهد شد. این طرح قرار است برای تصویب نهایی به مجلس برود.

۱۹ تیر ۱۳۶۸ کنگره بین المللی «بررسی ابعادی چند از شخصیت حضرت امام خمینی» با شرکت «زنان از ۷۵ کشور جهان» در تهران برگزار شد. این کنفرانس از سوی «جمعیت زنان جمهوری اسلامی» برنامه ریزی شده بود.

۲۱ تیر ۱۳۶۸ طرح «اصلاح ماده ۱۸ قانون گذرنامه» در مجلس تصویب شد. طبق این اصلاحیه صدور گذرنامه و اجازه خروج انفرادی اشخاصی که کمتر از ۱۸ سال دارند، به غیر از چند مورد استثنائی، ممنوع شد. مطابق بند ۲، که بند مخصوص به گذرنامه زنان است، صدور گذرنامه زنان مطابق شرایط زیر خواهد بود:

«الف - برای زنان کمتر از ۱۸ سال که به اتفاق شوهر خود قصد مسافرت دارند.

ب - برای زنان بالای ۱۸ سال با موافقت کتبی شوهر و در موارد اضطراری اجازه دادستان شهرستان محل درخواست گذرنامه که مکلف است نظر خود را اعم از قبول یا رد آن حداکثر ظرف مدت ۲ روز اعلام دارد کافی است. زنانی که با شوهر خود مقیم خارج هستند و زنانی که شوهر خارجی اختیار کرده و به تابعیت ایرانی باقی مانده‌اند از شرط این قسمت مستثنی می‌باشند.

تبصره - درخواست صدور گذرنامه یا صدور اجازه خروج از کشور انفرادی بانوان شوهردار کمتر از ۱۸ سال که قصد خروج از کشور دارند جهت تصمیمگیری به کمیسیون موضوع تبصره ۲ این قانون ارائه می‌گردد.»

۲۲ تیر ۱۳۶۸ در انگلستان يك مسلمان ساکن شهر برمینگهام دختر شانزده ساله خود را که از خواندن نماز خودداری می‌کرد و قصد گرویدن به مسیحیت را داشت کشت.

۱ مرداد ۱۳۶۸ مسئول کمیته‌های آموزش عالی و امور بین المللی شورای فرهنگی-اجتماعی زنان اعلام کرد که برای نخستین بار سمینار علمی بین‌المللی زنان در ایران برگزار خواهد شد. زهرا رهنورد نماینده شورا اظهار داشت «شورای فرهنگی و اجتماعی زنان برای شناسایی خانمهای محقق و

پژوهشگر و معرفی آنان به جامعه در حال جمع‌آوری مشخصات و نوع کار تحقیقی و پژوهشی آنان است و بنا دارد يك سمینار علمی برای بانوان ابتدا در سطح ملی و سپس در سطح بین‌المللی برگزار کند که در آینده به يك کانون بین‌المللی علمی ویژه خانمها بدل شود.» وی اضافه کرد «مذاکراتی با دانشگاه پیام نور انجام گرفته است تا این دانشگاه بیشترین ظرفیت خود را به خانمهایی که امکان حضور مستمر در کلاسهای حضوری دانشگاه را ندارند اختصاص دهد.»

۲ مرداد ۱۳۶۸ نه زن در تهران به اتهام قاچاق مواد مخدر و تولید مشروبات الکلی در زندان قصر اعدام شدند. مقامات جمهوری اسلامی اعلام کردند که اعدام‌شدگان به این قبیل اتهامات در چند ماه اخیر به ۷۲۴ نفر رسیده است.

۶ مرداد ۱۳۶۸ انتخابات ریاست جمهوری و همه‌پرسی اصلاح متمم قانون اساسی انجام گرفت. حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی به ریاست جمهوری انتخاب شد و اصلاحات قانون اساسی

در سالهای پس از انقلاب دائم سیر صعودی داشته و در ده سال مورد بررسی، به جمعیت کشور ۱۹ نفر اضافه شده است. تعداد فوت‌شدگان يك ميليون و نهصد و نه هزار و ۴ نفر بوده است و سه ميليون و هزار و ۲۶ زوج ازدواج رسمی خود را ثبت کرده‌اند. ۲۱۲ هزار و ۶۹۰ زوج طلاق گرفته‌اند.

است  
میلیون  
ون و  
۵۴۱  
ند و

۱۲ مرداد ۱۳۶۸ سه نفر محکوم به سنگسار، در بندرعباس، دو زن و یک مرد، در حین سنگسار شدن موفق به فرار شدند. اتهام این سه تاقن دایر کردن باند فحشا و فساد بود.

۱۹ مرداد ۱۳۶۸ شش زن، در کرمانشاه سنگسار و ده زن در تهران دار زنده شدند. همچنین اتهامات آنها را اینگونه برآوردند که: «سلاسه و سیراچ سلسله فحشا ذکر شد».

۱۹ شهریور ۱۳۶۸ محمدعلی، شرعی نماینده قم در مجلس در اعتراض به برنامه کنترل جمعیت در جمهوری اسلامی گفت: «در کشورمان کسانی که زندگی مادی خوبی داشته و عرق دینی کمتری دارند، مدتهاست به تئوری اولاد کمتر، زندگی بهتر عمل می‌کنند و می‌خواهند بچه‌هایشان دارای رفاه کامل مادی باشند و و ایران از نظر آنها فقط جای خوبی است برای پول درآوردن. ولی کنترل جمعیت بر انقلابیون، آنها که به جای رفتن به آمریکا، جاسوسخانه را اشغال می‌کنند و آنها که هشتت سال بار جنگ را بر دوش می‌کشند، تحمیل می‌شود.» وی سپس با اشاره به نقش صدا و سیما و رسانه‌های گروهی تأکید کرد که «به جای ترساندن مردم از بچه‌دار شدن می‌توانند به آنها زندگی اسلامی به معنی وسیع کلمه بدهند. نود درصد از مشکلات مادی به وسیله قناعت و تلاش و تنظیم دخل و خرج منهای تورم قابل حل است. نمونه کوچکش زندگی مردم یزد است که با سختی تولید می‌کنند».

۲۰ شهریور ۱۳۶۸ آیت الله بیبزدی رئیس قوه قضائیه در خطبه نماز جمعه این هفته در تهران اظهار داشت: «یک مقداری احساس می‌شود و از مجموع گزارشات به دست می‌آید که رفتار بعضی از خانمها و مردها امنیت را به خطر می‌اندازد. بر مسئولین اجرایی است که جلو این مسأله را بگیرند.»

**۲۰ شهریور ۱۳۶۸** بنا به گزارش جدید سازمان عضو بین‌المللی که ۲۰ سپتامبر منتشر شد، در هشت ماه اول سال جاری در ایران حداقل ۱۲۰۰ نفر اعدام شده‌اند که اتهام نیمی از آنان قاچاق و توزیع مواد مخدر بود و بقیه محکومیت سیاسی داشته‌اند. تعداد اعدام‌شدگان به اتهام فعالیت سیاسی در سال گذشته بالغ بر ۱۷۰۰ نفر است. تعداد اعدام‌شدگان در ایران، چند برابر مجموع تعداد اعدام‌شدگان سایر کشورها است.

**۲ مهر ۱۳۶۸** اصلاحات لایحه قانون کار به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید. مطابق ماده ۷۴ «انجام کارهای خطرناک، سخت و زیان آور و نیز حمل بار بیشتر از حد مجاز با دست و بدون استفاده از وسایل مکانیکی» برای کارگران زن ممنوع است.

**۱۲ مهر ۱۳۶۸** يك دختر چهار سال و نیمه مازندرانی به نام فاضله فلاح در مدت هشت ماه دوره آموزش ابتدایی را به اتمام رسانید. وی در حال حاضر مشغول فراگیری دوره اول راهنمایی است و در عرض چهار روز توانسته است که زبان عربی دوره اول راهنمایی را به اتمام برساند.

**۲۵ مهر ۱۳۶۸** خانم گوهرالشریعه دستغیب نماینده تهران در مجلس شورای اسلامی، به همراه هیئت اعزامی جمهوری اسلامی جهت شرکت در اجلاس سالیانه یونسکو به پاریس رفت. خانم دستغیب در کمیته زنان کنفرانس پیرامون جایگاه زن در نظام جمهوری اسلامی سخنانی ایراد کرد.

**۲۷ مهر ۱۳۶۸** اولین سینار بازسازی اقتصادی جمهوری اسلامی تشکیل شد. سه سخنران زن، دکتر زهرا افشاری،

نسرین جزنی و میترا باقریان در این سمینار سخنرانی کردند. میترا باقریان که بخش مهمی از تحقیقاتش به روند اشتغال زنان در گذشته و حال مربوط می‌شود، پیشنهادهایی جهت بهبود اشتغال زنان ارائه کرد. وی در مورد وضعیت اشتغال زنان متخصص اظهار داشت که ۲۰٪ زنان تحصیلکرده در سطح آموزش عالی، بیکار و جویای کار هستند در حالیکه این آمار در مورد مردان ۱۰٪ است. وی افزود «در تمامی سالهای مورد مطالعه، بیشتر از نیمی از نیروی اشتغال خانمها در قسمت کارکن خانوادگی بدون مزد تبلور یافته و اینها کسانی هستند که در مزارع یا کارگاههای همسر، پدر و برادران خود کار می‌کنند».

۲۸ مهر ۱۳۶۸ مسئول اردوگاههای معتادین ستاد مرکزی مبارزه با مواد مخدر کشور اعلام کرد که «نگهداری و بازپروری زنان معتاد به سازمان بهزیستی واگذار شد». وی افزود «جهت توجه به خانواده های معتادین طرحهایی تهیه شده که در آینده اعلام می‌شود».

۲۹ مهر ۱۳۶۸ «زن روز» به «تعطیل ورزش صبحگاهی خواهران در پارکها و لزوم انجام دادن آن در سالنها، آن هم پس از مدت زمانی طولانی که از طرح و اجرای ورزش صبحگاهی در پارکهای عمومی می‌گذرد» اعتراض کرد. این طرح از سوی سازمان تربیت بدنی توصیه شده و مورد استقبال زنان قرار گرفته بود.

۲۹ مهر ۱۳۶۸ «زن روز» از عملکرد نمایشگاه بین المللی تهران نسبت به شرکت زنان انتقاد کرده، نوشت «سالهاست که نمایشگاه بین المللی تهران برگزار می‌شود و تا امسال مسئولان آن به طور رسمی مانع شرکت خانمها در غرفه شده‌اند و به دلایلی

که ظاهراً تا سال گذشته رسمیت قانونی داشته و امسال سندیت خود را از دست داده، امسال به یکباره این اجازه از سوی مسئولان مرکز توسعه صادرات صادر گردید، اما در همین حرکت نیز شتابزدگی خاصی دیده می‌شد بطوریکه در مواردی جایگاه اداری و رسمی برخی خانمها در شرکت یا مرکز عرضه کننده کالا مشخص نبود و گاه به صرف آشنایی و خویشاوندی در غرفه‌ها حاضر شده بودند که این ظاهراً با هدف مسئولان نمایشگاه تعارض داشت.

۲ آبان ۱۳۶۸ پاسداران به پارک لاله حمله کرده، ورزش صبحگاهی زنان را به هم زدند، این حرکت پس از اعلام ممنوعیت ورزش زنان در پارکهای عمومی انجام گرفت. به گزارش «کیهان» (لندن)، درگیری مابین پاسداران و زنان به عقب نشینی پاسداران منجر شد.

۴ آبان ۱۳۶۸ مرضیه حدیدچی (دباغ) نماینده مجلس شورای اسلامی از دولت خواست که اگر توانایی نهی از منکر در مورد بدحجابی را ندارد این کار را به مساجد هر محل واگذار کند تا آنها مثل روزهای اولیه انقلاب با پیاده کردن مراحل و مراتب امر به معروف و نهی از منکر شروع به کار کنند. وی اعتراض کرد که «الان کار به جایی کشیده است که عروسها را نیمه برهنه در خیابانها و میادین پیاده کرده و به رقص و پایکوبی می‌پردازند و فیلم می‌گیرند. به هر حال چون نمی‌خواهیم بی‌قانونی کنیم چند صباحی دیگر هم صبر می‌کنیم. ولی شما بدانید که صبر ما هم حدی دارد. به زودی تظاهراتی به راه خواهیم انداخت و به اطلاع می‌رسانیم که برای جمع کردن اینها از هر راهی حاضر به همکاری هستیم».

۴ آبان ۱۳۶۸ قائم مقام نهضت سواد آموزی اعلام کرد که سالیانه ۲۰۰ تا ۴۰۰ هزار نفر به بی‌سوادان کشور افزوده می‌شود. وی تنها راه ریشه کن کردن بی‌سوادی را مسدود کردن راههای ورود بی‌سوادان به جامعه دانست، یعنی وقتی بی‌سوادان به سن ازدواج، استخدام یا مسافرت رسیدند از آن جلوگیری شود تا در آن مرحله بی‌سوادان مجبور به سواد آموزی شوند.

۱۸ آبان ۱۳۶۸ سازمان عفو بین المللی در گزارش سالیانه خود از ایران تأیید کرد که اعدام، شکنجه، سنگسار و قطع انگشتان در ایران همچنان ادامه دارد. گزارش این سازمان به موارد متعددی از شکنجه و آزارهای جنسی در زندانها، شلاق زدن قبل از اعدام و اعدام جوانان زیر ۱۸ سال و زنان حامله اشاره می‌کند. در ماه مارس گذشته کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد نگرانی عمیق خود را از وضع عدالت اجتماعی و حقوقی در جمهوری اسلامی ابراز کرد و عفو بین المللی نیز در ماه اکتبر گزارشی از آنچه در این زمینه در داخل ایران می‌گذرد به مجمع عمومی تسلیم کرد.

۱۸ آبان ۱۳۶۸ دولت اسپانیا با صدور بیانیه‌ای از جمهوری اسلامی خواست که از اعدام ۲۴ زندانی سیاسی زن که در خطر مرگ در زندانها به سر می‌برند خودداری کرده، آنها را به اسپانیا تبعید کند. مدیر کل حقوق بشر در وزارت خارجه اسپانیا تأیید کرد که از ۱۰۷ زندانی سیاسی زن که در زندان اوین در خطر اعدام هستند، اخیراً ۲۴ تن را از سایرین جدا کرده، به زندان نامعلومی انتقال داده‌اند. این به معنی تهیه مقدمات اعدام آنها تعبیر شده، بنابراین انتظار اعدام آنها می‌رود. نامهای مریم فیروز (۷۸ ساله) و ملکه محمدی (۷۲ ساله) از اعضای حزب توده ایران در میان این ۲۴ نفر است.



۲۰ آبان ۱۳۶۸ به گزارش «زن روز» طرح اختصاص اتوبوس ویژه زنان که از ۱۲ آبان در خطوط مختلف به اجرا گذاشته شده است «نظرات مخالف بسیاری را متوجه خود ساخته است». در نظرخواهی «زن روز»، زنی ابراز داشت که «به عقیده من با وجود کمبود اتوبوس این طرح کاملاً مردود است و می‌تواند مقدمه‌ای برای جداسازی خانمها در بسیاری از اجتماعات باشد.» یک راننده اتوبوس زنان گفت «در این چند روزه که این طرح به‌طور آزمایشی اجرا شده، درگیری و برخورد ما با مسافران مرد و خانواده‌ها خیلی زیاد بوده به طوری که کارمان به کلانتری هم کشیده شده است.» تعداد دیگری از زنان مسافر موافق این طرح بودند به شرطی که تعداد اتوبوسها بیشتر شود.

۹ دی ۱۳۶۸ با پایان یافتن انتخابات میان‌دوره‌ای مجلس شورای اسلامی، ستاد انتخابات وزارت کشور تعداد آراء زنان کاندید را به شرح زیر اعلام کرد. از این تعداد کاندید، فقط مریم بهروزی توانست به مجلس راه یابد.

مریم بهروزی	۲۲۰ ر ۲۲۰ رأی
ربابه رفیعی طاهری	۷۷۲ ر ۷۷ رأی
رفعت بیات	۸۵۲ ر ۴۲ رأی
مهرآزما گرجی	۹۴۲ ر ۴۰ رأی
منصوره اخوان	۷۷۶ ر ۲۵ رأی

۱۶ دی ۱۳۶۸ سمینار بررسی چگونگی کنترل رشد جمعیت و تنظیم خانواده برگزار شد. سخنرانان آماری چند از رشد جمعیت در ایران ارائه دادند. ضریب رشد جمعیت در جهان ۱/۷ درصد در سال و در ایران ۲/۲ درصد است از این نظر ایران مقام اول را در آسیا دارد. حدود ۵۴ درصد جمعیت ایران به علت خردسالی عملاً مصرف‌کننده هستند

و تولیدی ندارند و این مسئله ایجاد اشتغال کامل را تا چند سال دیگر تقریباً غیرممکن خواهد کرد. سمینار لزوم محدودیت بیش از دو فرزند خصوصاً در روستاها را تأکید کرد.

۲۷ دی ۱۳۶۸ آیت الله خامنه ای رهبر جمهوری اسلامی در ملاقاتی با شصت تن از زنان پزشك تأکید کرد که «زنان ایران به ویژه آنان که در زمینه‌های علمی در چارچوب ارزشهای اسلامی به ویژه حجاب حرکت می‌کنند باید به زنان دنیا تفهیم کنند که دستیابی به مدارس عالی علمی به معنای پشت کردن به مفاهیم و ارزشهای والای دینی و روی آوردن به مظاهر فریبنده تمدن غربی نیست و با رعایت کامل موازین دینی می‌توان کسب علم کرد و از بی بندوباری‌های رهایی جست.»

۲۰ دی ۱۳۶۸ اعظم طالقانی، نماینده سابق مجلس شورای اسلامی، در مصاحبهای از عدم اعطای حقوق اسلامی به زنان توسط مسئولین جمهوری اسلامی گله کرده، اظهار داشت: «اگر کار تحقیقی و اجتهادی در رابطه با خانواده و مشکلات آن با قوت و صلاحیت لازم انجام شود و رئیس جمهور نیز دو معاون زن انتخاب کند و در کنار اینها حداقل پنجاه نماینده زن به مجلس برود، می‌شود پذیرفت که کاری در رابطه با حل مشکلات زن و خانواده انجام گرفته است.» وی تأکید کرد که «لازمه فاطمه‌گونه‌شدن زنان، علی‌گونه‌شدن مردان ماست.» در مورد تجربیاتش در مجلس اول شورای اسلامی، اعظم طالقانی اظهار داشت: «متأسفانه یکی از دردهای اساسی ما همواره این بوده است که هیچ وقت از امکاناتی که داشتیم درست استفاده نکرده‌ایم... آن زمانی که من در مجلس بودم يك طرحی برای امنیت اقتصادی زن بعد از طلاق یا مرگ شوهر به مجلس دادیم

اما توجهی نشد... آقایان به من جواب می‌دادند که این حکم ارشادی است و انشایی نیست، یعنی واجب نیست و وجوبی ندارد. از همان ابتدا شاهد بودم که به خانواده ارزش و اهمیت اساسی داده نمی‌شد. گروهی از نمایندگان مرد طرحی به مجلس دادند که اصلاً نماینده زن در مجلس نباشد... آقایان می‌گفتند که به خاطر مسایل سیاسی و تبلیغات خارجی است که حضور زن را در مجلس می‌پذیرند وگرنه به نظر آنها زن در مجلس کاری ندارد. البته از يك لحاظ هم درست می‌گفتند - اگر زن به مجلس بیاید و مثل موم بنشیند و به طرح مسایل نپردازد خوب يك صندلی اشغال کرده و حقوقی را ضایع نموده است... در همین دوره اخیر، چند تا هم کاندید زن منفرد شرکت کرده بودند که رأی نیاوردند. علتش چیست؟ بی‌شک یکی سرخوردگی مردم است که می‌گویند نمایندگان زن تا به حال چه کار کرده‌اند و برای چی به آنها رأی بدهیم، و دیگری به فرهنگشان برمی‌گردد. «اعظم طالبانی در مورد تشکلهای زنان مسلمان گفت: «متأسفانه زنان را درگیر مسائل خط و خط بازی کرده‌اند و این همان سیاست قدیمی اختلاف بینداز و حکومت کن است که زنان را از همکاری و همدلی یکدیگر برای حل مشکلاتشان محروم ساخته است.»

۷ بهمن ۱۳۶۸ خانم مرضیه محامدین فرد، مسئول کمیته امور اجتماعی، اقتصادی و اشتغال شورای فرهنگی و اجتماعی زنان در مصاحبه‌ای با زن روز در مورد مشکلات اشتغال زنان در جمهوری اسلامی گفت: «از بررسیهایی که کرده‌ایم به این نتیجه رسیده‌ایم که قوانین و مقررات فعلی به آن حد مغایر با حقوق خانمهای شاغل نیست که ما در صدد تغییرش برآئیم. نتیجه‌گیری ما از اظهار نظر کارشناسان مختلف در زمینه اشتغال زنان این بود که ما از نظر

اجرای قوانین موجود ضعیفیم، فی المثل يك خانم با تجربه و با تحصیلات برابر با مرد فقط به این سبب که زن است استخدام نمی‌شود... می‌دانید مدیرانی که مقررات اداری ما را تعیین می‌کنند و همچنین کارفرمایان کارخانه‌ها در شرایط فعلی آقایان هستند. این آقایان هستند که زنان را استخدام نمی‌کنند... ما در زمینه اشتغال زنان از جهت فرهنگی و اجرایی دچار معضل هستیم. مثلاً شنیده می‌شود که در اداره‌ای بخشنامه محرمانه‌ای صادر شده که اصلاً خانمها را در آن اداره استخدام نکنند... صدور چنین بخشنامه‌هایی به هیچ وجه جنبه قانونی ندارد... یکی از دلایل فرهنگی عدم اشتغال زنان، اعمال اغراض و نظرهای شخصی است.»

۷ بهمن ۱۳۶۸ حاجت الاسلام کروبی رئیس مجلس شورای اسلامی در مراسمی که از سوی شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی برگزار شده بود بر ضرورت «مبارزه جدی با افکار متحجرانه و دگم افرادی که معتقد به انزوای زنان از صحنه‌های اجتماعی هستند» تأکید کرد و گفت: «باید قوانین لازم برای مشارکت سالم بانوان در صحنه‌های اجتماعی تدوین و تصویب شود و باید متذکر شد که اشتغال بانوان حتی در پستهای کلیدی در حد وزیر و معاون وزیر هیچ اشکالی ندارد.»

۱۴ بهمن ۱۳۶۸ کنفرانس چهار روزه «اندیشه‌های امام خمینی» در تهران تشکیل شد. در این کنفرانس زهرا مصطفوی، دختر آیت الله خمینی، در طی سخنرانی خود تحت عنوان «امام و حقوق زن در اسلام» تأکید کرد که «حضرت امام در همه مسایل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی با رعایت نقش زنان، جای هیچ‌گونه بحثی را باقی نمی‌گذاشتند و زنها را تشویق می‌کردند که در سرنوشت کشورشان دخالت

کنند.»

۱۴ بهمن ۱۳۶۸ سمینار کنترل موالید در اصفهان تشکیل شد و در آن آیت الله صانعی حدود کنترل موالید را از نظر اسلام و شرع توضیح داد. وی طی گفتارش به مردانی که طرفدار تعدد زوجات‌اند و به فُتُهای که کنترل موالید را حرام می‌دانند حمله شدیدی کرده، در مورد سقط جنین گفت: «از بین بردن نطفه‌ای که در رحم منعقد شده حرام است و نباید آن را انجام داد، منتهی حرامی است که به اندازه قتل نفس نیست. از بین بردن نطفه در رحم تا قبل از آنکه روح در آن دمیده شود، ظاهراً تا قبل از چهار ماهگی، فوق دیه‌اش صد دینار است.»

۲۱ بهمن ۱۳۶۸ زهرا رهنورد عضو شورای فرهنگی-اجتماعی زنان در مصاحبه‌ای با «زن روز» گفت: «همان طور که در مورد اقتصاد، سیاست خارجی و فرهنگ، استراتژی نداشته‌ایم در مورد زن هم استراتژی ما مشخص نیست و به همین دلیل جایگاه زن در جمهوری اسلامی نیز برایمان نامشخص مانده است، یعنی نمی‌دانیم که می‌خواهیم زن، خانه دار باشد یا کارمند و متخصص، حق این بود که ما استراتژی‌مان را برای يك «زن تمام» که همه ابعاد وجودش قابلیت رشد و تعالی دارد پی‌ریزی می‌کردیم.» وی در انتقاد از برنامه‌های دولت در مورد زن گفت: «اگر برنامه پنج ساله را مطالعه کنید متوجه می‌شوید که سیاست‌گذاران ما در مورد زن چگونه فکر می‌کنند. اگر اشتباه نکنم در این برنامه فقط يك جا به زن اشاره شده است. من به عنوان يك نکته مهم عرض می‌کنم که آیا حق نبود در این برنامه که پی‌ریزی توسعه ملی ماست، يك فصل نیز برای زنان در نظر گرفته می‌شد؟... باید در برنامه توسعه ملی، مسایل علمی، فرهنگی، اشتغال، مادری، همسری و نقش

زن در توسعه ملی، مطرح و بررسی شود.»

۵ اسفند ۱۳۶۸ سمینار «بررسی شخصیت زن از دیدگاه امام خمینی» در قطعنامه هشت ماده‌ای خود ضمن انتقاد از تکراری بودن مطالب سمینارهای زنان از گردانندگان سمینارها و کنفرانسهای زنان خواست «بجای تکرار مکررات و احیاناً تعلیم علوم واضح و مبرهن، در همتی فرهنگی و جهادی علمی و ریشهای، در عوض برپایی سمینارهای دیگر، گستره تبلیغ را از سطح خود به عمق جامعه کشیده و سعی نمایند در بخشها و فصول عینی‌تر و زاویه‌ها و ابعاد تخصصی‌تر به مسأله زن اشاره و توجه کنند. در این جهت ما از همین تریبون اعلام می‌کنیم که برای اعتلای مقام زن و ترویج حضور ارزشی زن در جامعه و رفع موانع ضد ارزش آن، مقتدر و مصممیم که گردهماییهای آتی خود را از کلیات عام به موارد خاص منتقل نموده تا با حضور و استقرار در حوزه، بسیج، بنیاد شهید، مراکز فعالیتهای فرهنگی و هنری، مطبوعات و تمامی مواضع و مراکز حضور ارزشی زن، به بررسی و تدوین فرهنگی سهم این حضور بپردازیم.»

۱۲ اسفند ۱۳۶۸ روزنامه «کیهان» در سرمقاله خود اعتراض شدیدی به «خط مشی کلی» مجله «زن روز» کرده، از بینش این نشریه نسبت به «زن مسلمان» انتقاد کرد. به نظر کیهان «بینش زن مدارانه» که حاصل آن زن غربی امروز است، عرصه را بر بینش «ارزش مدارانه» که نتیجه آن زن آگاه و مسلمان و انقلابی جامعه ماست، تنگ کرده است. کیهان همچنین به چاپ مقاله و عکس بی‌حجاب خانم دکتر نفیس صدیق، مدیر پاکستانی صندوق جمعیت سازمان ملل متحد در آن مجله اعتراض کرد.

۱۷ اسفند ۱۳۶۸ وزیر آموزش و پرورش، دکتر نجفی، در کنفرانس بین المللی «آموزش برای همه» که با شرکت نمایندگان بیش از ۱۶۵ کشور در بانکوک تشکیل شد شرکت کرد و طی سخنانی سؤنقیت‌های جمهوری اسلامی را در مورد افزایش پوشش تحصیلی کودکان و بالا رفتن درصد باسوادان به خصوص در میان زنان و دختران را برشمرد.

۱۸ اسفند ۱۳۶۸ ...

اختصاصی با «زن روز» پیرامون زنان و کودکان متکدی، توضیحی در مورد جمع‌آوری شد بازپروری شفق انتقال می‌یابند و می‌گیرند. وی اضافه کرد «ما فعلاً مطنون رفتار می‌کنیم چون ممکن بزرگ در ارتباط باشند. ما در این زنان و کودکان آنان را می‌گردانیم و آنهایی که سرپرستی نگهداری خواهند شد.»

طرح و اجرای جمع‌آوری ...  
ارائه داد. وی گفت ...  
در تهران به مجتمع ...  
معالجه قرار ...  
با این زنان به عنوان ...  
با باندهای ...  
پیدا کردن آدرس ...  
خانواده‌هایشان باز ...  
در این اردوگاه

۲۱ اسفند ۱۳۶۸ آیت الله یزدی، ریاست قوه

شاغل در دادگستری و دستگاه قضایی که اسلام در مورد خانها قضاست ولی تمام کارهای قبل از آنها برای خانها هیچ اشکالی ندارد. معلومات و تحصیلات زنان ما عالی‌تر است. بهتر انجام بدهند، خود به خود داشت. آیت الله یزدی در جواب حق امضای زنان گفت: «طبیعی است شما باشد. معنایش اینست که موارد خواهید بود. به نظر من حقوق

قضائیه، در جمع زنان قضایی کشور گفت: «تنها جایز نمی‌داند حکم یا قضا یا بعد از قضا انجام دهد و طبعاً هر چه درجه تر باشد و بتوانند کار را اعتبار بیشتری خواهند اعتراض به ممنوع شدن است وقتی امضا متعلق به اسخگوی آن هم در همه امضای کاری که بعهده

شما گذاشته شده است کاملاً حقی طبیعی است و من این را دنبال می‌کنم تا واقعاً بینم چه هست و چرا محدود شده است.» در مورد حضور زنان وکیل در دادگاه مدنی خاص که به علت مخالفت بعضی از قضات دچار مشکلاتی است، آیت الله یزدی تأکید خاص کرد و آن را «حق کاملاً طبیعی و شرعی و قانونی» زنان دانست که وکیل زن انتخاب کنند.

جهت اشتراك «نیمه دیگر» در کلیه کشورها چك و یا حواله بانکی به دلار و در وجه يك بانك آمریکایی به نشانی زیر ارسال شود:

P.O.Box 1468  
Cambridge, MA 02238  
USA

بهای تک‌شماره: ۶ دلار

اشتراك چهار شماره: فردی ۲۴ دلار، مؤسسات ۴۸ دلار  
لطفاً توجه کنید که از شماره ۱۲ بهای تک‌شماره به ۷ دلار و بهای اشتراك به همان نسبت افزایش خواهد یافت.

فرم اشتراك

نام: .....

نشانی: .....

.....

اشتراك مرا از شماره..... شروع کنید.

مبلغ..... دلار علاوه بر بهای اشتراك جهت کمک به نشریه ضمیمه است.



# فصلنامه زنان ایران در خارج از کشور

اسلو - نروژ

کانون زنان ایرانی نروژ بمناسبت روز جهانی زن اعلامیه‌ای به زبان نروژی تهیه کرده و در راهپیمایی و گردهمایی زنان خارجی در این روز قرائت کرده‌اند. در این اعلامیه آمده است:

«ما روز جهانی زن را در شرایطی جشن می‌گیریم که میلیونها زن در کشور ما زیر اختناق و دیکتاتوری به سر می‌برند. جمهوری اسلامی حتی از برگزاری این روز جهانی خودداری کرده و روز دیگری را جایگزین نموده است تا بدینوسیله زنان ایرانی را از مشارکت و همراهی زنانی که برای دموکراسی و عدالت مبارزه می‌کنند محروم سازند.» در این اعلامیه به حقوق از دسترفته زنان اشاره می‌شود و آزادیهای بی‌حد و حصر مردان را که باعث وارد آمدن سختی و فشار بر زنان است برمی‌شمارد. در ضمن از آگاهی نسبی زنان نیز اظهار خوشوقتی کرده است و گفته است که زنان در ایران از يك حرکت متشکل بدورند.

همراه این متن، بیانیه مشترکی نیز در رابطه با جنبش مستقل زنان نروژی تهیه و قرائت شد. کانون روی سه اصل بیانیه تأکید داشت که در زیر آورده می‌شود.

۱- حق یادگیری زبان نروژی و آموختن کار برای زنان خارجی در نروژ.

۲- مبارزه علیه نژادپرستی جزئی از مبارزه زنان است.

۳- قطع کشتار و اعدام زنان در ایران، آزادی و حقوق اجتماعی کامل برای همه زنان ایران.

Iranske Kvinne Forening i Norge

P.B. 3225

0208-OSLO 2, NORWAY

اعلامیه زیر نیز از طرف این کانون رسیده است:

عضو محترم کانون زنان،

بدین وسیله به اطلاع شما می‌رسد که بعد از برگزاری مراسم سیزده بدر و شرکت عده زیادی از هموطنان در جشن کانون مجموعه فعالیت‌های ما تاکنون بدین شرح بوده است:

- برگزاری روز جهانی کودک در تاریخ ۲۶/۶/۸۹ و دعوت از همه اعضای کانون، در این روز تعدادی از خانواده‌ها به اتفاق بچه‌هایشان در کنار درب ورودی OSLO'S جمع شده و تا مسیر مجلس در خیابان کارل یوهان راهپیمایی داشتیم. بچه‌ها پلاکاردهایی به زبان فارسی در رابطه با روز جهانی کودک با خود به‌مراه داشتند و مسئول بخش نوجوانان کانون برای بچه‌ها شعرخوانی کرده و داستان گفتند. در پایان جشن از طرف کانون به بچه‌ها کادو داده شده و با شیرینی پذیرائی گردید. چندین خانواده ایرانی در طول مسیر سئوالاتی در مورد کانون و فعالیت‌هایش مطرح نمودند.

- مراسمی بمناسبت سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی و حمایت از خانواده‌های آنان خصوصاً همسران و مادران داغ‌دیده آنها، بوسیله عده‌ای از اعضا پلاکاردهایی به زبان فارسی و نروژی نوشته شده بود که با استقبال جمع وسیعی از ایرانیان و نروژیها روبرو شدیم. کمک برای جمع‌آوری کمک مالی درست شده بود که جمعاً مبلغ ۸۲۷ کرون جمع‌آوری گردید و به کمیته حمایت از خانواده‌های کشته‌شدگان از طرف کانون ارسال گردید.

- شرکت در سمینار یکساله سازمان «صلیب سرخ». در این سازمان کانون عضو هیئت مدیره بوده و هیئت مدیره جدید که همگی نروژی هستند، انتخاب گردیدند. کانون همچنان در ارتباط با این سازمان و فعالیت‌های آن قرار دارد.

- شرکت در سمینار زنان کشورهای جهان سوم که از ۶ تا ۸ اکتبر در اسلو برگزار شده بود. در این سمینار زنان کشورهای مختلف این کشورها پیرامون مشکلات خود و همبستگی زنان در سراسر جهان توضیحاتی دادند.

– شرکت هیئت مدیره کانون در جمع کانونهای زنان خارجی در اسلو به همراه نمایندگانی از طرف اداره مهاجرین و بحث و تبادل نظر در مورد مشکلات زنان خارجی، تدریس زبان نروژی، ارتباط با نروژیها، کودکان، تغذیه و وضعیت کلی زنان.

– مصاحبه هیئت مدیره کانون در مورد فعالیتهای کانون و مشکلات زنان ایرانی در نروژ با روزنامه مهاجرین Don Nye Oslo.

– انتخاب يك نماینده از طرف کانون بعنوان نماینده در ارتباط با دولت نروژ و همکاری بیشتر در مورد مشکلات پناهندگان ایرانی. در این انتخابات عضو کانون به همراه ۲۲ نفر دیگر شرکت نموده و قرار است ۶ نفر از آنها به عنوان مشاور با دولت نروژ انتخاب شوند.

– همکاری با يك دانشجوی جامعه شناسی در مورد طرحی که وضعیت زنان ایرانی در نروژ را بررسی می کند.

– ارتباط با سازمان NOAS پیرامون مشکلات يك زن تنهای ایرانی در پاکستان که مدت يك سال است از طرف سازمان FN منتظر پناهندگی می باشد.

– کمک به عده ای از خانواده ها پیرامون تقاضای ویزا برای دیدار خانواده هایشان از ایران.

– ترجمه و همکاری با عده ای از خانهای ایرانی در مورد مشکلاتشان در کمونهای پذیرفته شده.

– مشاوره و راهنمایی در مورد دکتر روانپزشك با عده ای از خانواده ها و معرفی آنها به دکتر روانپزشك در مورد مشکلاتشان.

– ارتباط مداوم و مستقیم با جنبش مستقل زنان ایرانی در اروپا و آمریکا و عضویت این کانون در این جنبشها.

به امید همکاری بیشتر از طرف شما

کانون زنان ایرانی «مقیم نروژ»



مهرماه ۱۳۴۶ - شماره ۱

مهرماه ۱۳۴۶ - شماره ۱

## «جایزه جهانی هلن»

در سال ۱۹۸۷، به همت و تحت ریاست خانم اختر نراقی، سازمانی به نام «سازمان جهانی جایزه هلن برای زنان» در مونترآل پایه‌گذاری شده است. جایزه هلن جایزه‌ای جهانی است که به منظور تجلیل کارهای بزرگ زنان دنیا به آنان اعطا می‌شود. این جایزه سبب ستایش همه زنان است - چه آنانی که به کارهای سنتی مشغولند و چه آنانی که در کارهای غیرسنتی فعالیت دارند، چه آنانی که در کشورهای در حال توسعه زندگی می‌کنند و چه آنانی که در کشورهای پیشرفته به سر می‌برند. جایزه هلن که هر ساله در روز جهانی زن، یعنی ۸ مارس، داده خواهد شد، مختص به تجلیل زنانی است که در عرصه خدمت به بشریت، در عرصه هنرها، پیشه‌ها، اقتصاد، علوم، آموزش، سیاست، ادبیات، فولکلور، کودکان، پزشکی، و صلح، دستاوردهایی به ارمغان آورده‌اند. این جایزه از خدمات دکتر هلن کالدیکات Helen Caldicott، رئیس سابق «پزشکان طرفدار مسئولیت اجتماعی و خلع سلاح هسته‌ای»، الهام گرفته شده است. این پزشک بشردوست و مترقی، که یکی از سخنرانیهایش موضوع فیلم «اگر کره زمین را دوست دارید» If you love this planet

برنده جایزه اسکار ۱۹۸۲ را تشکیل می‌دهد، سالها از عمرش را وقف امر صلح کرده و وقت و انرژی و اشتیاق شدیدش را در ارتقاء آگاهی همکارانش و به جنبش در آوردن آگاهی مردم جهان صرف کرده است. جایزه هلن برای همه هلن‌های شناخته و ناشناخته‌ای است که در سیر تاریخ، در صحنه اجتماع و یا در گوشه‌ای گمنام، از خود برای آفرینش و بسط زیبایی و ارزش زندگی و دفاع از آن مایه گذاشته‌اند. جایزه سال آینده این سازمان به زنی تعلق خواهد گرفت که در عرصه خدمات اجتماعی فعالیت‌هایی برجسته کرده باشد. به عبارت دیگر، جایزه سال آینده مختص عرصه «خدمت به بشریت» است. در این رابطه، سازمان فوق از همگی زنان ایرانی دعوت می‌کند که نام هر زن ایرانی را که در ایران و یا در خارج از کشور در رابطه با زنان خدمات اجتماعی و بشردوستانه قابل ملاحظه‌ای ارائه داده است بعنوان کاندیدای جایزه هلن تا پیش از اول دسامبر ۱۹۹۰ به این سازمان پیشنهاد نمایند. برای اینکار، و نیز در صورت تمایل به عضویت در سازمان و کمک به آن، لطفاً با دفتر سازمان به آدرس و شماره تلفن زیر تماس برقرار کنید.

P.O.Box 781  
Place du Parc  
Montreal, CANADA H2W 2P3

514-931-1911

آزاده آزاد، مونترآل، اوت ۱۹۹۰

...

### تورنتو - کانادا

دوستان عزیز نیمه دیگر سلام؛ بدنبال نامه‌ای که مدتی پیش برایتان نوشته بودم و تقاضای آمدن يك سخنران برای برگزاری ۸ مارس در تورنتو کرده بودیم و شما آدرس دو تن از دوستان و همکاران را برای ما فرستادید. بهر جهت غرض از این نگارش گزارش کوتاه و خلاصه‌ای است از چگونگی این برنامه در کانادا (تورنتو) به

همت جمع کوچکی از زنان. بنا بر تصمیمگیری قبلی از خانم نیره حکمت دعوت به عمل آوردیم و ایشان دعوتمان را پذیرفتند و ما در تدارک پیشبرد کارهای دیگری برآمدیم. در زیر شمای کوتاه از تجارب خودم را در این برنامه شرح می‌دهم:

روز برنامه ۱۷ مارس دانشگاه تورنتو بود و مطلب سخنرانی ریشه ستمکشیدگی زن و وجوه مختلف این ستم در نظر گرفته شد. برنامه با خواندن شعری از خانم پرتو نوری علاء همراه با نوای سه تار توسط یکی از دوستان شروع شد و سپس سخنرانی خانم حکمت (توحیدی) به مدت ۲۰ ساعت ادامه داشت. حدود یک ساعت پرسش و پاسخ بعد از سخنرانی بود. بدنبال آن تنفسی نیم‌ساعته داشتیم که شرکت کنندگان با شیرینی و چای و قهوه پذیرایی شدند. بعد از تنفس کوتاه موسیقی ایرانی توسط دو خواهر دوقلو در مایه شور (ضرب و سنتور) اجرا گردید که جان و روح تازه‌ای به فضای برنامه داد. بعد از موسیقی هم بحث آزاد تعیین شده بود که خود شرکت کنندگان بطور فردی نظراتشان را در مورد مسئله زن عنوان کنند. بحث آزاد حدود ۵ ساعت ادامه داشت و در آخر برنامه هم شاهد فیلم زیبایی به نام No way - Not me که سخنرانی خانم رُزماری براون همراه با گزارشی از وضع زنان در کانادا بود. در ضمن نمایشگاه عکس و طرح در مورد مسئله زن همه تدارک دیده بودیم و همچنین میز کتاب که آخرین شماره "نیمه دیگر" (شماره ۹) هم برای فروش عرضه شد. متأسفانه تعداد کتابها بسیار محدود و کم بود و متقاضی زیاد.

این حرکت حاوی تجاربی بود که بد نمی‌بینم که دوستانمان را هم در این تجربه سهم بدارم. اولاً اینگونه برنامه در مورد مسئله زن در سطح شهر سابقه نداشت و از همه مهم‌تر ابتکار عمل و پیشبرد همگی برنامه به دست تعدادی از زنان به‌طور مستقل بود و متکی به توان زنانه خودمان؛ چه از لحاظ عوامل مادی که همگی بر دوش خودمان بود و چه تصمیمگیری و برنامه‌ریزی. منظورم این است که از نفوذ اوامر و تصمیمگیریهای آقایان به دور بود. چه بارها شاهد بودیم که به صرف روز زن برنامه‌ای می‌گذاشتند و از زنان فقط به صورت نمایشی

و عروسك خیمه شب بازی استفاده می‌شده، چرا که تنها نقشی که برای  
 زنان نقاشی بودند نقش آشپزخانه در هتل بود و آن‌ها می‌توانستند با  
 و را از گلیم آن فراتر نهم مورد نکوهش قرار می‌گرفتیم و انواع  
 د اقسام برچسبها دریافت می‌داشتیم، و چه بسا در طول این برنامه خو  
 ی من شخصاً از ضد مرد گرفته تا فمینیسم افراطی را پدك کشیدم. و  
 ن يك قدم از پیشبرد هدفم پای عقب نگذاشتم و به همت بقیه دوستان  
 ر برنامه‌ای با کیفیتی بسیار متفاوت با هر سال و پر بار در تورنتو برگزار  
 کردیم.

دوم: با وجود اختلاف عقیده در این جمع كوچك توانستیم با بحث  
 و گفتگو و تشریک مساعی سالم و منطقی به يك سری نقطه نظرهای  
 و مشترك برسیم که آن را پایه کارمان قرار دادیم که این خود تجربه  
 شناخت بسیاری در مورد کار جمعی و حرکتی مستقل برایمان داشت.  
 و در آخر اضافه کنم که این برنامه مسلماً خالی از اشکال هم نبود و  
 م ضعفهایی هم داشت از جمله به علت مسائلی تبلیغمان در سطح شهر که  
 و بود و رسانه‌های گروهی در سطح شهر هم با ما همکاری نکردند.  
 ن یکی از روزنامه‌های محلی در سطح شهر تورنتو هم از زدن آگهی‌مار  
 ه خودداری کرد. بهر جهت درسها و تجارب مفیدی برایمان داشت که  
 م مسلماً در حرکت آینده‌مان بی‌تأثیر نخواهد بود چه به خوبی می‌دانیم  
 . انسان زنده و فعال اشتباه هم می‌کند و تنها مردگان از اشتباه بدورند.  
 موفق باشید

شراره، ۲۸ مارچ



شیکاگو - ایالات متحده آمریکا

## زن ایرانی : چه است و آینه

نخستین کنفرانس دو زبانه پیرامون زن ایرانی تحت «چهره‌هایی در آینه» از تاریخ ۷ الی ۱۰ مارس ۱۹۸۹ توسط فرهنگسرای نیما با همکاری دانشگاه نورث ایسترن ایلینوی، کانون فرهنگی پارس و انجمن فرهنگی ایران در شیکاگو برگزار گردید. کمیته برگزارکننده کنفرانس عبارت بودند از خانمها مهین قنبری - ناهید زاهدی - صبا ایمن نالی - ژانت آفاری - آیرین کامپس کار - مارگو اسمیت - آذر خونانی (هماهنگ کننده) و آقایان آریو مشایخی و جیمز گولووکز. برنامه این کنفرانس شامل ۴ بخش از جمله نمایشگاه آثار نقاشی و سرامیک سازی خانمها ماه مهر گلستانه و مهین قنبری، نمایش دو فیلم از انقلاب حجاب در مصر و تظاهرات بر علیه حجاب در ایران، سخنرانیهای روز جمعه ۹ مارس به زبان انگلیسی و شنبه ۱۰ مارس به



زبان فارسی و تقدیر از چند زن ایرانی صاحب مشاغل آزاد در شیکاگو بود.

جهت شناسایی زن ایرانی به جامعه غیر ایرانی برنامه‌های سخنرانی در روز جمعه ۹ مارس به زبان انگلیسی برگزار گردید. آقای حمید اکبری (دانشیار دانشگاه نورث ایسترن و مدیر وقت فرهنگسرای نیما) سخنران نخستین جلسه کنفرانس بود. ایشان خلاصه‌ای از پژوهش‌های مقدماتی‌شان درباره چند زن ایرانی صاحب مشاغل آزاد در منطقه شیکاگو را ایراد کردند. از میان مسائلی که در میان حاضرین که در

پس درجه دکترا از دانشگاه میشیگان) و با هماهنگی خانم (محقق و کاندید دبیر فرهنگی فرهنگسرای نیما و استاد دانشکده لیبرتی مین قنبری) گذشت. در آغاز جلسه، خانم دکتر کاتلین کارلسون معاون ویل، برگزار کننده این رویداد، دانشگاه نورث ایسترن به حاضرین خوش آمد گفته، دانشکده مدیر دکتر میلانی به عنوان نخستین سخنران جلسه، بخشی از سپس خانم دکتر آلیفشان، «از طاهره تا طاهره»، را عرضه کردند. خانم کتاب تحت تأثیر اشاره کردند که موضوع ایشان بازگو کننده ارتباط بین میلانی در آغاز ایرانی و ساختار اجتماعی ایران است. در اصل عنوان ادبیات زنان

سخنرانی نیز هماهنگ موضوع بود. «طاهره» اول طاهره قره العین است که در اواسط قرن نوزدهم توأم با برچیدن حجابش صدایش را نیز با زبان شعرش رسا می‌سازد. «طاهره» دوم، طاهره صنارزاده است که در آستانه انقلاب اسلامی ایران داوطلبانه چادر بر سر می‌گذارد و آن را دلیلی برای آزادی و رساتر کردن صدای فرد قلمداد می‌کند.

خانم میلانی عنوان کردند که بر اثر همین ساختار اجتماعی بوده است که زنان بی‌شماری و ناشناسی در طول تاریخ ادبی ایران هرگز ثبت نشده‌اند و «ناشناس» مانده‌اند. این همان زنانی بودند که دیوان اشعارشان و نوشته هایشان را به عوض ثبت به روی کاغذ و کتیبه‌ها به دست «باد» و یا «سنگ صبور» سپرده‌اند. از نظر ایشان يك سؤال اصلی این است که «چگونه می‌شود که در طول سالیان دراز زنان خاموش بوده‌اند؟ و چگونه نیمی از جمعیت (مردان) قادر گشته است که نیمه دیگر را خاموش و یا بی‌صدا سازد و یا ناشناخته نگاه دارد؟» خانم میلانی خاموشی صدا را نقطه عطنی بر پوشیدگی و پنهان بودن زن در پس پرده حجاب تلقی کردند.

خانم آفاری، سخنران دوم روز جمعه شب، گزارش جامع و وسیعی درباره زنان خاورمیانه و جنبش فمینیسم را عنوان کردند. برخی از تحولات اخیر که به وسیله سخنران مطرح شدند عبارت بودند از گسترش اسلام بنیادگرا و تأثیر آن بر روی حقوق و فعالیت زنان در کشورهای خاورمیانه (به عنوان مثال ایران و پاکستان) و همچنین افزایش فعالیت‌های مستقل زنان به صورت کمیته‌ها و انجمن‌های مختلف. خانم آفاری اشاره کردند که به طور کلی زنان فعال خاورمیانه آگاهی بیشتری نسبت به مسئله جنسیت و جدایی آن از مسائل کلی چون سیاست کسب کرده‌اند.

خانم ایمن آهی آخرین سخنران جلسه روز جمعه شب، تمرکز و تأکید بحث خود را روی مسئله بیسوادی زنان مناطق روستایی ایران گذاردند. ایشان خواستار آن شدند که اکثریت زنان روستایی ایران از تصاویر و عناوینی چون «تحصیل‌کرده» و «آزاده گشته» مبرا شوند. سخنران تأیید نمودند که زن روستایی ایران در حین بی‌سوادی به طور مسلم فعالانه در امور خان داری و اقتصادی (به صورت کار در

کارخانه ها و مزارع) حضور داشته است. خانم ایمن آهی ابراز داشتند که «دایره دوزخی» بی‌سوادی زن روستایی و انتقال آن به دختران‌شان می‌باید شکسته شود و باسواد کردن زن روستایی که اکثریت زنان ایرانی را تشکیل می‌دهد می‌باید از اولویتهای برنامه‌ریزی و اجرایی طرحهای آموزشی ایران باشد.

در شب جمعه ۹ مارس، ضیافت شامی از طرف کانون فرهنگی پارس ترتیب داده شده بود که در این ضیافت، دانشگاه نورث ایسترن ایلینوی بنا بر پیشنهاد فرهنگسرای نیما از ۴ زن ایرانی صاحب مشاغل آزاد در شیکاگو به اسامی خانمها آتوریا عزیز، هنریتا بابائیان، زهره جدلی، و سودابه یگانه تقدیرانی کرد. صبح روز شنبه ۹ مارس، نمایشگاه آثار نقاشی و سرامیک‌سازی خانمها ماه مهر گلستانه و مهین قنبری با حضور خود ایشان فرصتی برای علاقمندان ایجاد کرد تا از نزدیک با خود هنرمندان و آثارشان آشنا شوند.

اولین جلسه سخنرانی بعد از ظهر شب را خانمها ماه مهر گلستانه و مهین قنبری به عهده داشتند. خانم گلستانه در مورد نقش زن در هنر ایران صحبت کردند. ایشان بیشتر به نقل تاریخی در مورد نقش زن در ادوار مختلف پرداختند. نقشهای آنها را به عنوان مثال نقشهای رایج تا قبل از حمله مغول در ایران بوده است. در این سخنرانی همچنین خانم گلستانه اشاره به کتابی به نام «نقاشان ایران» کردند که در آن فقط نام ۶ زن از بین ۷۰۲ نقاش آورده شده است. سپس خانم قنبری در مورد سیمای زن در هنر ایران صحبت کردند. ایشان با نشان دادن فیلمهای اسلاید بیشتر به تفسیر شخصی از تصاویر در ادوار مختلف پرداختند. طبق اظهارات ایشان اکثر تصاویر زنان که از دوره های گذشته تاریخ ایران (ساسانی و عصر مغولان) به جای مانده، بدن زن را به نحوی مخدوش جلوه داده است. به عنوان مثال، ایشان اشاره ای به تصویری از آنها را در دوره ساسانی کردند که در آن سینهها از پهلو و زیر بغل در آمده‌اند و دستها مردانه‌اند. نکته جالب دیگر آنکه تصاویر زن و مرد در دوره مغول به نحوی است که تشخیص جنسیت اکثر تصاویر را دشوار می‌سازد. خانم صبا ایمن

نالی هماهنگ کننده جلسه فوق بودند.

خانم ژانت آناری هماهنگ کننده آخرین جلسه کنفرانس بودند. ایشان پس از معرفی سخنرانان، خود در مقدمه، تاریخچه‌ای از روز جهانی زن و «تفاوت آن با سایر سالگردهای دیگر در عرض قرن گذشته» را ارائه دادند. سپس خانم نجم آبادی (سردبیر «نیمه دیگر») برای اولین بار در مورد وقایع ۱۷ اسفند ۱۳۵۷ در يك مجمع عام صحبت کردند. پس از مقدمه‌ای از چگونگی برپایی تظاهرات زنان، خانم نجم آبادی به تجزیه و تحلیل چگونگی ساختن یا آفریدن دو نوع «ظاهر جسمانی» زن در دوران انقلاب پرداختند. طبق اظهارات ایشان یکی از این دو نمود بدنی زن، بدنی بود انقلابی، منزه، «بلوجین» و «کت ارتشی» پوش و دیگر بدن، بدنی بود ضد انقلاب، بی بند و بار و عروسکی. پیامی که این دو بدن «ظاهر جسمانی» زن به چشم بیننده منتقل می کردند حاکی از دو فرهنگ مختلف در تقابل با هم بود: یکی انقلابی و دیگری ضد انقلاب. سؤال اصلی که به وسیله خانم نجم آبادی مطرح شد آن بود که چگونه است که فرهنگ معاصر دربرگیرنده دو فرهنگ متفاوت از «جسمانیت» زن می شود. یکی فرهنگ آزادی و دیگری فرهنگ «نگ آور». سپس خانم نجم آبادی به تاریخچه ساختار زبانی در ۱۰۰ سال گذشته پرداختند و عنوان نمودند که زبان (در مورد زن) در ۱۰۰ سال گذشته همواره دارای دو صدای متفاوت از هم بود. در قرن نوزدهم نیز دو «تخیل» از بدن زن وجود داشت. يك بدن زن اروپایی برهنه و منحط و دیگری بدن زن اسلامی با حجاب و پوشیده. خانم نجم آبادی سپس اشاره نمودند که در دوران تجددخواهی و مشروطه طلبی چگونه تخیل بدن زن برهنه و بی پرده و گناه آلود و منحط تبدیل به عکس خود و مجدل به بدن زن متجدد و متمدن و سواد آموخته شد. حجاب مانع و سد راه ترقی و معرفت زنان گشت. در دوران قبل از انقلاب اسلامی در سالهای ۷۰ - ۱۹۶۰ این دو تصویر از بدن زن یکی می شوند. یعنی بدنی از زن ساخته می شود که مترقی، آزاده و باحجاب است. این بدن ساخته شده جدید نماینده نفي فرهنگ گذشته می باشد.

خانم شکیبا (نویسنده، ماهنامه پرا) در مورد «تلاش از پس پرده

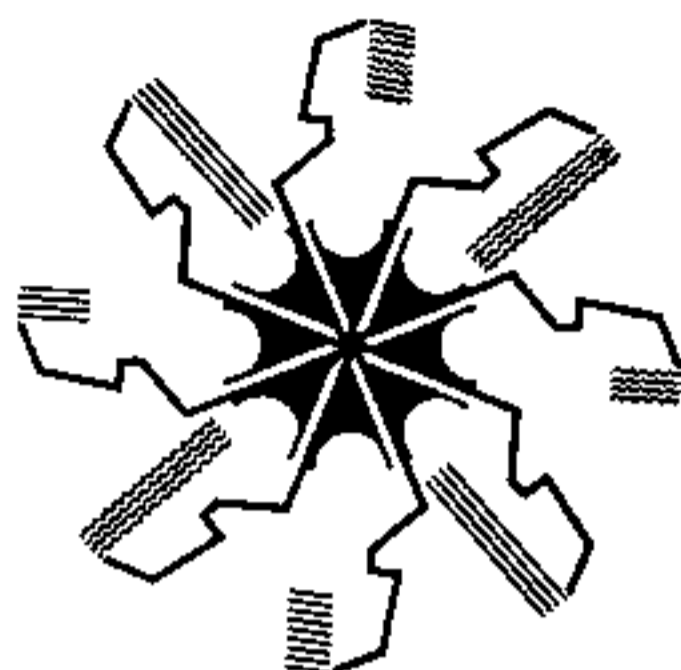
حجب و حجاب» صحبت کردند. ایشان متذکر شدند که در جامعه ای مردسالار چگونه میان شاعر زن ایرانی و شنوندگانش پرده ای می افتد و چگونه زن ایرانی از بروز احساسات و عواطف زنانه در شعرش محروم می شود. یکی از این شعرای زن، پروین اعتصامی بوده است.

فرزانه شکریه ادیبی را که در این کتاب به او اشاره شده است، که در این کتاب به او اشاره شده است، که در این کتاب به او اشاره شده است.

خانم احساسات زنانه است «دست پرورده زمانه و جامعه» بوده است. سی از شکلیا همچنین به شرح حالی از دیگر شعرای نامدار زن ایرانی جمله مهرالنساء، مهستی و طاهره قره العین پرداختند.

آخرین سخنران کنفرانس خانم فرزانه میلانی بودند که در زندگی فروغ فرخ زاد صحبت کردند. ایشان عنوان کردند که ساختار اجتماعی زن را در ادبیات از پایه دگرگون ساخت و «ادیبی» را برچید. خانم میلانی سپس به شرح حال زندگانی پرداخته، از ماجراجویی او در دوران کودکی و شجاع بودنش دوران نوجوانی و جوانی سخن گفتند. یکی از نکات جالب صحبت خانم میلانی اشاره به ۷ سال زندگی فروغ از سن ۱۶ تا ۲۲ سالگی بود و چگونه در این ۷ سال فروغ ازدواج کرد، مادر شد، گرفت، و از دیدار تنها فرزند خود محروم شد، سه کتاب شعر کرد و به عنوان شاعر زن ایرانی نام و نشانی یافت. مرگ فروغ در ۲۲ سالگی در تصادف ماشین اتفاق می افتد. از او مجموعاً ۱۲۸ در پنج مجموعه چاپ شده است.

در پایان سخنرانی، میهمانان کنفرانس در ضیافتی که از دانشگاه نورث ایسترن ایلینوی برگزار گردید شرکت کردند.



## بنیاد پژوهش‌های زنان ایران

کمبریج - ایالات متحده آمریکا

نخستین سمینار بنیاد پژوهش‌های زنان ایران به تاریخ ۱۲ و ۱۳ ماه مه ۱۹۹۰ در شهر کمبریج (ماساچوست - آمریکا) برگزار شد. گلناز امین لاجوردی با صحبت کوتاهی سمینار را آغاز کرد که در آن پس از خیر مقدم به حضار گفت:

«شک ندارم که هر يك از ما به مرادی خاص به این مجلس آمده‌ایم و این تنوع خود می‌تواند منشا نیرویی باشد که وحدت ما را در اهدافمان قدرتی بخشد که فقط از چندگونگی افکار زائیده می‌شود. سالهاست که بسیاری از ما در خارجیم، مشکلات غربت را هر يك از ما به نحوی از انحا دیده و چشیده‌ایم، در آن میان شاید کمتر دردی باشد که به حد عدم امکان تماس، بسیاری از یاران صاحب‌نظر و صاحب فکر ما را به گوشه‌گیری و انزوا کشانده و چه بسا آرزوی تحرك را به سکون و امید سخن و صدا را به سکوت بدل کرده است. راهی که در پیش داریم راهی دشوار و پرخار است ولی آن کسان را که بتوانند در برابر چالش تاریخ زمان خود پایداری کنند اجری بزرگ نهفته است که خلاصه آن را در وقایع اخیر اروپای شرقی می‌توان دید.

به همان قدر سالهاست که در هر گوشه و کنار خواست زنده بودن و فریاد زدن را در بسیاری از هموطنان دیده‌ایم و چه بسا به خود گفته‌ایم که چه باید کرد.

کاری که در پیش است بدون شك بزرگ است - سفری شاید بی‌انتها به کرانه‌های از آنچه بودیم و می‌توانیم بشویم، در میان دهها فکر و اندیشه که همه ما را به خود مشغول داشته است بدون شك نقش ما، زن ایرانی، در این تقدیری که داشته‌ایم و می‌توانیم داشته باشیم بار دیگر توجه بسیاری را به خود جلب کرده است. در دوران پس از انقلاب و محنت‌های غربت دیگر شکی بر کسی نمانده که نقش این نیمه دیگر انسانها را در زندگی روزمره و عملی ایرانیان نمی‌توان نادیده گرفت.

به قول پروین اعتصامی:

از چه نسوان از حقوق خویشتن بی‌بهره‌اند

نام این قوم از چه دور افتاده از هر دفتری

سخن از زن پرستی نیست. سخن از واقعیت عینی است که این گروه را وظیفه چیست و چه نقشی در گذشته داشته است و در آینده می‌تواند داشته باشد.

جواب یا جوابها را نمی‌دانیم، آنچه مسلم است آنکه زن را جز مادر بودن توانهایی دیگر است که در آستانه قرن بیست و یکم تقدیری دیگر بر او حکم می‌کند و امروز نیاز به تفکر و تأمل دارد.

این سؤالاها، یقینها و تردیدها پشتوانه جمعی است که به همت شما امروز گردهم آمده است. بنیاد پژوهشهای زنان ایران بهترین نامی است که میشد بر آرمان علاقمندانی گذارد که می‌خواهند دور از هر تعصب به نقش خود از دیدگاه تاریخ و تجربه زن ایرانی بنگرند. آغازش از نیاز و تعهدی بود که بسیاری از ما در وجود خود حس کردیم و بالاخره پس از يك سال این مجلس را باعث شد.

آنچه مسلم است آنکه انجام آن تعهدات از توان ما يك يك و تنها بیرون بود و خواستیم که راهی جهت گردهم آمدن بیابیم و این بنیاد را آغاز کنیم که مزرعه شود که در آن هر يك از ما نهال امیدهای خود

را بکاریم و با تعهد و ایمان خود آبیاری کنیم  
نسل های بعدی هدیه کنیم.

هدف آن نیست که اقیانوسی دیگر بین زن و  
و بر تقدیر آشفته گریبان و سرگردان بنشینیم.  
تاریخ خویش است، به سزاست که زن را  
بیکران تاریخ نو بشمار آریم و اگر باشد که به  
بباید ساخت وز نو آدمی، جایگاه حوا را در  
بشناسیم و خود را برای تاریخی دیگر و تقدیر  
به عبارت دیگر مرد و زن را به متانت ذاتی خود  
امیدوارم که هر يك از شما این بنیاد را از آ  
به هر طریق و هر شکل که می توانید یاری ک  
قدمی کوچک در راه شناختن مقام زن در جامع  
و چه در خارج از کشور، برداریم.

روز اول سمینار به مبحث «زن در ایران پس  
داشت و در جلسه صبح سه مقاله زیر ارائه  
دیباچه های زن روز در دوره بعد از انقلاب  
«کنترل دولت و مقاومت زنان در عرصه دانش  
شهرزاد مجاب و «زنی بود، زنی نبود: بازخ  
مفاسد سفور» توسط محمد توکلی طرقی،  
فرزانه میلانی مقاله «ادبیات زنان بعد از انقلاب»  
از نمایش فیلم «خارج از محدوده» (کارگردان  
حمید نفیسی مقاله «زن در سینمای بعد از انقا

و پاکستان نشان داده شد و خاتم غری قائم مقام در مورد فضالیت‌هایی  
که در زمینه کمک به آوارگان صورت می گیرد صحبت کردند.

روز دوم به مبحث «زن ایرانی در مهاجرت و تبعید» اختصاص  
داشت و این مقالات عرضه شدند:

مهناز افخمی، «تاریخ شفاهی زنان ایرانی در خارج از کشور»  
نیره توحیدی، «بررسی تأثیر مهاجرت در زندگی زنان ایرانی در  
کالیفرنیا جنوبی»

م و میوه‌های آن را به  
مرد ایرانی حفر کنیم  
ولی اگر انسان سازنده  
ممدوش مرد در پیکار  
قول حافظ «عالمی دیگر  
ر این پیکار بسنجیم و  
یری نو آماده سازیم.  
برسانیم.

ن خود بدانید و ما را  
نید تا به همت همگانی  
ایرانی، چه در داخل

س از انقلاب» اختصاص  
داده شد؛ «تحلیلی از  
ب» توسط منیژه صبا،  
نگاه‌های ایران» توسط  
وانی وجوب نقاب و  
در جلسه بعد از ظهر  
را عرضه داشت و پس  
رخشان بنی اعتماد)  
اب» را ارائه کرد. در



مینو معلم، «ورای فلمرو خصوصی و عمومی: تجربه زنان مهاجر ایرانی در مونترال»

در برنامه بعد از ظهر روز یکشنبه دو میز گرد «تجربه سازمانها و گروههای زنان ایرانی» (با شرکت الهه اسانی، گوهر فراهانی، مرجان محتشمی، فرانک میرآفتاب، زهره نژاد) و «فعالیتهاى مطبوعاتی زنان ایرانی» (با شرکت شهین آسایش، مهناز انیسیان، مهنوش مزارعی، افسانه نجم آبادی) به بحث این فعالیتها امکان داد.

در کنار برنامه سمینار نمایشگاه نقاشیهای فریده لاشایی به همت شهره اسفندیاری برگزار شد.

استقبال وسیعی که از این سمینار شد برگزارکنندگان آن را مصمم داشته است که سال آینده نیز چنین سمیناری برگزار کنند.

اگر چه در هر دو روز پس از ارائه هر مقاله زمانی به «گفت و شنود» گذشته بود، در پایان روز دوم که ساعتی به بحث سمینار و مشکلات آن و پیشنهادهای شرکت کنندگان اختصاص داده شد روشن شد که زمان بحث کافی نبوده است، و رأی عمومی بر این بود که در برنامههای آینده زمان بیشتری جهت سؤال و جواب و بحث اختصاص داده شود. از جمله انتقادهای برخی شرکت کنندگان از بنیاد دعوت از سخنرانان مرد بود، در این زمینه توضیح مختصری داده شد که از نظر بنیاد ماهیت کارهای پژوهشی و فعالیتها مطرح است و نه مرد یا زن بودن افراد، اگرچه در شرایط مساوی نهایت سعی بر آن خواهد بود که امکانات بنیاد راه را برای شرکت وسیعتر زنان فراهم آورد.

کلیه مقالات این دو روز در شماره ویژه‌ای از «نیمه‌دیگر» به چاپ خواهد رسید.

# «نگرش و نگارش زن»

«نگرش و نگارش زن» عنوان سلسله انتشاراتی خواهد بود که جویای چگونگی تولید اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، و حقوقی زن و زنانگی در دوره های تاریخی و طرزهای ادبی و هنری متفاوت است. دوگانگی طبیعی جلوه یافته گونه زن و مرد بیان نمادین روابط قدرت در گستره های متفاوت اما بهم پیوسته زندگی خصوصی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، و حقوقی است. امیدواریم که چاپ اسنادی که بیانگر چگونگی نگرش و نگارش «زن» و «زنانگی» در زمانه ها و طرزهای متفاوت است به شناختی تاریخی از رابطه قدرت و جنسیت در ایران انجامد.

ویراستاری این سلسله انتشارات را محمد توکلی طرقي و افسانه نجم آبادی برعهده خواهند داشت. فرزانه میلانی، شهلا حائری، رکسان زند، احمد کریمی حکاک، نیلوفر شامبیاتی، مهناز افخمی، سیروس امیرمکری، فریبا زرینه باف، نیره توحیدی، حسن جوادی، و ناهید یگانه دعوت ما را برای ویرایش بخشهایی که در گستره پژوهشهای شان است پذیرفته اند. از دیگر پژوهشگرانی که علاقه مند به همکاری و ویرایش بخشهایی از این مجموعه باشند دعوت می کنیم که پیشنهادهای خود را جهت همکاری با طرح «نگرش و نگارش زن» برایمان بفرستند.

## فهرست مقدماتی:

- ۱- زن در پندنامه‌ها، نصیحت نامه‌ها، طنزنامه‌ها، نظم و نثر کهن
- ۲- نگران زن فرنگ: برگزیده‌ای از سفرنامه‌های پارسی زبانان به اروپا
- ۳- زن در نوشته‌های اندیشه گران قرن نوزدهم ایران
- ۴- چاپ **تادیب النسوان**
- ۵- چاپ **معایب الرجال**
- ۶- زن در ادبیات مشروطیت:
  - الف - نامه‌های زنان به مطبوعات مشروطیت
  - ب - مقالات مربوط به زنان
  - پ - زن در شعر مشروطیت
 (گزیده‌ای از: «انجمن»، «ایران نو»، «صور اسرافیل»، «ندای وطن»، «کشکول»، «مساوات»، «تمدن»، «صبح صادق»، «الجمال»، «ملا نصرالدین»، «دبستان»، «اختر»، «حبل المتین»، «ارشاد»، «حقایق»، «ثریا»، «پرورش»، «آذربایجان»، «زنبور»، «چهره‌نما»، «حقوق» و ...)
- ۷- زن در نشریات نوگرا: گزیده‌ای از مقالات «بهار»، «نوبهار»، «سایه»، «آزادستان»، «تجدد»، «تجدد» دهه‌های ۱۹۱۰ و ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۵  
 (نشریه ایران‌شهر در سالهای ۱۹۱۵ تا ۱۹۲۵ از «شکوفه»، «بانوان»، «نامه بانوان»)
- ۸- زن در نشریات اسلامی ۱۹۱۱ تا ۱۹۲۵
- ۹- «جهان زنان» - گزیده‌ای از مقالات
- ۱۰- تجدید چاپ نشریات زنان  
 جمله: «زبان زنان»، «عالم نسوان»، «ایران»
- ۱۱- زن در جنبش کمونیستی ایران
- ۱۲- زن در مذاکرات مجلس
- ۱۳- زن در جنبشهای ملی و دمکراتیک ۱۹۴۱ تا ۱۹۵۲
- ۱۴- زن در قانون
- ۱۵- زن در آمار
- ۱۶- اسناد سازمان زنان ایران

- ۱۷- زن در جنبشهای اسلامی ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۸
- ۱۸- زن در اسناد کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی
- ۱۹- زن در نشریات دوران انقلاب
- ۲۰- تجدید چاپ نشریات زنان در دوران انقلاب
- ۲۱- زن در منازعات و مناظرات جمهوری اسلامی

علاقه مندان می توانند به نشانی زیر با ما تماس بگیرند:

Afsaneh Najmabadi  
 Center for Middle Eastern Studies  
 Harvard University  
 1737 Cambridge Street  
 Cambridge, MA 02138  
 U.S.A.

یا

Mohamad Tavakoli-Targhi  
 Department of History  
 Illinois State University  
 Normal, Illinois 61761  
 U.S.A.

# ایچ بلو سیپه

- سایبان ، نشریه فرهنگی هنری جامعه ایرانیان کانادا، شماره های ۲۴ الی ۲۸.

Sayeban  
P.O. Box 615, Station "R"  
Toronto, Ont. M4G 4E1  
CANADA

- نشریه جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران  
ضمیمه آزاده، دهم دسامبر ۱۹۸۹، و شماره های زمستان ۱۳۶۸ و بهار و  
تابستان ۱۳۶۹

Liga-Iran  
P.O. Box 150752  
D-1000 Berlin 15  
Germany

- پیش، نشریه سیاسی، دوره دوم، شماره های ۱ و ۲

- قلم، شماره های ۲۰ و ۲۱

- درمانده و سرگردان (نمایشنامه)، سوشیالیزم زراس وند

- پرو، دی ۱۳۶۸، شماره ۴۸

Par, Monthly Journal  
P.O.Box 11735,  
Washington, DC 20008  
USA

- مهاجر

Den Iranske Forening I Danmark  
Vesterbrogade 20-3 SAL T.V.  
1620 Kbh. V, DENMARK

- دفترهای شعر؛ ۱ - انتظار

۲ - رقص جاودانی

Reza Farmand  
Jagtvej 120 Var. 103  
2200 Kobenhaven N.  
Denmark

— خبرنگار بنیاد استقلال ایران، بهمن ۱۳۶۸ و نوروز ۱۳۶۹

P. O. BOX 1894  
SAN PEDRO, CA. 90733-1894

— ماهنامه جمهوری خواهان ملی ایران، شماره های ۲۵ الی ۲۸ و ۳۰ و ۳۱

P. O. Box 2277  
Lawrence, KS. 66045

— جبهه همگام، شماره هفتم، ژانویه ۱۹۹۰ ( بهمن ۱۳۶۸ ) و شماره هشتم، آوریل ۱۹۹۰

P. O. Box 50047  
Long Beach, CA. 90815

— انقلاب اسلامی در هجرت، شماره ۲۱۹، ۲۴-۱۱ دی ماه ۱۳۶۸ و شماره ۲۲۰، ۲۵ دی- ۸ بهمن ۱۳۶۸

P. O. Box 944, Station A  
Canborough, Ontario  
M1K 5E4 CANADA

— نامه مردم، شماره های ۲۸۸ الی ۳۱۲

P.O. Box 49034  
10028 Stockholm 49  
Sweden

— آخرین شاعر جهان، علی عرفان، انتشارات خاوران، چاپ اول، پاریس، دی ماه ۱۳۶۸

— همبستگی، شماره ۱، اوت ۱۹۸۹، شماره ویژه، اکتبر ۱۹۸۹

Postfach 111544  
6100 Darmstadt  
Germany

— سوسیالیسم، شماره های ۱۵، ۱۶، مهر و بهمن ۱۳۶۸

Post Fach Nr: 910983  
3000 Hannover 91  
Germany

— «زن در روی زمین»، عباس میرزازاده، ۲۶ ژانویه ۱۹۹۰

3621 - 14th Ave. W#6  
Seattle, WA. 98119

- نامه دوست، گاهنامه کانون ایرانیان - کنتیکت، شماره های ۵ الی ۹  
6 Cindy Lane  
Norwalls, CT. 06851

- مجله ایران شناسی، شماره های ۲ و ۴، پاییز ۱۳۶۸ و زمستان ۱۳۶۸  
Iranshenasi  
P. O. Box 30381  
Bethesda, MD. 20814

- نامه شیدا، شماره ۱ الی ۲، زمستان ۱۳۶۸ و بهار ۱۳۶۹  
19336 Montgomery Village Ave. #111  
Gaithersburgh, MD. 20879

- کمونیست، ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران، شماره های ۵۵ الی ۵۷  
Post Fach 501722  
5000 Koln 50  
Germany

- بیداری ما - ارگان تشکیلات دمکراتیک زنان، شماره های ۱۲ الی ۱۸  
D.O.I.W.  
P.O.Box 2696  
New York, NY 10185-0023

- فروغ - معرفی ادبیات زنان، شماره دوم، زمستان ۱۹۹۰ و شماره سوم،  
بهار ۱۹۹۰

Forough  
P.O. Box 7448  
Culver City, CA. 90233-7448

- سپهرخ، شماره ۵، نوروز ۱۳۶۹ و شماره های ۱۲ الی ۱۴  
Persian Heritage Language Group  
C/O B.M. Parsi  
1771 Beechknoll Ave.  
Miss., Ont. CANADA L4W 3R5

- بالاتر از سپاهی، علی بویری

- پنجره، شماره های سوم و چهارم فروردین و تیر ۱۳۶۹

GIF  
Postfach 90  
1090 Wien, AUSTRIA

- زن ایرانی، جلد پنجم، شماره های ۱ و ۲

Iranian Woman  
238 Davenport Rd. #334  
Toronto Ont. CANADA M5R 1J6

- مشق های من در شعر، محمد سینا  
ناشر:

Roya  
Poste Restante 22101 WND  
SWEDEN

- رویا - گامنامه فرهنگی - هنری، شماره ۸، فروردین ۱۳۶۹

Roya  
Poste Restante 22101 WND  
SWEDEN

- دنیای سخن، شماره های ۲۹ الی ۳۲

نشانی: تهران، ایران - صندوق پستی ۱۹۲۵ - ۱۴۱۵۵

- «کله» ماهنامه فرهنگی و هنری، شماره ۲، اردیبهشت ۱۳۶۹ و شماره ۲  
خرداد ۱۳۶۹

نشانی: تهران، ایران - صندوق پستی ۹۱۶ - ۱۳۱۴۵

- «اختر»، دفتر هشتم، زمستان ۱۳۶۸

Akhtar  
Neza B.P. 312  
75624 Paris 13  
France

- نامه بنیاد فرهنگی سعوی، شماره های ۱ الی ۳

5, Route de Chene  
1207 Geneve  
Switzerland

- آیندگان، سال ۱۲، شماره ۶، به ۱۹۹۰

1429 Westwood Blvd.  
Los Angeles, CA 90024

- «با زبان زخم زمین»، روشنگر، بهار ۱۳۶۹، سوئد



- اهل غرق، منیره روانی پور،  
چاپ: تهران، خانه آفتاب، زمستان ۱۳۶۸.  
نشانی: تهران، ایران - خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، انتشاراتی نیلوفر

- زن، شماره ۱۵، تابستان ۱۹۹۰

Zan Magazine  
P. O. Box 17347  
Encino, CA. 91416

- بیدار، دفتر ادب و هنر، شماره ۲، دوره جدید، پاییز ۱۳۶۸

Bidar  
Postfach 520463  
D-5000 Koln 51,  
Germany

- جستار، گفتار و افکار - نکته هایی درباره ادبیات و سیاست  
بائر شاد، بهار ۱۳۶۹

- دیدار با خورشید، افسان افروز، بهار ۱۳۶۹  
ناشر: نشر ندا، زاربروکن - آلمان غربی

- نقد، شماره ۲، خرداد ۱۳۶۹

P.L.K.  
Nr. 75743C  
3000 Hannover 1  
Germany

- سندی بر موج - رضا افشاری، چاپ اول، آذر ۶۸، انتشارات پرنیان

- گلتگوی بتی فریدن با سیمون دوبووار - کانون دمکراتیک زنان ایرانی

Postamt 1104  
Post fach 34  
Wien, AUSTRIA

- بررسی کتاب، شماره ۱، خرداد ۱۳۶۹

The Persian Book Review  
13327 Washington Blvd.  
LA., CA. 90066-5107

- پژوهش، شماره های ۱ و ۲

P. O. Box 3434  
Columbus, OH. 43210

- بیان انقلاب اسلامی ایران، شماره های ۱۶ و ۱۷

P.O. Box 944  
Station A  
Scarborough, Ontario  
M1K 5E4, CANADA

- کارگر امروز، شماره ۴

I. W. A.  
P. O. Box 25A72  
LA. CA. 90025

- دموکراسی در ایران، ابراهیم خسروی زاده فروشانی، ۱۳۶۹

1629 Call Ciervos  
San Dimas, CA 91773

- پیام زن - نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان، سال دوم، شماره ۴ و سال سوم، شماره ۱.

مجموعه تصانیف و سرودهای میهنی  
وقتی خدا مرده را میفرماید  
سخنی با آقای برهان الدین ربانی

RAWA  
P.O.Box 374  
Quetta, Pakistan

- نگاره، شماره اول

991, N. Tustin Ave., #301  
Orange, CA 92667

- زنان جنگجوی نامدار در تاریخ و اساطیر، میرحسن عاطفی

- سلیتهای از فزل زنان، معین الدین محرابی

- نره العین، شاعره آزادیخواه و ملی ایران، معین الدین محرابی

- معرفی کتاب، کتابهای فارسی منتشره در خارج کشور، جلد اول، ۱۳۶۰ تا شهریور ۱۳۶۹، معین الدین محرابی

هرچهار کتاب فوق از نشر رویش:

M. Mehrabi  
Postfach 10 14 13  
5000 Köln 1  
Germany

## Publications in English

CARI

Campaign Against Repression in Iran

Spring '90 #4

BM CARI

London, WCIN 3xx

Shibley Telhami, **Power & Leadership in International Bargaining**, New York: Columbia U. Press, 1990.

Richard W. Bulliet, **The Camel and the Wheel**, New York: Columbia U. Press, 1990.

Oleg Grabar, **The Great Mosque of Isfahan**, New York: New York U. Press, 1990.

Amnesty International, **Iran: Women Prisoners of Conscience**, May 1990  
332, Eighth Ave. , NY, NY. 10001

فرهنگسرای نیما

Nima Cultural Institute

منتشر شد:

گزینۀ اشعار سیمین بهبهانی

۱۲ دلار و هزینه پستی

تراژدی چشم اسفندیار

نگاهی انتقادی به کارنامهء روشنفکران در تاریخ معاصر ایران\*

دکتر باقر یرهام

۴ د

۱۲ دلار و هزینه پستی

منتشر می شود:

بازاندیشی

داریوش آشوری

زبان فارسی

فرهنگسرای نیما بنیادی فرهنگی  
گسترش زبان و فرهنگ و هنر را  
کرده و گرایش سیاسی می باشد.

، آموزشی و غیر انتفاعی می باشد که برای حفظ و  
ایران بنیان نهاده شده و مستقل و وارسته از هر سازمان و  
است.

Nima Cultural Institute  
c/o Illinois State University  
Normal, Illinois 61761

IMAGE ART GALLERY

# گالری تصویر

جایگاه ویژه برای ایرانیان و علاقمندان به هنر ایران

بهترین کتابهای ایرانی

نوارهای  
موسیقی و فیلم ایرانی

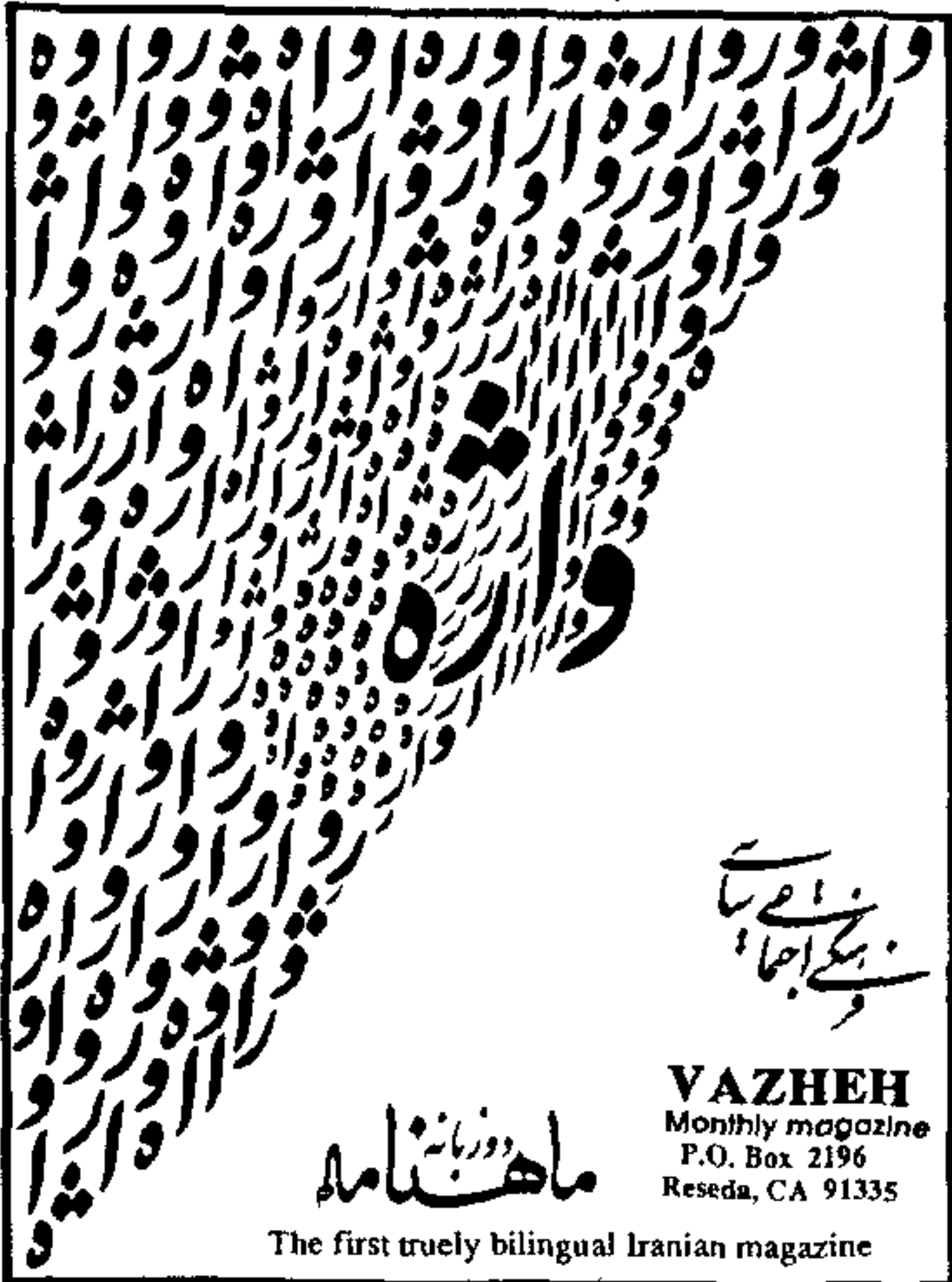
انجام همه گونه سفارش هنری  
صنایع دستی ایران  
بازوهای نفیس هنرهای

(818) 344-6494

SALES LINE

PHONE LINE

بزودی انتشار میابد



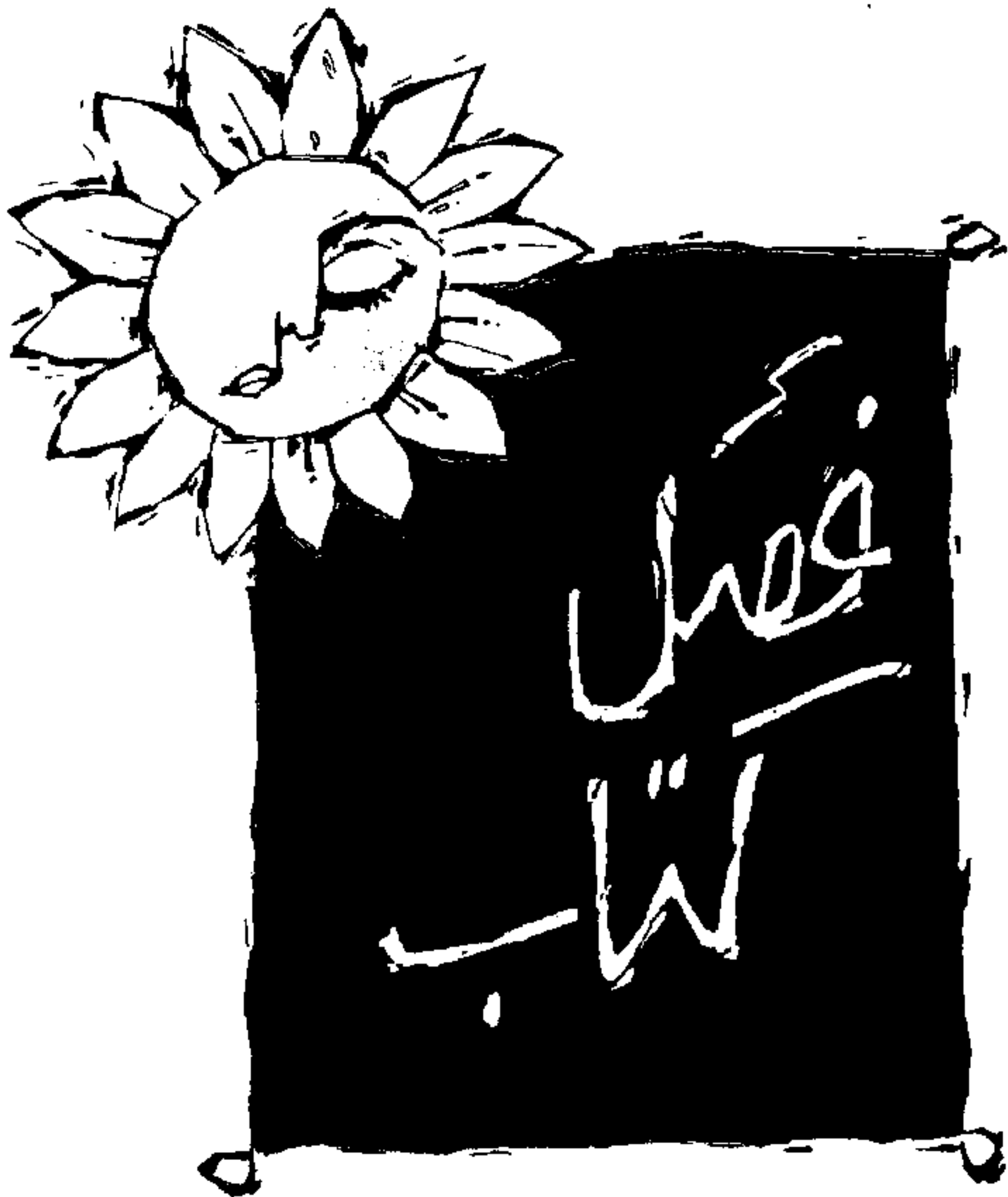
نخستین  
سنگ اجما

**VAZHEH**  
Monthly magazine  
P.O. Box 2196  
Reseda, CA 91335

ماهنامه  
دوره زبان

The first truly bilingual Iranian magazine

برای اشتراک می توانید آدرس مجله مستقیماً با ما بنویسید



فصلنامه ویژه نقد و بررسی کتاب

## Fasl - e Ketâb

Persian Book Review Quarterly

Founded by Manuchehr Mahjoobi

P.O.BOX:387, London, W5 3UG, England



مجلس شورای اسلامی ایران  
کمیته ملی استاندارد

تهران، ایران  
۱۳۸۰

مجلس شورای اسلامی ایران

تهران، ایران  
۱۳۸۰

(خارج از کانادا)

238 Davenport Rd., #334  
Toronto Ont., M5R 1J6  
Canada

نشانی:



کتابفروشی ایران مرکز جامع کتابهای مربوط به ایران در خارج

IRANBOOKS

Persian & English books about Iran

## کتابفروشی ایران

در واشنگتن

(301) 986-0079

مرکز بخش

- شراب نیشابور، رباعیات خیام، شاهرخ گلستان
- ایران در عصر پهلوی از مصطفی الموتی (تا کنون پنج جلد منتشر شده)
- خاطرات و تألمات مصدق (ترجمه انگلیسی هم موجود است)
- دیوان حافظ شیرازی (از انتشارات زیبا - چاپ لندن - طلا کوب)
- آثار و ترجمه های استاد مهدی نخستین
- امیدها و ناامیدی ها از دکتر کریم سنجابی
- آئینه عبرت از دکتر نصرالله سیف پور فاطمی
- الماس و ریگ، درباره رضا شاه از معاش
- ایران حلقه مفقوده از حسن برمک
- انواع فرهنگنامه ها • انواع فرهنگنامه ها
- انواع کتابها برای آموزش فارسی برای انگلیسی زبانها  
و آموزش انگلیسی برای فارسی زبانها



کتابفروشی ایران همه روزه غیر از یکشنبه ها  
از ۱۰ صبح تا ۶ بعد از ظهر باز است

8014 Old Georgetown Road  
Bethesda, Maryland 20814, U.S.A.

کتابخانه این شماره

نقاشی

شهین احسانی

عکس روی جلد

مهران اعتمادی

تابپ

فرناز

تابپ ست

نازلی زاهدی

آشپزی

شهناز عالی

جدول متقاطع

فاطمه آبادی

بازاربابی

با همکاری سهیلا بودا

امور مالی

فرامرز غیرحوا

مژول و سردبیر

تسریل مشده

نویسندگی

فاطمه آبادی

دکتر هاله افزای

مرجانا بهار

فرزانه بهار

دکتر نیره نوحیدی

فرهاد شاه حسینی

ن. قطار

دکتر فریده فضلیان

شیرین کبان

سالار عمیم

دکتر کیومرث ناصری

پرویز ناظریان

گلبرگ نسون

نازی نیکی

پروانه یوسف زاده

پاسخ به سوالات

(ادبی) قادر نادری

(روانشناسی) دکتر بهجت فرید

(عقرب) دکتر اردشیر بابک نیا

(عربی) دکتر ریموند جانفرا

(هنری) مهندس ماه مهر گلستا

ترجمه

دکتر هاله افزای

نگاه انوائی

پروانه رحیمی

مریم شاه حسینی

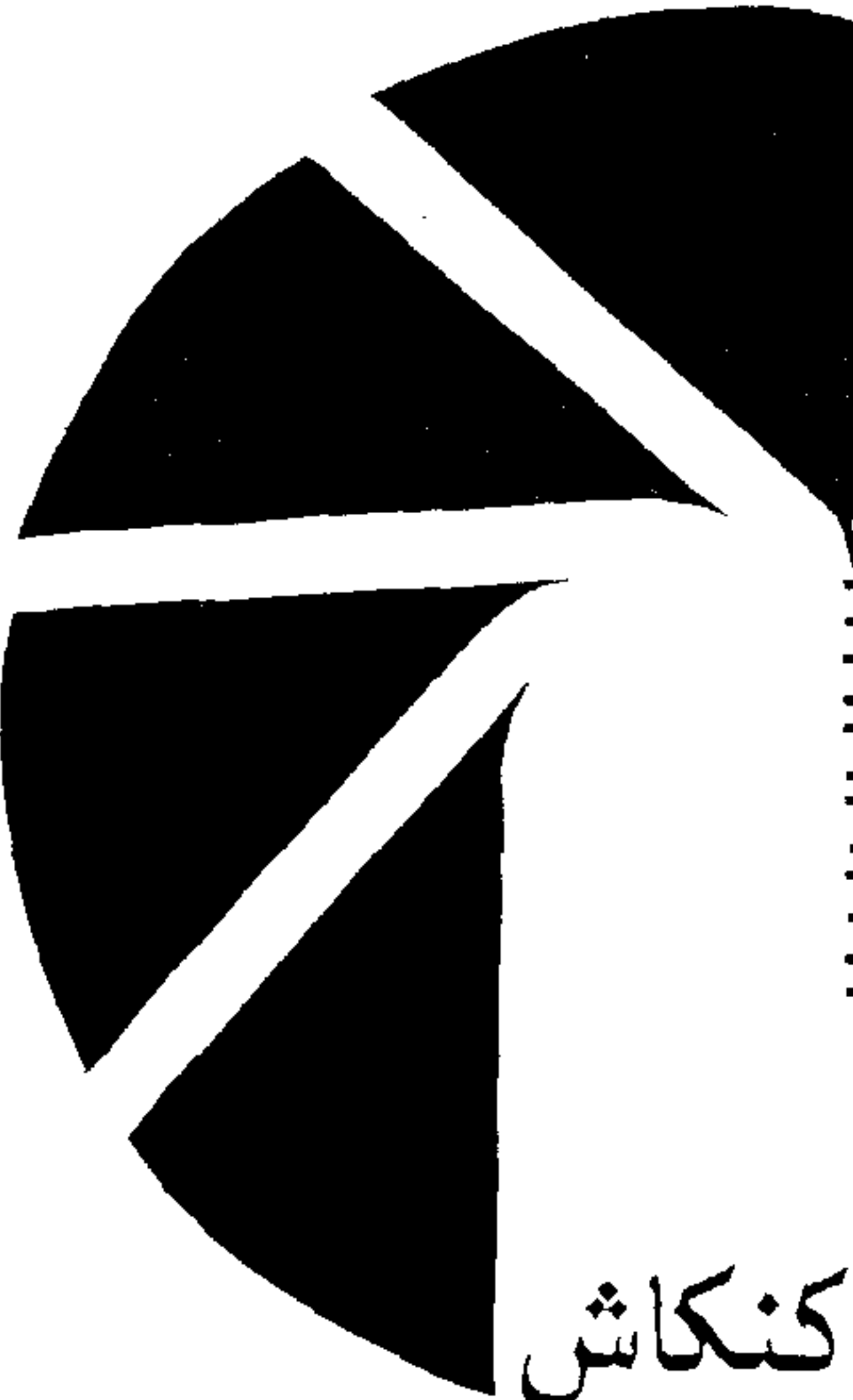
پروانه یوسف زاده



مجلات

مجله‌های ویژه داستانهای کوتاه زنان ایرانی  
بگیرید و داستانهای چاپ نشده خود را

«نیمه دیگر» در نظر دارد  
چاپ کند. با ما تماس  
برایمان بفرستید.



ادبیات پس از انقلاب

- بهران مقال چپ گرا در ادبیات
- مدرنیسم در مقابله با پیولیسم در داستان
- تاریخ در داستان
- مانا و میرا در شعر
- در غربت تجدد مانند
- اوضاع نقد مکتبی
- در باره بحث های ادبی در ایران
- مصاحبه با مانی
- عطار و شوق حلاج به مرگ
- تفسیر امروزین تراژدی
- نقد آثار رشدی، براهنی، پروین
- و پارسا پر

# کنکاش

درگستره تاریخ و سیاست

KANKASH  
P.O. Box 4238  
New York, N.Y. 10185-0036  
U.S.A.

دفتر ششم  
بهار ۱۳۶۹



همراه با مقاله؛ داستان؛ شعر؛ نقد و معرفی کتاب

«فروغ»  
معرفی ادبیات زنان

شماره سوم - بهار ۱۹۹۰

زیر نظر هیئت دبیران

بهای تک شماره ۲ دلار

نشانی:

FOROUGH  
P.O. BOX 7448  
CULVER CITY, CA 90233  
U.S.A.



# **Nimeye Digar**

---

**Persian Language Feminist Journal**

No. 12/13, Autumn and Winter 1990/1991

## **In This Issue:**

**Homa Sarshar, Mina and Iguana**

**Arlene Dallafar & Sara Amiri, Iranian Women's  
Employment in Los Angeles Area**

**Mandana Hendesi, Immigration and Married Life**

**Anahita, Problems of Iranian Women Abroad**

**Fathieh Z. Yazdi, Experiences from Iranian  
Community Center (London)**

**Azadee Azad, Uproar of Glasnost and  
Voicelessness of Soviet Women,**

**Interviews with Forugh Shahab, Vida**

**Edalat, Mohamad Ali Jamalzadeh,**

**Plus poems, short stories, archives, chronology, and  
reports from Iranian women's activities abroad.**

**Price: \$10.00**

**Subscription rates for four issues:**

**Individuals \$24.00/ Institutions: \$48.00**

**All correspondence to:**

**NIMEYE DIGAR**

**P. O. Box 1468**

**Cambridge, MA 02238**

**USA**

